بررسی
هنر و ادبیات

باید بیاموزیم :

که چگونه در طبیعت دقیق شویم و زیبائیهای

آنرا ببینیم

این خود یك درس مهم هنری است .

در این کتاب



دفتر اول

بررسی هنر

دفتر دوم

بررسی ادبیات

چون برگ سبزی ،

به استادان دانشمند وبزرگوار :

سعید نفیسی - عبدالعظیم قریب - فروزانفر

اهداء مینماید .

مهدی توحیدی‌پور

پیش گفتار :

انسان موجودیست طالب زیبائی وهنر ، وجه تمایز انسان ازسایر حیوانات همین درك زیبائی‌ها و پدیده‌های طبیعت است .

هنر زشتیهارادرقالب‌زیبائی‌وزیبا را بمرحله کمال‌میرسانند، منظوراز زشتی، آنهائی‌است که‌با زندگی بشر برخورد دارند و برای او واجداهمیت هستند .

تا آنجاکه اطلاع‌در دست است ، هنر وهنرمند مورد توجه‌واحترام بوده است ، زیرا زندگی انسان آمیخته بازیبائی وهنراست .

تولستوی Tolstoy میگوید :

سراسرحیات‌انسان‌آکنده‌ازهرگونه‌فرآورده‌ی‌هنری‌است،ازلای‌لای گهواره وشوخی ومسخرگی وآرایش خانه‌ها وجامه‌ها وابزارکار گرفته ، تا مراسم‌کلیسا وتشریفات رسمی همه فعالیتهای هنری بشمار میرود» .

انسان ازآغاز پیدایش خود فعالیت هنری آغاز کـرده است ، در دوره‌های **شلئن**Chelléen ابزارسنگی میساخته دردوره‌های بعد تکامل حاصل کرده،بطوریکه‌دردوره‌های **ماگدالنیین** Magdaléniene راقع در اوایل دوره‌ی چهارم ، آدام **کرومانیون** Cromanion تصاویری برروی عاج‌واستخوان وشاخ حك‌مینموده، ناگفته‌نماندکه ازدوره‌ی‌چهارم

تاکنون درحدود ۲۰۰/۰۰۰ سال گذشته است ، همانطور که تاریخ روانشناسی از آن هنگام که بشر خود را شناخت، یعنی مقارن پیدایش انسان، شروع میشود، زیباشناسی وهنر نیز که قسمتی از روانشناسی است، آغاز تاریخ تولدش از آن زمان است که بشر برای ایجاد زندگی زیبا و بهتری کوشش خود را آغاز کرد وچنانکه گفتیم این کوشش درحدود ۲۰۰/۰۰۰ سال قبل آغاز شد .

مادر عصری زیست میکنم که پیشرفت هنر روز افـزون است ، رشته‌های مختلف هنری هرروزه با گامی محکمتر پیش میروند ، هنرمندان با ابداعات Crèations و اختراعات هنری خود ، هرلحظه گوهری بر گنجینه‌ی گرانبهای هنر ، میافزایند .

امروزه ما اطلاعات نسبتاً وسیعی که نتیجه‌ی زحمات ارجدار هنرمندان گذشته است ، درباره‌ی هنر در اختیار داریم .

وظیفه‌ی ماست که براین گنج پربها بیافزائیم، هنر وزیبائیهای طبیعت را غنی سازیم وجلوه‌گر نمائیم .

نبایستی گام به پس گذاریم ویا درجای بایستیم ، آثار گذشتگان نزد ما گرانبهااست لیکن تقلید و رونویسی ازآثار ایشان وایجاد اثری نظیر کارهای آنان اشتباه مسلمی است .

در هردوره‌یی از دوره‌های گذشته ، هنرمندان قدم پیش میگذاشتند واشتباهات وکمبود آثار گذشتگان را اصلاح میکردند ، و بـدین ترتیب وسعت عمل هنررا افزایش میدادند .

آثارهنری قرن جدید ، به‌نسبت پیشرفت اجتماع ازگذشته تاحـال بـاید مزیت و برتری نسبت بآثار هنری زمان ماضی ، مثلا قـرون وسطی داشته باشد .

برای آشنائی بهنر نو ، باید آثار هنرمندان نوسازرا بدیده گرفت ، منظور ازنوسازی نه آن آثاری است که نه موضوع دارد ونـه شکل ودر قالبی شکسته جای گرفته باشد، وبنام مخالفت با آثار گذشتگان آن اراجیف را اثر نو خوانند ، بلکه آثاری که از آنها بوی زندگی نو بمشام رسد و برای درك حقیقت آثار ایشان ،آشنائی بسبك وروش کارشان ضروری است .

توجه بنکته‌ی فوق وعلاقه بـه پیشرفت هنر و بسط و نفوذ آن بین

کلیه‌ی افراد ، مرا بر آن داشت که دست بنوشتن این این اثر هنری بزنم، ادعا ندارم که این اثر خالی از نقص است، لیکن میتوانم اطمینان دهم که در این مختصر ، اطلاعات نسبتاً کافی ووسیعی درباره‌هنر وادبیات جای گرفته است.

امیدمندم دراثر تشویق هنرمندان وهنر دوستان در آتیه سعی در تکمیل آن نمایم .

مهدی توحیدی‌پور . ۲ آبان ۱۳۳۳

دفتر اول

بررسی هنر .

I . زیباشناسی وهنر .
II . هدف هنرمند پیشرو .
III . تأثیراوضاع اجتماعی واقتصادی برهنر.
IV . هنر ومردم .
V . طبقه بندی هنرهای زیبا .

I

زیبا شناسی و هنر



زیباشناسی Esthetique

زیباشناسی رشته‌یی ازرشته‌های پنجگانه‌ی فلسفه بشمار است .

بنا برعقیده‌ی بسیاری، زیباشناسی جزء روانشناسی‌است زیرامیتوان گفت زیباشناسی مطالعه‌ی حیات درون هنرمندان است .

هدف زیباشناسی شناسانیدن زیبائی وهنروانواع هنرهاست .

آثارزیبائی بوسیله‌ی دوحس‌عالی یعنی، **حس بینائی وحس شنوائی** درك میشود ، دیگر حواس از درك زیبائی عاجزند .

گویو میگوید :

احساسات مختلف میتوانند دارای ارزش زیباشناسی باشند »

باید‌دانست‌که این گفته درست نیست‌زیرااحساس لذتی‌که ازخوردن یك‌غذای لذیذ و یا استشمام یك‌عطر مطبوع درما ایجاد میشود بهیچوجه زیبا نیست .

ناگفته نماندکه زیبا شناسی تنهادرباره‌ی زیبائی بحث نمیکندبلکه درباره‌ی زشتی‌نیز گفتگومینماید، البته آن زشتیها که بازندگی بشر برخورد دارند و برای او واجد اهمیت هستند ، نه‌آن زشتیها که در اثر انحراف افراد ظاهر میشود .

زیبائی درروح و شعورتأثیر نموده و احساس لذت ومحبت ایجاد میکند ، ولی زشتی احساس نفرت و کراهت بروح میبخشد .

گاهی انسان‌حس میکندکه شادان ومسروراست لیکن علت وموجب آنرا نمیشناسد و دراندیشه‌ی کشف آن نمی‌افتد، هدف زیباشناسی کشف آن علل‌وموجبات‌است .

هنگامیکه در برابر زیبائیها وشکوه وجلال طبیعت قرار میگیریم در خود یکنوع حزن و اندوهی که بالم لذیذ تعبیر میشودحس میکنیمودراین حال است که خویشتن‌را دربرابر این‌شکوه وجلال واین‌زیبائی فراوان مبهوت و مرعوب میبینیم واحساس میکنیم که در پیشگاه بزرگی وجلال ایستاده‌ایم وبراثر همین احساس ، درخود یکنوع حقارت در پی رفعت و وسربلندی حس میکنیم .

نمود های دیگری هستند که در مقابل مناظر عظیم ومجلل قرار میگیرند آن‌مظاهرمضحك‌وخنده‌آور است که از تضاد وعدم تناسب بوجود می‌آید .

ازدیدن مناظرحزن‌انگیز ، تحت تأثیر عواطف واحساسات اخلاقی، یکنوع لذتی آمیخته باترحم والم درخود حس میکنیم .

زیباشناسی درباره‌کلیه انفعالات واحساسات مزبور گفتگو میکند و زیبائی‌وزشتی ومضحك وفکاهی و غیره راتعریف مینماید ودراینکه‌چگونه یك‌چیززیبا ویازشت جلوه میکند بحث وتحقیق مینماید ونه‌تنها درباره‌ی زیبائی ظاهر ومادی، بحث میکند بلکه زیبائی ذاتی ومعنوی را نیرمورد بحث‌قرار میدهد .

از این‌نظر زیباشناسی شامل دوقسمت میشود .

۱- زیباشناسی کلی یا علمی یانظری .

هدف زیباشناسی کلی‌پی‌بردن بماهیت وحقیقت زیبائی وتأثیرآن در وجود بشر ودرك‌چگونگی وهدف هنر است .

۲- زیباشناسی جزئی یا علمی .

زیباشناسی جزئی درباره هنرهای مختلف بحث نموده واز راه های مختلف برای جلوه‌گر ساختن هنر ، گفتگومیکند .

زیباشناسی جزئی یك علم دستوری نیست زیرا نمیتواند راه ایجاد یك اثرهنری رابما بیاموزدبلکه بذکر قواعد فنی واصول خاص هنرهای مختلف میپردازد .

تعریف زیبائی

برای زیبائی تعاریف بسیارشده است لیکن هیچیك رساننده حقیقت زیبائی نیستند زیرا درك زیبائی‌آسان ولی تعریف‌آن دشوار است .

ارسطو میگوید :

زیبائی در نظم وعظمت است »

توماس‌داکن میگوید :

زیبائی در نظم است »

کانت میگوید :

زیبائی موضوع یك‌خشنودی‌کلی وضروری‌است که ازحس نفع‌عاری باشد » .

دکارت میگوید :

زیبا آنستکه بچشم‌مطبوع باشد »

استاندال میگوید:

زیبائی جز نوید سعادت نیست »

گویو میگوید :

هراحساس‌مطبوع، هرچه باشد، همینقدر که طبعاً مربوط بتداعی‌های نفرت انگیز نباشد میتواند دارای حالت‌زیبا پسندی وواجد درجاتی‌ازشدت ونموددروجدان باشد» با این تعریف گویو زیبا ومطبوع‌راازدرجات یك احساس میشناساند ، ولی‌باید دانست که **هرزیبائی مطبوع است‌ولی هرمطبوعی زیبا نیست** ومطبوع چیزی است که یکی ازتمایلات ما را راضی کند ولی زیبا چنانکه خواهیم دید تعریف وسیع‌تری را داراست.

برخی گفته‌اند .

زیبائی عبارتست ازتجلی روح بوسیله‌ی ماده، عقل بوسیله‌ی جسم، نامحدود بوسیله‌ی محدود »

تعاریف فوق هریك گوشه‌یی اززیبائی را نشان داده‌است ، لیکن هیچیك کامل وکافی نیست .

برای پی بردن بحقیقت زیبائی لازم است بآثار زیبائی پی‌بریم .

آثار زیبائی

زیبائی دارای‌آثاری است که ازچندراه موردمطالعه قرارمیگیرد.

۱ ـ زیباشناسی ازنظر روانشناسی .

۲ ـ زیباشناسی ازنظر متافیزیك .

۳ ـ زیبا شناسی تجربی .

٤ ـ زیباشناسی از نظر فیزیولوژی .

زیباشناسی از نظر روانشناسی ـ اگر آثار زیبائی را در وجود خود مطالعه وتجزیه وتحلیل نمائیم ، روش زیبا شناسی از نظر روانشناسی را بکار برده‌ایم .

زیباشناسی از نظر متافیزیك ـ اگر بخواهیم بصفات ومشخصاتیکه باعث زیبائی یك موضوع میشود پی بریم ، روش زیباشناسی از نظر متافیزیك را انتخاب کرده‌ایم .

زیباشناسی تجربی ـ اگر آراء کسانیکه چیزی‌را خوش ویا ناخوش میدانند ، وسیله‌ی سنجش قرار دهیم ، روش زیبا شناسی تجربی را بکار برده ایم .

زیباشناسی از نظر فیزیولوژی ـ اگر بخواهیم بدانیم دیدار زیبائی چه تأثیری در اعضاء بدن ما دارد ، روش زیبائی از نظر فیزیولوژی را پیروی کرده‌ایم .

نتیجه

هنگامیکه شیئی را بدیده میگیریم ، هم زیبائی آنرا درك میکنیم و هم درباره‌ی آن قضاوت مینمائیم .

احساس زیبائی عاری از نفع ، مطبوع وتوأم با حس همدردی ومیل وتعجب وتحسین است ، دراینجا **کانت** حق دارد که میگوید :

زیبائی موضوع یك خشنودی کلی وضرری است که از حسن نفع عاری باشد .

داوری درباره‌ی زیبائی ، اینست که نسبت زیبائی بشیئی میدهیم ونیز تصدیق میکنیم که آن شیئی مطلقاً زیباست و خواهانیم که همه آنرا زیبا بدانند .

داوری درباره‌ی اشیاء بیشتر بواسطه‌ی خشنودی است که آن اشیاء در ما ایجاد میکنند و همواره نظری بعلتی که موجد زیبائی است نداریم .

کانت میگوید :

زیبائی بدون درك علت ، برای ما سبب خشنودی است»

درك زیبائی وهنر ، منحصر باشخاص معین نیست ، بلکه عموم افراد، از سیاه آفریقائی تا یك فرد متمدن اروپائی ،قادر بدرك زیبائی وزیبائیهای

هنر هستند ، لیکن تفاوت درچگونگی تمیز وتشخیص زیبائی‌وهنر است .
اشخاص به نسبت محیط وتربیت وتکامل قوای دماغی ورسوم‌وعادات دارای سلیقه وذوق مختلف هستند .

ذوق‌وسلیقه عبارت‌ازقوه‌یی است که‌زیبائی‌راتمیزوتشخیص‌میدهد .

چنانکه گفتیم‌ذوق وسلیقه دراثر محیط وتعالیم‌مختلف ، متفاوت‌است ازاین‌نظر بعضی از یك‌داستان خوششان میآید وعده‌ای نه ، بعضی آهنگی را زیبا میدانند ، برخی زیبائی آنرا درك نمیکنند ، عده‌یی بموضوعهای درام واخلاقی توجه دارند ، بسیاری به موضوعهای‌خنده‌آوروم‌ضحك .

در اینصورت پی‌میبریم که تعریف زیبائی نباید بااحساسات وتخیل وعقل جدائی داشته‌باشد .

ارسطو میگوید :

زیبائی درنظم‌وعظمت‌است »

این صحیح‌است که درزیبائی‌یکنوع‌نظم وهم‌آهنگی Harmonie نهفته‌است ، لیکن عظمت اصل‌لازمی برای زیبائی بنظر نمیرسد .

اگر دو شیئی از تمام صفات متحد باشند و تنها از نظر بزرگی و کوچکی ویا حجم ، اختلاف داشته باشند ، نمیتوان‌گفت‌که شیئی بزرگتر حتماًزیباتر است، لیکن نظم‌وهماَهنگی‌ازشرائط زیبائی است ،ولی گاهی شوریدگی وپراکندگی خود یکنوع زیبائی بوجود میآورد .

افلاطون میگوید :

آنچه موجب لطف صورتها میگردد ، آنستکه‌ازدل ماده‌صفات‌روح رابیان‌میکنند . »

عده‌یی زیبائی را تجلی روح بوسیله‌ی ماده‌میدانند ،گفته‌ی افلاطون تقریباً نظرآنان را بیان میکند ، دراینجا باید توجه‌کنیم‌که آیا کلیه‌ی تجلیات روحی زیباست ، دراین‌مورد نخواهیم توانست جواب‌مثبت بدهیم ، زیرا برخی ازتجلیات روحی‌زشت ونفرت‌انگیز است .

ارسطومیگوید :

زیبائی باید شبیه زنده باشد»

با توجه بزندگانی مختلف میبینیم بااینکه زیبائی معنای زندگی‌را دربردارد ، لیکن هرنوع زندگی زیبانیست ، اشکال زشت و نفرت‌انگیز زندگی بسیار است ، زندگی قشرپست وعقب افتاده‌ی اجتماع ، نمونه‌ی زیبائی نیست ، بلکه نمونه‌ی‌کامل زشتی وبدبختی‌است .

زندگی اشخاص رذل وفرومایه، که جزرشتی و کراهت وآشفتگی معنی ومفهومی ندارد زیبا نیست.

باید بگوئیم و بیاد بسپاریم که:

زندگی هنگامی زیباست که از زشتی و آلودگی پاك باشد

پس آنچه در تعریف زیبائی لازم است گنجانیده شود عبارتند از:

نظم و هم آهنگی Harmonie

عظمت وقدرت.

زندگی پاك ووسیع و آزاد.

تمایلات جسمانی، عقل، تخیل، تمایلات عالی.

باتوجه بنکات فوق میتوانیم زیبائی را اینطور تعریف کنیم.

زیبائی عبارت است از نظم و هم آهنگی Harmonie و زندگی وسیع و آزاد، همراه باعظمت و پاکی، که عقل و تخیل و تمایلات عالی و جسمانی ما را تحریك کند و لذت و انبساط پدید آرد.

تعریف من باتعاریف گذشته این تفاوت را دارد که شامل کلیه‌ی آثار زیبائی است لیکن تعاریف دیگر شامل قسمتی از آثار زیبائیست.

انواع زیبائی

زیبائی چندنوع است.

اول- زیبائی مطلق، که مخصوص ذات آفریدگار است وجزاو نمونه‌ی دیگری برای این زیبائی نیست.

دوم - زیبائی طبیعی، که همان زیبائیهای طبیعت است، و خود انواع مختلف دارد که عبارتنداز:

۱ - **زیبائی جسمی**، همچون، چشم زیبا، صورت دلفریب.

۲ - **زیبائی عقلی**، همچون اندیشه‌ی بزرك، پژوهش نیکو.

۳ - **زیبائی اخلاقی**، همچون، رفتار پسندیده، هدف عالی.

سوم - زیبائی هنری، این زیبائی آفریده‌ی بشر است، حقیقت یك زیبائی ایده آلی را که درباره‌ی آن اندیشه کرده است نمایان میسازد همچون یك آهنك زیبا، یك قطعه‌ی ادبی، یك اثر هنری، یك صحنه‌ی درام.

چهارم - **زیبائی ایده‌آلی**، که در اثر اندیشه‌ی عالی ووسیع درك میشود، یعنی یکفرد ژنی، موجودی راآنطورکه باید باشددر نظر میگیرد ودرضمیر خود مجسم میکند.



هنر چیست What Means art

کوشش برای ایجاد ودرك زیبائی، برای پرداختن عالم آرمانی، برای درك احساسات مردم، برای انتقال احساسات وعواطف همراه بازیبائی بین مردم، برای بهبود وپیشرفت اجتماع بشری، **هنر** نامیده میشود.

عالم وعامی در درك زیبائی ولذات سهیم هستند، لیکن عامی تنها بمشاهده‌ی ظاهری واحساس لذت زودگذر بس میکند، ولی عالم هنرمند بدرك ریزه‌کاریهاوماهیت زیبائی میپردازد.

هنرمند درون اجتماع همچون گیرنده‌ی احساسات و عواطف است، چون خود حساس وباریك بین است احساسات مردم را از هرنوع که باشد چه ضعیف وچه شدید، بخوبی درك میکند، بدین ترتیب روابط معنوی با کلیه‌ی افراد ومظاهر طبیعت برقرار میسازد.

هنرمند بدینجا خاتمه نمیدهد، گرفتن ودرك احساسات وزیبائی چندان مهم نیستند، نکته اینجاست که هنرمند با نهایت زیبائی و با قدرت کامل، ریزه‌کاریهائیرا که بچشم افراد عادی نمیخورد واحساسات وعواطف خودرا آنطورکه شایسته است، بدرون اجتماع وبسوی مردم میفرستد.

این ایجاد شعاع ازیك منبع وگسترش آن بین مردم، چون دارای منبعی واحداست، یکنوع هم آهنگی بین مردم ایجادمیکندو از تفرقه جلوگیری مینماید.

یك درام مهیج اجتماعی، افکار و احساسات جمعی را تحت تسلط خود میگیرد، روحیات وافکار را متوجه‌ی یك نقطه‌ی روشن میسازد، در آن لحظه احساسات وعواطف موجد هنرمند آن درام، بین افراد آن اجتماع گسترش یافته واگر تمام آن افراد را موجودی واحدفرض کنیم احساسات آن لحظه‌ی آنانرا نیز نزدیك خواهیم دید، همه نسبت بشخص سنگدل وخونخواری که قهرمان داستان را رنج وعذاب میدهد، اظهار تنفر میکنند، همه در اثر پیروزی قهرمان داستان احساس وجدوسرور میکنند، همه بامشاهده‌ی شکست او اندوهگین میگردند، و بالنتیجه همه در آن لحظه روحیه ی مناسب دارند.

اگر از دستورات وقوانین اخلاقی واجتماعی وضع شده توسط فلاسفه بگذریم ، خواهیم دید که **دومین آموزگار صدیق بشر هنر بوده است .** باید اذعان داشته باشیم که افکار و آراء فلاسفه نیز با کمك هنر بین قشرهای مختلف مردم نفوذ پیدا نموده است ، زیرا همه قادر بدرك دستورات آنان نیستند ، لیکن با مطالعه‌ی یك اثر اجتماعی و یا مشاهده‌ی نمایش اخلاقی و یا شنیدن یك قطعه شعر شیوا و یا یك آهنك زنده ، بخوبی قادر بتمیز نیك از بد خواهند بود و بآسانی بافکار ومنظور موجد آن پی خواهند برد ، زیرا آثار اجتماعی آئینه‌ی تمام نمائی از وضع زندگی روزمره‌ی آنان است و تنها برای حصول نتیجه توجه و دقت و علاقه لازم است ، در صورتیکه برای پی بردن باقوال و آراء فلاسفه مطالعه‌ی کافی در رشته های مختلف و آشنائی باصطلاحات فلسفی و علمی از شرایط اولیه است ، در اینصورت مشاهده میشود که استفاده از آثار آنان جز برای عده‌ای میسر نیست ، و این هنرمند است که نظر آنان را درك میکنند و پس از مطابقه‌ی آن نظریات با زندگی مردم ، بین آنان منتشر میسازد .

هنر با زندگی ما جفت و آمیخته است ، برخی تصور میکنند که هنر تنها عبارت از :

موسیقی ، ادبیات ، نقاشی ، معماری . . . . و چند رشته ی هنری دیگر است ،

این درست است ، ولی باید بدانیم که **سراسر زندگی بشر آکنده از هرگونه پدیده‌ی هنری است** و اگر در تعریف هنر از بعضی استعداد های مخصوص بگذریم خواهیم دید **که کلیه‌ی مردم در جریان زندگی خود هنرمند خوبی هستند** و با توسل بهنر بدون اینکه بدانند ، زندگی خودرا تکامل میبخشند .

مگر نه اینست که عموم مردم کوشش در درك احساسات و روحیه‌ی دیگران دارند ، و نیز احساسات وعواطف خودرا برای دیگران بیان میکنند ، ودر باره‌ی آرایش خود و وسایل زندگی خود میکوشند ، در مورد ساختمان منزل خود نظر میدهند ، گاه گاه باخود زمزمه میکنند و آهنك خوش سر میدهند . در ضیافتها و مهمانیهای معمولی ، میزبان محل پذیرائی را به بهترین طرزی میآراید ، کارگر در زیبائی ابزار کار خود میکوشد ، دهقان با کشت و زرع مناظر

زیبا وفرح‌انگیز بوجود میآورد ، پیشه ور هرلحظه بزیبائی محل کارخود میافزاید ، چراغ رنگین میزند ، تابلوی زیبا نصب میکند ، اجناس را با ترتیب وسلیقه خاص درمحل خود جای میدهد . اینها نمونه‌هائی‌از نفوذ هنر درزندگی اجتماعی و فردی بشراست .

هنر احساس زیبائی‌را به بشر میبخشدو نیزمسلم است که میل بزیبائی دربهبود زندگی بشر تاثیر تام دارد و همین زیباپرستی بشروسیله‌ی تمیزاو از سایر حیوانات است واورا درراه تکامل‌مدد میدهد .

چنانکه گفتیم انسان سعی داردافکار پیشینیان وهم‌عصران خودرادرک کند و احساسات‌وافکار خودرا بآنان‌منتقل نماید ،وبدینوسیله افرادبیکدیگر نزدیك میشوند ، این احساس همدردی، وکوشش برای درك احساسات ، آنانرا مجتمع میسازد ، واین موجب پیشرفت بشر است‌وکوشش‌وسعی بشر دراین‌مورد خود یکنوع تظاهر هنر بین مردم است .

تولستوی میگوید:

هرگاه انسان استعداد درك افکار پیشینیان‌راکه‌بقالب کلمات‌و لغات ریخته‌اند نداشت وخود نیز نمی‌توانست آنچه‌راکه‌میاندیشدبدیگران انتقال دهد ، موجودی نظیر "حیوان بود" ، اگر استعداد دیگر انسان یعنی خاصیت سرایت احساسات انسانهای دیگر بدو ، ازراه هنرنبود ، افراد بشرهنوز هم وحشی وبالاتر ازآن پراکنده ودشمن یکدیگر بودند، ازاینروفعالیت هنر ، فعالیتی بسیارمهم ودارای همان‌ارزش واهمیت فعالیت‌نطق وبیان و بهمانگونه نیزعمومی‌است.

معانی هنر .

هنر بمعانی مختلف موردتوجه‌است .

گاهی در مقابل طبیعت قرار میگیرد ، زمانی مقابل علم واقع‌میشود هنگامی مقابل پیشه قرار میگیرد و درهریك از این حالات معانی‌مختلفی دارا میشود .

هنر وطبیعت ــ هنر درمقابل‌طبیعت قرار میگیرد ، دراینجا هنر اثری است که ساخته وپرداخته‌ی دست انسان باشد .

هنروعلم ــ هنردرمقابل‌علم واقع میشود ، دراینجاعلم بمعنی‌اخص

درنظر گرفته میشود که در اینصورت شامل قسمتهای نظری میشود و هنر قسمت عملی و تمرینی علم است.

اگوست کنت Auguste Conte میگوید:

علم موجب پیش بینی و پیش بینی موجب عمل است» که در اینجا منظور او ارتباط علم و هنر بمعنی عام آنهاست.

هنر و پیشه ـ هنر در مقابل پیشه قرار میگیرد، منظور و هدف هنر ایجاد اشیاء زیباست و هدف پیشه تولید اشیاء مفید است.

هنر و اصول اخلاقی و اجتماعی

در اینکه آیا هنر را از نظر ارزش اخلاقی و اجتماعی و یا ارزش زیبائی آن باید بررسی کرد، دو نظریه موجود است، یکی نظریه‌ی «هنر برای هنر» است که پیروان آن معتقدند تنها وظیفه‌ی هنرمند کوشش برای ایجاد زیبائیست، بدون درنظر گرفتن قوانین اخلاقی و اجتماعی، دیگری نظریه‌ی «هنر برای اجتماع» است که پیروان آن معتقدند هنر از نظر ارزش اخلاقی و خدماتیکه باجتماع میکنند قابل مطالعه است.

حال درباره‌ی این دو نظریه بحث کوتاه و مفیدی میکنیم.

هنر برای هنر - پایه‌ی این نظریه در فرانسه نهاده شد و کسی که پیش از همه این نظریه را بمیان کشید. گوتیه Goutier نویسنده‌ی رومانتیك بود هنرمندانی مانند **اسکار وایلد** در انگلستان و **بودلر** در فرانسه و **آلن** در امریکا، این نظریه را پیروی کردند.

پایه‌ی این نظریه برروی یکنوع حس بیقیدی و فرار از اجتماع و قوانین اخلاقی است، پیروان این نظر از مبارزات اجتماعی وحشت دارند و بیشتر برای ارضاء حس زیباپرستی خود کوشش میکنند.

اسکار وایلد میگوید:

کتابی شایسته است که دارای کمال و شخصیت باشد و کتابی ناشایست است که انتخاب موضوع آن عمدی و بخاطر پسند مردم باشد، نه از روی لذت.»

و باز میگوید:

هر رمان اجتماعی که توده آن را شایسته میداند همواره یك مولود

ناشایست ، وآنچه‌مردم آنرا رمان ناشایست میخوانند پیوسته ساخته‌یی زیباو کاری‌هنری‌است»

گوتیه میگوید :

درهنر مستقل ، هنر برای ما بعنوان مقصد است نه معنی »

بطور کلی پیروان این نظریه، هنر واخلاق‌را ازیکدیگر جدامیسازند، ومیگویند نویسنده‌ی واقعی کسیست که طبع خویش را آزاد گذارد ، و خود را ازقید هرگونه اصول اخلاقی واجتماعی برهاند ، تنها درزیبائی و قافیه پردازی اثرخود سعی کند ودرمورد معنی اندیشه‌ای بخود راه ندهد. ونیزمعتقدندکه زیبائی وهنر وقتی بکمال وشایستگی‌میرسد که از اندیشه های اخلاقی‌واجتماعی وتحول‌وتکامل آنهاو بیان‌احساسات وتمایلات بدور باشد.

گوتیه میگوید:

فقط چیزی حقیقتاً زیبا است که بدرد هیچ کاری نمیخورد ، هرچیز مفیدی زشت است ، وآن چیزی که احتیاجی ویا احتیاجات مردم را بیان میکند ، پست وتنفرآور است »

چنانچه دربخشهای آینده خواهیم‌دید توجه باین نظریه موجب‌پیدایش سبکهای منحط وزشتی درادبیات گردیدکه نمونه‌ی بارزآنها سبك مخرب **اگزیستانسیالیسم** Existentialism و **فرمالیسم** Formalisme است. باید بدانیم که کلیه‌ی اندیشه‌های مخرب ومنحرف، یکنوع عصیان در مقابل‌فشارها وناکامیهاو رنجها است، سبك **کلاسیسیم** هنرمندانرا درچهار چوب محکمی محصور نموده بود در اثراین فشارسرکشی آغازشد یك باره چهارچوبهارا شکستند وبعالم آزادی وارد شدند، یعنی سبك **رومانتیسم** رابنیان‌نهادند، هنر وهنرمندرا ازهرگونه قید رهاساختند، منظور این‌بود که هنر ازبند ، فقر ، مذهب ، اعمال نفوذ ، بدبختی و نظایرآن خلاصی یابد ، ولی این رهائی ازقوانین ورسوم‌آن عصربود نه رهائی مطلق از قوانین اخلاقی واجتماعی، لیکن ادامه‌ی این‌سبك وزیاده روی درآزادی، موجب پیدایش‌اندیشه‌ی **هنر برای هنر** گردید.

هنر وزندگی با هم ارتباط‌کامل دارند ، انسان اساساً اجتماعی‌است

ودریك اجتماع توجه بقوانین‌اخلاقی واجتماعی ازاهم وظایف افراداست، قوانین اجتماعی ودستورات اخلاقی را میتوان تغییر داد و تکامل بخشید ولی نمیتوان پاك منکر اصول آن شد .

هنروهنرمند زائیده‌ی اجتماع خود هستند وقادرنخواهند بودحساب خودرا ازاجتماع جدا سازند ، وهمچنین ممکن نیست هنرمند بدون اخلاق باشد ، اگر کمی توجه نمائید مطلب روشن است .

هنر نتیجه‌ی کوشش واندیشه‌ی هنرمند است ، اندیشه‌ی هرفرد بیك مبدأ وسپس هدفی متکی است ، بشر بدون عقیده وجود ندارد ، زیرا در اینصورت حیوان‌است نه‌انسان، پس آنچه‌را بعنوان‌هنر بدون اخلاق‌مینامندچون موجداین‌نظر برای‌ایجاداین‌نوع اثرهنری‌اندیشه میکند واندیشه‌نیز بنوبه‌ی خودمربوط بیکنوع اخلاق است ،نتیجه میگیریم که‌آن‌هنر نیز اخلاقی‌است، لیکن چنانکه گفتیم چون این اخلاق نتیجه‌ی عصیان در برابر فشارها و شکنجه‌های گذشته است ، میتوانیم بگوئیم تنها مخالفت بااصول‌اخلاقی جاری درعصر خود ویا معمول درگذشته دارد ، نه باحقیقت اخلاق .

چنین هنرمندانی چون بااصول اخلاقی زمان خود مخالفت داشتند ، بدین سبب‌بین‌مردم‌وطبقه مبلغ ومروج‌اصول اخلاقی آن‌عصر ، به‌غیراخلاقی بودن متهم شدند این درباره‌ی بنیان گزاران این نظریه ، ولی مقلدین آنان، پاك منکر همه چیزشدند، بدون درنظرگرفتن شرایط زمان ومکان وچگونگی‌افکار پیشوایان خود، یکباره جام وحدت سرکشیده از اجتماع دوری‌کرده باجتماع واصول اخلاقی ومردم بابی‌اعتنائی‌مینگرند وهمچون درویشان بنگی ما «دمی را خوش» میدانند ودربیغولوها وکافه‌های پست، زن ومرد درآغوش هم بخواب میروند و کسانی مانند **ژان پل سارتر** رهبری این دسته را بعهده میگیرد و اجتماعی را بسوی مرگ و نیستی میکشاند .

هنر برای اجتماع ـ پایه‌ی این نظریه صد سال قبل‌ازمیلادمسیح توسط متفکرین ودانشمندان و هنرمندان نهاده شد برای پی‌بردن بتاریخ این نظریه ، کلمات چند متفکر بزرگ را دراینباره میآوریم .

کنفوسیوس پدر فلسفه‌ی چین که درچهارقرن قبل از میلاد مسیح میزیسته ، میگوید : هنروخاصه موسیقی فقط از نظر خدماتیکه به بشرو نظم امورمیکنند لازم است »

افلاطون Platon میگوید :

هنروموسیقی از نظرمذهب واحتیاجات کشوری لازم است وموسیقی باید مانند یك دژدولتی باشد »

ارسطو Aristote میگوید:

هنرونمایش ازنظرتصفیه‌ی هواهای نفسانی لازم‌است »

دیدرو Diderot میگوید :

قلم وقلم موواسکنه دردست شرافتمند جز بکارمحبوب کردن تقوا و جلوگیری ازعیب ونمایانیدن مضحك بکار نمیرود»

تولستوی میگوید :

هنریکی ازوسایل ارتباط میان افراد است»

پیروان نظریه‌ی«هنر برای اجتماع» ، هنررا خادم بشریت میدانند وهنر خودرا درخدمت‌خلق میگذارند وکوشش آنان جز برای رهاساختن بشرازز نجیراسارت وجز برای بهبود زندگی بشروجز برای بالابردن‌سطح فرهنك بشر، جز برای کسب آزادی ، جزمبارزه باخرافات وجهل، جز برای تکامل وتحول‌زندگی وفکربشروهزاران وظایف‌اخلاقی واجتماعی دیگر، برای چیزدیگری نیست .

اینان میگویند : **هنر ازنظر ارزش اخلاقی آن وخدماتیکه باجتماع میکنند ، قابل مطالعه است** ، نه ازنظر شکل Forme و قافیه پردازی .

بحث درباره‌ی **هنر برای اجتماع** رادرمبحث **هنرمندپیشرو** ادامه میدهیم .

تعریف هنر

چنانکه دانستیم یك ارتباط مسلم وجدا نشدنی بین هنرمند و اجتماع وجود دارد ، ونیزفهمیدیم که دردرجه‌ی اول هنرعبارت از بیان احساسات

و عواطف هنرمنداست ، و در درجه‌ی دوم اجتماعی نمودن آن عواطف و احساسات است .

هر گاه هنگام بروزادراکات وعواطف واحساسات خودازاجتماع و شرایطآن غافل شویم ، بیان واثرمارنگ هنربخودنخواهدگرفت .

انسان‌تنها فکر نمیکند ، بلکه دارای حالات مختلف روحی‌میباشد، مانند : احساسات‌وعواطف . درهرحال انسان درمقابل بدیها رنج میکشد، دربرابرزیبائیها لذت میبرد ، تحت تأثیرمصائب‌اندوهگین میگردد .

یك صدای روح پرور ، یك‌آهنك زیبا ، یك نوای دلکش ، یك ناله‌ی دلخراش ، یك قطعه‌ی زیبای ادبی ، وهنرنمائی بازیگرتاتر ، یك شعرجاندار،یك‌صحنه‌ی‌درام‌مهیج، افکاروعواطف‌راتحت‌تسلط قرارمیدهند.

این تأثیرات‌جنبه‌ی اجتماعی دارد ، لیکن یك هنرمند ریزه‌کاریهای آنها را درك میکند ، زیبائیها و زشتیهای‌آنرا تفکیك مینماید و ازآن اثری‌بوجودمیآوردکه‌بوسیله‌آن اثراحساسات‌وعواطف خویش رابدیگران انتقال میدهد .

ونیز باید دانست که **هنرعواطف واحساسات راجمع‌میکند.**
بمجرد شنیدن یك‌آهنك موسیقی ، احساسات و عواطف سازنده‌ای آهنك ونوازنده‌ی‌هنرمندآن‌به‌شنوندگان سرایت میکند وروحیه‌ی‌متناسب باخود ایجاد مینماید ، بدین معنی که‌عواطف واحساسات یك‌فرد ، اجتماعی را تحت تأثیرقرارمیدهد .

تولستوی میگوید :

هنروسیله‌ی سرایت وانتقال عواطف است »
بوسیله‌ی هنرواثارهنری قادرخواهیم‌بودکه عواطف واحساسات‌خود را بدیگران منتقل کنیم وهرچه حالات‌روحی وادراکات خودرابهترونیکوتر جلوه‌گرسازیم ، بیشترصورت هنری بآن داده‌ایم .

اینك با توجه بمطالب فوق ودرك حقیقت هنردقیقترین تعریفی که درباره‌ی‌هنرمیتوانیم درنظرگیریم ، تعریف زیراست .

هنرآشکارساختن زیبائیهای طبیعت وکوشش برای ایجاد

زیبائی و بیان احساسات و عواطف بصورت زیبا و وسیله اجتمائی کردن آنها است .

در این تعریف گذشته از اینکه بلزوم همبستگی زیبائی و هنر توجه گردیده است وارتباط مسلم هنرواجتماع مورد نظر بوده است ، ازمعانی مختلف هنر نیز غفلتی حاصل نشده است .

زشتی در هنر .

شایدعده یی ازاینکه زشتی را درهنرجای میدهیم تعجب کنندو بگویند که هنر بازشتی چه ارتباطی میتواند داشته باشد .

هنرهمانطورکه زیبائی راایجاد میکند ، قادر خواهد بود زشتی و زشتکاری را جلوه گر سازد . اگر بشما بگویند **نرون** امپراطورخونخوار روم ، دردوران حکومت جابرانه خودزشتی وستمکاری را بمرحله ی کمال رسانیده و بردگان بینوا راچسان دردهان شیرمیا نداخت و یاعیسویان خدا - پرست را چگونه طعمه ی آن درندگان میساخت و بامشاهده ی این مناظر لذت میبرد ، شاید زیاد متأثر و تحریك نشوید ، لیکن اگر باقلمی توانا صحنه ای ازاین زشتکاریها و ستمکاریهای اورا نمایان سازند ودرمقابل دیدگان شما بکمك بازیگران ماهر وهنرمند نمایش دهند ، بیشك براو وطرفداران مکتب ضدبشری او لعنتها میفرستند و بسا چنان تحت تأثیر صحنه های مهیج مبارزه ی بردگان با درندگان خونخوارقرار میگیرید که از جای خیز بر میدارید وخواهانید پیکر منحوس نرون ،آن خونخوارپست را که بجسد پاره پاره وخون آلود قربانیان خودقهقهه میزند ، دراختیارداشته تا بادستهای خود جان ازپیکر ناپاکش خارج نمائید .

اگر بشمابگویند که **صلح و آشتی** لازمه ی زندگی بشراست وجنگ و خونریزی ازصفات درندگان وددان است وشما را بطرفداری ازصلح دعوت کنند ، شایدبگوئید چنانکه **برناردی** گفته است «جنگ خلاق ترقی است» وبکمك صلح دوستان برنخیزید ، لیکن اگرهنرمندی چیره دست صحنه های خونین جنك را که نمونه ی کمال زشتی و ناپاکی است منعکس کند ، و سینه های شکافته ، پیکرهای قطعه قطعه شده ، آشیانه های ویرانه ،

کودکان دربدر ، مادران داغدیده ، تمدن‌های از بین‌رفته ، مرگ ومرض، فقرو بدبختی ، قحطی و نیستی و نظایر این صحنه‌ها راکه آثارجنك وخونریزی و بعبارت‌دیگر برادرکشی است ، نمایان سازد ، بیشك هیچ انسان‌آزاده‌یی بحمایت از جنك افروزان و خونخواران بر نمیخیزد وجانب‌آشتی‌را محکم نگه میدارد .

اینهاوازاین‌قبیل‌پدیده‌ها، زشتیهائیست که‌هنرخوب جلوه‌گر میسازد.

هنر آزادگان وخدمتگزارانرا میستاید ، لیکن زشتکاران و ستمگرانرا رسوا میکنند .

آن زشتیهاکه بازندگی بشربرخورد دارند و برای او واجد اهمیت هستند ، درهنربکارمیروند ، اما نه ازجهت‌ستایش آنها ، بلکه برای معدوم ساختن وازبین بردن .

گورکی میگوید :

بعضی اوقات از خود سؤال میکنم که آیا زشتی‌ها شایسته‌ی گفتگو هستند ؟ با اعتقاد ، بخودپاسخ‌میدهم ، واقعاشایسته‌اند ، زیراآنهاواقعیات سرسخت وفاسدی هستند که تابامروزازمیان نرفته‌اند ، این واقعیات رابایدمعدوم کرد ، ریشه و شاخه‌ی‌آنها را باید ازروح وخاطر بشروازصحیفه‌ی زندگی ریشه کن نمود .

مبالغه درهنر ،

آیا هنرمند میتواندقهرمانان خود را بیش ازحد بستاید ؟ آیامجاز استدرتصویرحالات آنان‌راه مبالغه پیماید ؟ آیا همچنانکه عکاس ، عکس را بزرك وکوچك میکند ، هنرمند میتواند شخصیت و نمودهای حیاتی قهرمانان خودراکوچك وبزرك سازد ودراین را مبالغه کند ؟ آیا مبالغه باثرنیرومی بخشد ودرتفهیم آن‌ایجاد تسهیل میکند؟ آیامبالغه‌درنشان دادن مقصود هنرمند ، کمك مؤثری خواهد بود ؟ وخلاصه مبالغه درهنرتاچه‌پایه ضروری است .

اینهاسؤالاتی‌است که ممکن‌است پیش‌آید ، ما در اینجا بآنهاجواب خواهیم داد .

گورکی میگوید :

هنرمند حقیقی حق دارد که مبالغه کند ، **هرکول** Hercules **پرومته** Prométheus **دن کیشوت** Donquixote و **فاوست** Faust ، زاده‌ی وهم نیستند بلکه مبالغه‌ی منطقی والزامی مربوط بواقعیات فعلی Actual هستند» گاهی قهرمانانی چون **لوارخیس** ، **فاوست** ، **هرکول** و**دن کیشوت** راجز برجسته کردن نمودهای حیات در تفهیم آنان، نمیتوان نقش آنان را بخوبی درازهان حك کرد .

ولی این نکته نباید بفراموشی سپرده شود که مبالغه تا آنجا صحیح است وسود کلی دربردارد که حقیقت ومقصود را نابود نسازد .

این درست است که عکاس بدلخواه خود میتواند عکس را بزرك یا کوچك سازدولی این عمل حدی دارد واگراز آن حد بگذرد عکاس مجبور خواهد بود که جنبه‌های مصنوعی بعکس بدهد که این تغییرات وجنبه های مختلف کاملا عیان وبرای دیگران زننده است .

درآثارهنری هم اینطوراست ، باوجود اینکه هنرمند قادرخواهد بود قهرمان اثرخود را با شخصیتی مافوق تصورجلوه دهد ولی باید بدانند که این مبالغه حدی خواهد داشت واگراز آن حد بگذردصورت مصنوعی بخود گرفته وزیبائی ولطافت هنری خود را ازدست خواهد داد وبصورت مسخره‌ای درخواهدآمد .

مبالغه تا مرحله‌ی عاقلانه‌یی میتواند کمك موثری در بیان مقصود هنرمند باشد ونیزقادر خواهد بود که باثر اونیرو بخشد ودر تفهیم آن ایجاد تسهیل کند.

باردیگرخاطر نشان میسازیم که مبالغه تا آنجا صحیح است که منطقی بوده وتا اندازه‌ای بواقعیات فعلی مربوط باشد ، نه اوج گرفتن خیال وپرواز بعالم تخیل بدون در نظر گرفتن شرایط زمان ومکان وواقعیات سرسخت زندگی ، مبالغه فرض شود .

بلکه مبالغه‌ی منطقی و الزامی مربوط بواقعیات فعلی Actual .

II

هدف هنرمند پیشرو



دردنیای امروزهنرنقش اساسی ومهمی در زندگی اجتماعی دارد ، هنرپیشرو، وسیله‌ی نیرومندی برای پاك نمودن‌اندیشه‌ها وتصحیح افکارو جلوگیری‌ازتبلیغات شوم‌ومخرب وتشویق‌وتهییج‌مردم درایجاد زندگی‌بهتر وآزادترومبارزه علیه طفیلی های اجتماع ، بشمار میرود .

تنها هنر پیشرو قادر بانجام چنین وظیفه‌یی سنگین و مقدس است ، وقادرخواهد بودبارهای سنگین را ازدوش اجتماع بردارد وراه‌نو وهدف اصلی رانشان دهد .

هنری‌مترقی‌است که شکل وموضوع ودیدونحوه‌ی تعبیرآن‌منطبق‌بر موازین هنر مترقی‌باشد سهل‌انگاری وعدم توجه نسبت بیکی ازاین‌اصول موجب نقص هنراست .

هنرمند پیشرو دارای جهان‌بینی‌مترقی است یعنی بـه‌پیش مینگرد و لحظه‌یی ازپیشروی‌باز نمیایستد ، اثرهنری‌اودارای موضوع عمیق‌اجتماعی وشکلی موزون ودیدصحیح است .

ازآنجاکه سودجوئی و خودخواهی ، افکار را نـاپاك ووجـدان را نابود میسازد وسودجویان برای راضی نگاهداشتن خواهش درون خود و فرونشانیدن‌آتش طمع خویش بهروسیله‌یی متشبث میشوند وبـرای انجام نقشه‌های شیطانی‌خود درکلیه اموراجتماعی دست‌اندازی میکنند ، واضح است که هنرنیزازاین رهگذر نصیبی‌میبرد وبدست ناپاکان دامن‌پاکش آلوده میگردد .

پس از جنك اول جهانی با پیدایش مکتبهای هنری منحطی نظیر **کوبیسم** Cubisme و **دادائیسم** Dadaisme هنر از اوج عزت بحضیض ذلت فرو افتاد و این سیر قهقرائی تا پایان جنك دوم جهانی ادامه داشت و پس از پایان جنگ دوم ، هنرمندان بدو اردوی متضاد تقسیم شدند .

عده‌یی که در اثر مشاهده‌ی خرابیهای فزون ازحد و خونریزیهای وحشیان جنگ طلب ، تجربه‌ها اندوخته بودند ، قدم در راه خدمت به بشریت گذاشتند و کوشش در بهبود زندگی بشر و ترمیم آنچه از دست رفته بود ، آغاز کردند .

عده‌یی دیگر که سراسر زندگی خود را با بیخبری و فرمانبرداری گذرانیده بودند ، یکباره روی از جهان و جهانیان برتافتند و اجتماع و قوانین آنرا بهیچ و پوچ شمردند و موازین اخلاقی را بزیر پای نهادند و مردم را از پشه‌ای ناتوان تر و پست تر انگاشتند .

چون بحقیقت زندگی پی نبردند ره افسانه زدند و بدین ترتیب خود و نام و هدف مقدس هنر را آلوده ساختند .

اینان به پیروی از نظریه منحط «هنر برای هنر» هریك وظیفه‌ی بندگی خود را بنحوی انجام دادند .

جهان وطنها یا **کوسموپولیتیستها** Cosmopolitistes حس میهن پرستی را در وجود بشر میکشند و در اجرای این امر کوشش فراوان میکنند ، یکی از رهبران نامدار اینان **پل موران** P. Morand است .

اگزیستانسیالیست‌ها یا **سارترها** تخم یاس و بدبینی را در جهان میپاشند و مردم را بسوی بیقدی و بیحالی و صوفیگری رهبری میکنند ، رهبر خدمتگزار اینان **ژان پل سارتر** J . P. Sartre معروف است .

پورنوگرافها یا مخالفین عفت و اشاعه دهندگان فحشا میکوشند که تیشه بریشه‌ی روابط اجتماعی و اخلاقی مردم بزنند ، رهبر شرافتمند اینان کسانی مانند **هانری میلر** میباشند .

این بی هنران هنرمند ! همچون سدی در مقابل پیشرفت و بیداری مردم رنج دیده هستند ، و هرلحظه ضربه‌یی دردناکتر بر پیکر اجتماع فرود میآورند .

آثار اینان نه تنها یك اثر ضدهنری است بلکه یـك اثر ضداد بی نیز هست ، یعنی نه شکل دارد و نه موضوع ، و تنها یك حقیقت در آنها یافت میشود و آن مسموم ساختن افراد است .

فاست Fast میگوید :

دوستداران مکتب «هنر برای هنر» ازدوطریق از واقعیت دور میشوند، طریق اول تحمیق انسان واهانت باوست ، یعنی نسبت بانسان لاقید میشوند و باشیوه‌ی وقیحانه‌یی باو مینگرند تا آنجائیکه انسان را مبدل به عنکبوت میسازند .

راه دیگر تشبثی است که بعضی ازشعرای جدید بکار میبرند تادرمقابل زندگی قرار گیرند وسرانجام هم دراین راه بتکریم وستایش دیوانه‌وار میرسند ، این هردوراه بمعنی دورشدن ازواقعیت زندگی است و باعث ابتذال وانحطاط محصولات ادبی میشود، اما اگر ارزش این آثارفقط ازنظرشکل مورد مطالعه قرار گیرد (همانطور که آنها معتقدند) مشاهده خواهد شد کـه آنان روشنی ووضوح را باابهام وتاریکی میپوشانند ودرمرحله‌ی آخـری آنرا نیزازبین میبرند ،اسلوب و شیوه‌ی نویسندگی را به پست‌ترین درجه تنزل میدهند ، درنتیجه ، ابتذال و پیش‌پا افتادگی که باخودخواهی خالص توأم است حاکمیت پیدا میکند»

درحقیقت اگر بادقت بآثار آنان توجه کنیم مشاهده مینمائیم کـه این **فرمالیست‌ها Formalistes** که معتقد بـه بهتر ساختن **شکل Form** دراثرخود هستند ، دراین امر نیزجز انحطاط و شعبده بازی‌کاری از آنـان ساخته نیست .

درعوض اردوی نیرومندهنرمندان پیشرو با کوشش خستگی ناپذیری ماهیت اصلی آنانرا آشکارمیسازند و ستمگران وخائنین بهنر ومردم رارسوا میکنند و مردم رادرراه رسیدن بحقوق وخواستهای خود راهنمائی و یاری مینمـایند .

هنرمندپیشرو واقعیت‌ها را درك میکند، بازشتیها وقبایح مبارزه مینماید، نسبت بزندگی وواقعیتهای آن بی اعتناء نیست ، در حـالیکه با هنرمندان ملل مترقی هم گام میگردد وازاندوخته‌های هنری آنان سود میجوید. ازمیهن خود

نیز غافل نمیگردد وحس میهن پرستی و کوشش برای کسب افتخار برای میهن را شدت می بخشد، با یأس و بدبینی مبارزه میکند ، مردم را از عالم بیقیدی و بیحالی بجهان جنبش و کوشش وجوشش رهبری میکند ، در تهذیب اخلاق و اشاعه‌ی پاکی و پاکدامنی میکوشد ، عالیترین موضوعهای هنری خودرا از زندگی مردم میگیردو به احساسات وافکار آنان احترام میگذارد ، هر لحظه راه جدیدی پیش نمیگیرد ، روزی عارف ، زمانی پیرو مکتب اشراق ، چندی شارح فلسفه‌ی ارسطو نیست ، اوراه روشنی درپیش دارد ، هدفی مشخص ومقدس را دنبال میکند ، برای ایجاد زندگی بهتر ، برای احیاء آزادگی ومحو ستمگری وستمگران ، برای نابود ساختن دشمنان بشریت پیشرو ، برای از بین بردن طفیلی های اجتماع ، لحظه‌یی تلاش و کوشش خود را تعطیل نمیکند، خود وهنرخویش را درخدمت اجتماع میگذارد .

این وحدت نظرهنرمندان پیشرو ، برای جبهه‌ی مخالف خطرناکست، ازاین نظراست که بمخالفت برخاسته‌اند و کوشش درمتلاشی ساختن جبهه‌ی واحد نوسازان میکنند وبدین منظور لزوم جهان بینی را برای هنرمندان انکارمیکنند ومیگویند توجه بمسائل اخلاقی واجتماعی هنررا اززیبائی و اصالت میاندازد .

لیکن این برای افراد بصیرواضح است که :

هنرچون محصول اوضاع جامعه است نمیتواند تنها بآرایش ظاهر خود بپردازد وهدفی جزمبارزه درراه خواستهای مردم وپیشرفت اجتماع در پیش گیرد .

هنرمند نه تنها باید رازگذشته وحال را درك کند ، بلکه بایددر باره‌ی آینده هم بطورصحیح اندیشه نماید ، بدین ترتیب اثری که هادی راه آینده‌ی درخشان باشد بوجودآورد .

این وظیفه‌ی هنرمندان مترقی است که دشمنان بشریت را رسواسازند ، هدف خود را دایر برنجات بشرازز نجیراسارت وبندگی دنبال کنندو برخلاف تمایلات جبهه‌ی مخالف وحدت خود را پایدار و نیرومند سازندودرسایه‌ی این وحدت پرچم پیروزی خود را باهتزاردرآورند وسیاه‌دلان بیهنررا برخاك مذلت اندازند .

و این نیز وظیفه‌ی هنرمندان پیشرو است که آنچه برای انسان خطرناك است وزیان‌وارد میسازد دریابند واز بین بردارند.

گورکی میگوید:

تاریخ ازهنرمندان جوان ما طلب میکند که تمام آن چیزهائی را که برای انسان خطرناکست کشف کنند و دفن سازند، ولو آن چیزها مورد مهروعلاقه باشند»

وباز این وظیفه‌ی هنرمندان مترقی است که بدانند هنر نباید پیشه و تجارت باشد، بلکه آنرا باید بخاطر خودش خواست و هر که بدینگونه باوی سرکاردارد میتواند بی‌شائبه آنرا پرورش و تعالی بخشد، ازهمین رو بسیاری ازهنرمندان بزرك برای راه انداختن چرخ زندگی خود پیشه‌های دیگری جزهنرشان داشته‌اند، مانند: **شیللر**، **گوته**، **شوپن** و بسیاری دیگر از هنرمندان.

تولستوی میگوید:

هنر نبایستی شغل باشد، بلکه بایستی ذوق باشد»

ژول‌رنارد میگوید:

باید زندگی کرد برای نوشتن نه نوشتن برای زندگی»

شیللر میگوید:

هنرمایه‌ی زندگی کردن نیست بلکه بازی بی‌شائبه است»

این مسلم‌است که درجامعه‌ی سرمایه داری کنونی، هنر برای بسیاری صورت کاروشغلی را داراست که بدینوسیله خود وخانواده‌ی آنان از اینراه زندگی میکنند، وبازاین روشن است که اینهاهم جزء حوایج زندگی‌است ودرا تراحتیاج است، ولی حاجت ملالت‌آوری خواهدبود.

چه خوب بود دراثر پیشرفت اجتماع، آفریدگاران هنری مجبورنبودند برای راه انداختن چرخهای زندگی مادی خود ازفرآورده‌های هنری خویش سودجوئی کنند!

III
تاثیراوضاع اجتماعی واقتصادی برهنر



با توجه باینکه **هنر محصول اوضاع اجتماعی است** بخوبی میتوانیم ازروابط بین‌هنرواجتماع وتأثیرمتقابل ایندوبرهم آگاهی حاصل نموده ودراین باره بررسی دقیق بنمائیم .

درجه‌ی ترقی وتنزل وسایل فنی اجتماع و اوضاع اقتصادی ، تأثیر کلی برهنردارد .

در کشوری که نویسنده یاشاعرویا نقاش ویادیگرهنرمندان آن کشور ازنظروضع اقتصادی درتنگنا وازنظروضع اجتماعی عقب مانده ودرفشار هستند ، هنرجنبه‌ی اصلی واساسی خودرا ازدست میدهد ووسیله‌ی جلب‌نظر ومداحی برخی افراد وبطور کلی کسب روزی وبدست آوردن‌درهم ودینار میگردد .

و نیز باید دانست که گاهی اینگونه فشارها سبب آبدیدگی وحقیقت بینی هنرمند میگردد وبصورت مبارزه‌ی پی گیرعلیه هرگونه ظلم و فشار ظاهرمیشود .

اگربتاریخ هنرنظر کنیم مشاهده مینمائیم که درهردوره، هنرمندان دسته اول‌اکثریت داشته‌اندودسته دوم دراقلیت قرارگرفته بودند ، لیکن اقلیتی که‌واجد نیروی کافی و هدفی روشن و مشخص بوده مجال خودنمائی ودست‌اندازی به اکثریت سودجونمیدادند .

هدف هنرمندان‌اجیرایجادآثارپرارزش‌هنری‌نبوده‌است ، بلکه‌هدف آنان جلب نظرومداحی صاحبان زور وزر بوده است .

رشد اجتماع موجب رشد هنراست ، دراجتماع مترقی ، هنرمند تحت تأثیراوضاع اجتماع قرارمیگیرد و باترقی اجتماع ، هنراواوج میگیردوزمانی فرامیرسد که او با هنرمترقی خود اجتماع را بیشتر به پیش میراندو این بدان مانند است که برای بکار انداختن دینامویی مقدارالکتریسته مصرف نمائیم وسپس چندین برابرالکتریسیته مصرفی پس ازبکارانداختن دینامواز آن نتیجه گیریم .

برای مطالعه‌ی دقیق دراینباره رشد و سکون هنررا از دورانهای قدیم تاکنون مورد بررسی قرار میدهیم ، سپس در اطراف تأثیراوضاع اجتماعی واقتصادی برادبیات ایران اندکی مطالعه مینمائیم .

رشدوسکون هنرازدورانهای قدیم تاکنون.

باتوجه بهنردردورانهای قدیم، چنین نتیجه گرفته میشود که در آنزمانها **روح حماسی** بیشتر بر بشر حکومت میکرده است ، شاخص این ادعا هنرموسیقی است که جزء هنرهای قدیمی محسوب میشود .

در کلیه نقاط کشور های مترقی آنزمان ، مانند : چین ، ایران ، بابل ، هند ، مصر ، یونان ، روم وغیره موسیقی ضربی برموسیقی نغمه‌یی غلبه داشته و آلات مربوط باین نوع موسیقی ازقبیل : سنج ، طبل ، دایره ونظایرآن رواج کامل داشته است .

نکته مهم اینکه نوع موسیقی نیز تحت تأثیراوضاع اجتماعی وخصوصیات اقوام و ملل ، درهریك از کشورهای نامبرده بطرزی خاص جلوه گرمیشد، مثلا در ایران ویونان ، مهیج وپرشکوه ، درهند، وچین،آرام و بی روح بوده است .

دراین‌دوران شعروتاترنیز باموسیقی تماس کامل داشته است ، اشعار **هومر** و سرودهای **گاتاها** و ترانه های **بیلیتیس** ازآثار مربوط باین دوران است .

پس ازفرارسیدن دوره‌ی **فئودالیسم** جامعه هاتجزیه شدند ، درنتیجه دونیروی مختلف و حکمران بوجودآمد ، اول نیروی **شاه‌وسلطنت** دوم نیروی **پاپ** ، **خلیفه** ، **کلیسا** ، **مسجد** ، **لاما** ، به‌پیروی‌ازتجزیه‌ی‌جامعه هنرنیز تقسیماتی حاصل کرد ومتحمل تغییرات چندی گردید.

دراین‌دوره وضع‌هنر بصورت یکنواخت و بی‌روح‌در آمد، این نتیجه‌ی مستقیم اثروضع اجتماع برهنر بود ، زیرا اوضاع این دوره بحالت جمود و رکود درافتاده بودو بهمراه خودجان‌هنر رامیگرفت و بی روحش میساخت.

تاآنوقت شعروموسیقی همگـام بودند ، لیکن پس ازاین تغییرات ازهم جدا شدندوهریك به‌تنهائی براه‌خودادامه‌دادند .

باظهورمذاهب مختلف ، ازاین نظر که بشررا به جهان دیگر یعنی بسوی دنیای مرگ و نیستی وعذاب‌وخلاصه بهشت ودوزخ متوجه میساخت، هنربصورت دیگری جلوه گرشد .

روح‌حماسی جای خود را به **روح‌غنائی** داد واشعارغم‌انگیز و حزن‌آور، وآهنگهاازصورت‌ضربی خارج گردیدو بصورت‌موسیقی یکنواخت وغم‌انگیزی درآمد .

پس ازنشر تعالیم اسلامی ونفوذآن درآسیا ، هنرهای مختلفی مانند: **نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی ، رقص** بعلت تحریم آنها، ترقی حاصل نکرد ، ولی دراروپاچون‌اسلام‌نفوذ‌کاملی ننموده بود هنر به‌پیشرفت خود ادامه داد و **موسیقی‌درباری** توسط دسته‌های بزرگ نوازندگان‌و **موسیقی‌مجلسی** توسط دسته‌های کوچك نوازندگان که برنامه‌های آنان درجایگاه امیران اروپااجرا میگردیدو**موسیقی‌مذهبی** که مورد احتیاج کلیسا بود ، بوجودآمد .

درهمین زمان بتدریج **نت‌نویسی** Notation شروع گردید .

واین عقب ماندگی آسیا از کاروان هنروتمدن دراثردست انـدازی اروپائیان ومستعمره‌سازی آنان ، ادامه‌یافت‌ومشرق‌زمین که زمانی پرچمدار علم وهنرواستاد مسلم غرب بوداسیرچنگال شاگـرد خـود گردید ، وه چه استاد وامانده‌یی !

لیکن هنرمندان غرب با داشتن وسعت عمـل و محیط موافق، گوی سبقت‌ازدیگران‌ربودندواکنون‌نیز باگامهای محکم به‌پیشروی ادامه‌میدهند.

عوامل دیگر که برهنرمؤثر بوده ونیززائیده‌ی اوضاع اجتماعی ویا تصادم نیروهای اقتصادی است عبارتند از :

جنك . شكست . انقلاب .

۱ ـ جنك War .

با شروع جنك اول جهانی یکرشته تغییرات در رشته های مختلف هنری بوقوع پیوست .

بسیاری از نویسندگان و شعرا در جریان جنك قربانی وحشیگری سودپرستان‌شدند و بدون‌اینکه سودی ازاین انسان کشی بدست آرنداجساد بیجانشان درمیدانهای جنك بروی هم انباشته گردید .

در بین این شعرا ونویسندگان مشاهیری مانند : **گیوم آپولینر** G . Apollinaire نخستین شاعری که **کوبیسم** را وارد ادبیات کرد و**شارل‌پگی** Ch . Peguy و**آلن‌فورنیه** A.Fournier جان خود را از کف دادند .

پس ازپایان‌جنك تغییرات کلی‌دروضع اجتماعی واقتصادی کشورهای مختلف حاصل گردیده بود ، این تغییرات برهنراثرمحسوس‌داشت چنانکه بین نسل جوان وهنرمندان‌یکنوع‌عصیان وسرکشی ومخالفت با همه‌سبکها ومکاتب ادبی گذشته تولیدگردیدودر نتیجه‌مکتبهائی‌مانند:**دادائیسم** طرح ریزی شد وشعاراین مکتب قیام برضدکلیه‌ی اصول ادبی موجود درآن زمان بود و طرفداران زیادی نیز فراهم‌آورد .

این عصیان و انقلابات روحی دامنه‌اش تا شروع جنك دوم جهانی کشیده شد .

جنك دوم جهانی لطمه‌ی دیگری برپیکراجتماع و اقتصاد وبالنتیجه هنر،واردساخت‌وپس‌ازپایان‌جنك‌دوم‌جهانی، هنرمندان خصوصاً نویسندگان بدوگروه متمایزتقسیم‌شدندوبرحسب منافع خود وبه‌پیروی ازوضع سیاسی واقتصادی جهان‌ومتناسب با نیروی مغزی‌وقوه‌ی‌تمیزخود ، راه‌های‌مختلفی را دنبال‌کردند ، بدین ترتیب‌که عده‌یی درا ثر کنشهای اجتماعی‌سلولهای مغزشان تحریك‌گردیده وچون دماغی سالم وانسانی داشتند طرفدارنجات بشر ازقید ظلم وستم و استثمارگردیدندوسبکهای مترقی ونوی مانند : **رئالیسم‌انتقادی، رئالیسم‌سوسیالیستی** راپیروی کردند .

وعده‌یی دیگر انحراف فکری حاصل کرده و با پیروی از نظریه «هنر برای هنر» سبکهای فرمالیسی وزیان آوری مانند: **اگزیستانسیالیسم** را پیروی کردند.

این عده همه چیز را تحقیر میکنند وقوانین اخلاقی واجتماعی را زیر پا میگذارند.

اگزیستانسیالیست‌ها جهان وانسان را هیچ وپوچ میشمارند.

جهان‌وطنها حس میهن‌پرستی را درمردم خفه میسازند.

پورنوگرافها با آثارخود تیشه بریشه‌ی اجتماع میزنند.

ژان‌پل‌سارتر فرانسوی و**هانری‌میلر** آمریکائی و **پیتی‌گرایللی** ایتالیائی، نمایندگان **سبکهای‌سیاه** میکوشند تاتخم یأس وبدبینی را در جهان بپاشند ومردم را ازکوشش وفعالیت بازدارند.

اینها شاهد اثراوضاع اجتماعی واقتصادی برهنراست.

این وظیفه‌ی هنرمندان آزموده است که کوشش در بهبود وضع اجتماع و برافکندن کاخ امید طرفداران سبك های سیاه بنمایند، تانسل آینده هنری مترقی وپیشرودراختیارداشته باشد.

۲ ـ شکست Depeat.

شکست نیزازعواملی است که یامقدمه‌ی پیروزی ملتی میگردد ویاتمدن وهنراورا بحال سکون وگاهی رکود میکشاند.

مثال روشن مطالعه درتاریخ ادبیات جهان منجمله ایتالیاست.

شکست امپراطوری عظیم رم بعوض نابود ساختن افکار وروحیات هنری، مقدمه‌ی پیروزی‌درخشان هنری برای مردم ایتالیابود، این‌موضوع میرساندکه ملل زنده‌ی جهان کمتر مظاهر هستی خود را در اثر تسلط بیگانگان از دست میدهند.

درآن‌زمان داستان نویسی درایتالیا به پیشرفتهای بزرگی نایل گردید وشعرای برجسته‌یی مانند**دانته** تجلی نمودند سپس با پیدایش نویسندگان بزرگی چون **بوکاچیو** و**ماسکیو** داستان نویسی رواج کامل یافت، باظهور دوره‌ی **رنسانس** Renaissance انقلاب بزرگی درادبیات ایتالیا بوقوع

پیوست بطوریکه سبك‌داستان نویسی در آن کشور بکلی تغییر کرد ، چنانکه کسانی‌مانند **شکسپیر** برای‌ایجاد درام‌های بزرك خود ازداستانهای‌قدیمی ایتالیااستفاده مینمودند ، بدین ترتیب شکست و ناکامی نتوانست‌موجب‌عقب ماندگی این ملت زنده گردد ، بلکه مقدمه‌ی پیروزی او بود .

اما کشوری مانند ایران .

پس از حمله‌ی اعراب ، کلیه‌ی ذخایر هنری وعلمی که یادگارو نتیجه‌ی تتبعات وابداعات اجداد هنرور ودانشمند ما بود بدست گردباد فنا سپرده شد .

تمدن چندین‌هزارساله‌ی‌ما ازمیان رفت‌و کتابخانه‌های بزرك کشورما که‌جایگاه بزرگترین آثار نویسندگان و بزرگان گذشته بود درمیان شعله های‌آتش نابود شد، زیراعمر بسربازان خودگفته بود **کفانا کتاب‌الله** یعنی کتاب‌خدا (قرآن) برای‌ما کافی‌است.

این شکست فاحش نتیجه فساد دربارساسانی وفرسوده‌شدن دستگاه سلطنتی ایران بود وملت‌ایران دراین امرمقصرنبود ، چنانکه بعضی‌ازنقاط ایران‌مانند خراسان وماوراالنهر درحدود صد سال مقاومت میکرد ومردم گیلان‌وطبرستان‌درحدود دویست سال‌ازورود بیگانگان بخاك پدران خود جلوگیری کردند،همین مقاومت و پایداری مردم این نواحی بود که‌اندکی ازتمدن وفرهنك‌ایرانرا باقی نگهداشت .

ملت ایران دراین مبارزه شجاعت ودلاوریهای بسیار نمود ونیزپس از استیلای عرب از راه‌های دیگر سعی در نابودی بیگانگان کرد ، مثلا عده‌یی اطراف عباسیان جمع شدند وشکوه وجلال دربارهای ساسانی را زنده کردند وعده‌یی دیگر درگوشه و کنار بین‌آنان تخم تفرقه پاشیدند وفرقه‌های معتزلی وشعوبی‌واشاعره وصوفی وغیره ، تارهایی در اطراف تازیان کشیدند ونهضت‌های بزرگی برپا ساختند ولی باید دانست که این نهضت‌ها درظاهر لباس مذهبی بتن کرده بود لیکن درباطن امر مسببین آن قصد بدست آوردن استقلال وطن عزیز خویش‌را داشتندوچنانکه میدانیم این نهضت‌های درظاهر مذهبی‌ودرباطن‌سیاسی، موجب بوجودآمدن‌سلسله هائی‌مانند : **طاهریان وصفاریان** وغیره شد ومشهور ترین نمایندگان این قیامهای استقلال‌طلبانه عبارتند از :

به آفرید ـ این شخص پسر ماه‌فروزین از مردم زوزن خراسان بود که درعهد ابومسلم خراسانی قیام کرد و این شخص مذهب جدیدی مانند آیین زردشتی بیاورد و کتاب مذهبی او بزبان فارسی بود.

ابومسلم یکی از سرداران خودرا مأموردفع به آفرید کردو بدینوسیله مشارالیه دستگیر و بفرمان ابومسلم بقتل رسید.

سندباد ـ این شخص یکی ازطرفداران ابومسلم خراسانی بودو پس از اینکه منصورخلیفه‌ی عباسی ابومسلم‌را بقتل‌رسانید، سندباد درخراسان علم مخالفت برافراشت ودرمدت کمی پیروان بسیاری دور خود جمع کرد و باطرفداران خود بری رفت و بر ثروت ابومسلم دست‌یافت وخیال داشت بمکه لشکرکشی کند وآنشهر را خراب نماید، لیکن منصور خلیفه اورا درنزدیکی همدان‌شکست‌داد وعده‌یی ازکسان اوراکشت، فتنه‌ی سند باد بیش از هفتادروز طول نکشید.

اسحق‌ترك ـ این شخص میگفت که زردشت زنده است و ابومسلم فرستاده‌ی اوست وزمانی خواهد رسید که زردشت ظهور کندو آیین‌خود را ترویج نماید.

پیروان بسیاری بدور خود جمع کرد وآنانرا **مسلمیه** میگویند.

قیام اسحق چندان دوام نیافت زیرا دیری نپائید که پیروان او از بین رفتند.

بابك خرم دین ـ اسم اصلی وی عبدالله است و درخرم یکی از قراء نزدیك اردبیل متولد شده‌بود، بابك آیینی آورد که **بخرم دینی** معروف شده است، پیروان بسیاری‌پیدا نمودوآنان چون‌پیراهن‌سرخ‌رنك بتن میکرده‌اند **سرخ‌جامگان** نام‌گرفته‌اند.

بابك در نظر داشت با احیای دین مزدك اسلام را از بین بردارد وی مدت بیست سال با مسلمین جنگید و عده‌ی زیادی‌ازآنانرا بقتل رسانیدآخرالامر یکی ازسرداران معروف خلیفه پس ازدو سال کشمکش اورا دستگیر کرد و ببغداد برد و درآنجا بامر **المعتصم** خلیفه عباسی بقتل رسید.

بطوریکه ملاحظه شد این قیامهاونظایرآن که توسط عده‌یی دیگر

برپا شد برای بدست آوردن استقلال ازدست رفته بود و باید دانست که بنتیجه نیز رسید زیرا چنانکه قبلا اشاره شد همین کوششها بود که اعراب را از ایران بیرون راند و ایران استقلال خویش را بدست آورد .

ولی متأسفانه در مورد هنر چنانکه باید کوششی بعمل نیاوردند ، البته این امر بعهده‌ی هنروران ودانشمندان آنزمان بود ودیگر مردم را دراین سهمی نبود.

دانشمندان وهنروران کشورما ، صرف نظر از عده یی کم ، عموماً بعوض کوشش در احیای آثار ازدست رفته ، استعداد وذوق خود را صرف تکامل ادبیات وتاریخ عرب نمودند ونه تنها شکست وارده بر کشور خودرا جبران ننمودند ، بلکه افتخار ونیروی دشمن را صدچندان کردند .

در آنزمان دراثر تغییر رژیم وبعبارت دیگر تغییر شرایط و اوضاع اجتماعی واقتصادی ، درایدئولوژی طبقه‌ی ممتاز نیز تغییراتی حاصل گردید ونیز دگرگونیهای کلی درزبان وادبیات وهنر وعلوم مختلف بظهور رسید.

از جمله ، چون حکومت خاص اعراب بود ،زبان عربی بین دانشمندان نفوذ کرد واندك اندك گسترش یافت وسپس آرام آرام درزبان فارسی نیز رخنه کرد ومردم بتدریج بابعضی از اصطلاحات ولغات عربی آشنائی حاصل کردند ومأنوس شدند وچون ایرانیان اسلام آوردند وبرای درك دستورات آئین نامبرده که بزبان عربی بود ، احتیاج بدانستن زبان عربی داشتند و یا حداقل برای خواندن قرآن ونماز لازم بود اندکی بزبان عربـی آشنائی داشته باشند ، لذا تعلیم وتعلم زبان عربی رواج کامل یافت و کم کم کار بجائی رسید که تنها زبان علمی محسوب میشد ، چنانکه میدانیم مهمترین کتب آنزمان بزبان عربی نوشته شده است .

بدین ترتیب زبان فارسی ازصورت خلوص خارج گشت و بازبـان عربی کاملا آمیخته شد ودانشمندان ما بعوض کوشش درراه پیشرفت زبان باستانی واجدادی خود ، بتکمیل زبان عربی اهتمام ورزیدند وزبان شیرین ووسیع فارسی را بدست فراموشی سپردند ، بالنتیجه زبان فارسی وادبیات آن بحال فلاکت باری درافتاد وبطوریکه میبینیم ازآنزمان حتی یك کتاب دستور زبان فارسی که حاوی قواعد مخصوص زبان فارسی ودرضمن کافی وکامل باشد

بدست‌ما نرسیده است و آنچه که داریم یا از دانشمندان معاصر و یا حداقل یك قرن پیش است ، ولی درمقابل از دانشمندان آنزمان آنچه بخواهیم کتب معتبر درباره‌ی ادبیات عرب وصرف ونحو آن‌زبان که حتی خود اعراب از نوشتن آنگونه کتب عاجز بودند ، موجود داریم ، ازاین‌نظراست که کسانی مانند **سیبویه** و **ابن مقفع** و **ابونواس** و **بوعلی** را هیچکس باور ندارد که ایرانی باشند !

مردم دیگر جان بکف گذاشتند و مبارزه کردند و بیگانه‌رااز کشور خود بیرون راندند ، ولی اینان با کوشش خود هنر و فرهنك بیگانه را غنی ساختند .

چنانکه معروفترین عربی‌نویسان آندوره دانشمند بزرك ایرانی **روز به** بود که پس‌از اختیار نمودن دین اسلام به **عبدالله بن مقفع** نامیده شد .

هم او بود که کتاب **کلیله ودمنه** را از زبان پهلوی بعربی ترجمه کرد و ازتألیفات عربی او **ادب الصغیر** و **ادب الکبیر** است که هردو از کتب فصیح عربی است .

دیگراز علمای مشهور آنزمان **سیبویه** بود که یکی از دانایان بزرك علم نحو بشمار است و **الکتاب** از آثار اوست ، سیبویه نیز ایرانی بود .

از شعرای ایرانی که‌دررديف شعرای عرب بشمار آمده‌اند، ازهمه‌مهمتر **بشار بن برد** و **ابونواس** است .

دیگر اینکه‌دستورات اسلام‌سدی درمقابل پیشرفت‌و گسترش‌هنرهائی از قبیل نقاشی ومجسمه‌سازی ورقص‌وموسیقی و نظایر آن بعلت تحریم آنها ایجاد کرد وازاین نظر هنر در ایران بحالت‌رکود درافتاد وچنانکه‌خواهیم دید در زمانهای بعد اندکی این زیـان جبران شد ولی نشد آنچنـانکه باید بشود .

درزمان حکومت **سامانیان** زبان فارسی وادبیات‌آن براثر تشویق امرا و وزرای سامانی‌خصوصاً **ابوعلی محمد بلعمی** وزیر **عبدالملك بن نوح** ترقی فوق‌العاده‌یی کردو شعراو گویندگان بزرگی مانند: **ابوشکور بلخی** و **ابوالمؤید بلخی** و **ابوالحسن شهید بلخی** و **ابوعبدالله جعفر**

رودکی و **دقیقی** و **کسائی** پرورش یافتند، و نیز نویسندگان و مورخین دانشمندی چون **ابوعلی محمد بلعمی** مترجم **تاریخ طبری**، و **ابومنصور موفق هروی** مولف کتاب **الابنیه عن حقایق الادویه**، و دانشمندان و هنرمندان بزرگی چون **ابوبکر محمد ابن زکریای رازی** پزشك و شیمیست و دانشمند بزرك ایرانی و مؤلف **کتاب الحاوی** و **کتاب الطب المنصوری** و کاشف الکل اتیلیك C_2H_5OH و **حکیم ابونصر فارابی** حکیم مشهور و موسیقیدان هنرمند، نیز در آنزمان میزیسته‌اند.

یکی از خدمتهای بزرك سامانیان نسبت بمیهن اینکه درضمن احیاء ملیت ایرانی به زنده کردن تاریخ ایران هم همت گماشتند و گذشته از تهیه تاریخ منثور فرمان دادند که داستان دیرین ایران بنظم هم سروده شود با این ترتیب نخستین سنك بنای شاهنامه را شاهان سامانی گذاشتند و تنها در زمان سلطان محمود غزنوی این بنا تکمیل شد.

بطور خلاصه میتوان گفت که اساس زبان فارسی جدید و تاریخ ایران، درعصر سامانیان نهاده شد و ادبیات فارسی از آنزمان زندگی نوی آغاز کرد.

در دوران حکومت **سلاجقه** بر اثر تشویق پادشاهان و وزرای آنان و از طرفی دیگر بر اثر تمرکز حکومت و ضعف نفوذ خلفا، ادبیات فارسی قوت گرفت و آثار منظوم و منثور بیش از ادوار سابق بوجود آمد، **خوارزمشاهیان** نیز دنباله‌ی کار ایشانرا گرفتند و سپس با روی کار آمدن سلسله‌های فضل دوست و هنرپروری مانند: **اتابکان** و آل برهان و **شیروانشاهیان** و آل خجند و **ملوك خانیه**، موجبات عظمت و استحکام کاخ ادبیات این سرزمین فراهم شد.

در دوره‌ی **مغول** و **تیموریان** معانی لطیف تصوف وارد کلام شعرا شد و شعر فارسی نسبت بشعر قبل از آن تاریخ امتیاز فوق العاده‌ای پیدا کرد ولی از نظر **سبك** تنزل حاصل نمود.

از شعرای مشهور و معتبر این دوره، **شیخ مصلح الدین سعدی** و **شیخ محمود شبستری** و **مولانا جلال الدین محمد بلخی** و **همام تبریزی** و **شمس الدین محمد حافظ** و **نور الدین عبدالرحمن جامی** را میتوان نامبرد

دردوره‌ی **صفویه** چون پادشاهان این‌سلسله صوفی مشرب بودندودر مذهب تشیع تعصب شدیدی داشتند ، بازار شعر وشاعری ونویسندگی در زمان ایشان رونقی نیافت وشعرا و نویسندگان آثار خودرا منحصر به‌نعت انبیاء وائمه وتفسیر واحادیث نمودند ونثر فارسی بقهقرا برگشت ومعانی مبتذل وخنك درآثار منثور راه جست .

دردوره‌ی **قاجاریه** تحولی در شعروادب‌حاصل گردیدو بسبك‌ادبیات قدیم بازگشت نمود وشعرایی مانند : فروغی بسطامی ، نشاط اصفهانی ، فتحعلی‌خان صبا ، وصال‌شیرازی ، قاآنی ، سروش‌اصفهانی ، محمود خان ملك‌الشعرا ، متعلق باینـدوره هستند .

لیکن دراین‌عصرجدید دراثر اوضاع‌اجتماعی‌وتحولات‌کلی‌دراوضاع جهان وبروز انقلابات‌فکری وهنری ،جای بسی‌خوشحالی است که‌هنروران ودانشمندان کشورما نیز بتلاشهای سودبخشی آغازیده‌اند و امید میرود با کوشش و مایه‌ی کافی خود ، اگر دیگران بگذارند ! آنچه از دست‌رفته بازگردانند .

۳ - **انقلاب** Revolution

بروز انقلاب نیز تأثیرعمیقی برهنر وآثارهنری هر کشور دارد ،این واضح است که پس از هرانقلاب ، اوضاع‌اجتماعی‌واقتصادی کشورمربوطه تغییرات فاحشی حاصل مینماید وبساکه تأثیرات‌آن‌انقلاب کشور های دیگر را نیز فرا میگیرد ، ودرنتیجه مسلم است که هنروادبیات‌آنکشورو کشور، های متأثر ، بنسبت پیشرفت وچگونگی وضع سیاسی‌واجتماعی‌آنکشور، ترقی‌وتکامل حاصل مینماید.

قبل ازظهور انقلاب‌کبیر فرانسه‌که اثرات‌آن بطور محسوسی کشور های اروپارا فراگرفت ، ادبیات وهنر جنبه‌ی اشرافی‌داشت ، بدینمعنی که حوزه‌ی تحصیل محدود ومخصوص طبقات‌عالی و اشرافی بـود و طبعاً نویسندگان وهنروران نیز ازبین این‌طبقه برمیخاستند .

بنابراین ادبیات چه از حیث موضوع وچه‌ازحیث نویسنده وخواننده

انحصار بطبقه‌ی اشراف داشت ، ازاین نظر خالی از لطافت و گیرائی و مملو از الفاظ واستعاره‌های مخصوص واشرافی بود .

پس ازظهور انقلاب ، چون آزادی مطبوعات وتوسعه‌ی آموزش و پرورش میان تمام طبقات ازاصول وجزء هدف این انقلاب بزرك بود بتدریج ادبیات جائی گرفت واز انحصار اشراف وطبقات ممتاز خارج شد ووارد طبقات عامه گردید .

بدین‌علت ادبیات ازلحاظ موضوع وشیوه‌ی نگارش تغییرات بزرك و فاحشی حاصل کرد وازقید وبندقواعد وموضوعهای خشك کلاسیك رهائی یافت‌وسبك **رمانتیسم** پایه گزاری شد.

باید دانست که نه‌تنها درادبیات دگر گونیهائی بظهوررسید ، بلکه درچگونگی **تاریخ نویسی** و**هنر های زیبا** و **موسیقی** و **علوم و صنایع** نیز تغییرات کلی حاصل گردید .

نویسندگانی مانند : **ویکتور هوگو** ، **لامارتین** ،**شاتو بریان** ، **لردبایرون** و **گوته** وموسیقی‌دانهائی‌چون : **بتهوون** ، **واگنر** ، متعلق باین‌دوره هستند .

تأثیر اوضاع اجتماعی واقتصادی بر ادبیات ایران

اگر خوانندگان گرامی توجه داشته باشند قبلا تحت‌عنوان «شکست» اندکی دراینباره گفتگو کردیم ، اینك آن بحث را دنبال میکنیم .

دربارهای آنروز، یعنی آنروزهائیکه هنوزحقیقت‌وهدف‌هنرمکشوف نشده بود ، هنرمندان را تحت اختیار داشتند وشاعران و مدیحه سرایان ازکلیه نعمتها وخوشیها بهره‌مند بودند ، از همه‌چیز ، از کنیزکان زیبا ، غلامان وخدمتگزاران ، زروسیم ، اسبان واستران‌را هوار ودیگر چیز ها استفاده میکردند .

آیا این همه گرفتاری وسر گرمی مجالی برای‌ایجادیك‌اثر هنری باقی میگذاشت؟!

آیاجز گفتن مدح‌وثنا دربار‌ه‌ی آن منعمین بخشنده‌وکریم، کاردیگری ازآنان ساخته‌بود ؟

روزگار خوش‌شاعران مدیحه‌سرا وجیره خوار ، دانشمندان معاصر

آنانرا که درعلوم متعارف آنزمان کار آزموده بودند، بهوس شاعری میانداخت بطوریکه دست از تحقیق وتتبع کشیده وبکار شاعری میپرداختندو کسانی مانند **انوری** که بنابگفته‌ی خودش درعلوم مختلف مانند: منطق و موسیقی وحکمت الهی واحکام ونجوم، دست داشته است، هنگامیکه مشاهده مینمودند دانش آنان درجریان زندگی بسود آنان نیست وشعرائی مانند **عنصری** با سرودن یك قصیده ماهها درنازونعمت غوطه‌وراست ، وچون دانش را بخاطر خودآن وجنبه‌ی معنوی وچگونگی خدمت آن بخلق، دوست نمیداشتند ، دست از دانش وپژوهش دانشی میکشیدند ومدیحه سرائی آغاز میکردند .

البته جز اینها هنرمندانی دیگرهم بودندکه مدیحه‌سرائی رایکنوع پستی وفرومایگی میشمردند واینان ازآغاز ورود بعالم هنر ، تاپایان عمر جز برای پیشرفت هنر واجتماع کارنکردند ویا برای پیشرفت اندیشه‌ی بشر کوشش نمودندو نیز عده‌یی دیگردرنتیجه تغییر شرایط محیط، تحول و تکاملی در افکار وروش کارشان پدید آمد .

مثال روشن تحول فکری **سنائی غزنوی** مداح معروف **بهرامشاه غزنوی** است که پس از سفر بخراسان و حجاز تغییر روش داد بطوریکه یکباره مدیحه سرائی را رهاساخت و گفت ،

مدحش چرا کنم که بیالایدم خرد
هجوش چرا کنم که بفرسایدم زبان

ودرجواب بهرامشاه که‌وعده‌ها باوداد گفت :

گر تو تاجی دهی باحسانم بسر تو که تاج نستانم

عطار افتخار میکرد ومیگفت :

بعمرخویش مدح کس نگفتم دری از بهر این دنیا نسفتم

رواج **تصوف** تغییرات کلی در طرز فکر وروش شعرای آنزمان حاصل کرد ، این طریقت پس ازطی مراحل خشك وزاهدانه ،درقرن پنجم وششم هجری بمرحله‌ی ذوق وهنررسیدوشعرای نامداری مانند : **مولوی وعطار وسعدی** جای مدیحه‌سرایان بیمایه را گرفتند . **سنائی غزنوی** تحت تأثیر این طریقت قرار گرفت ودرنتیجه دیگر مدح کسی نگفت ، چون

صوفیان آنروز مردمی آزاده وخویشتن‌را از قید رهانیده بودند .

پس از حملـه‌ی مغول یکسلسله تغییرات کلـی در موضوع اشعار حاصل شد .

بدنبال حمله‌ی مغول سیل بدبختی وهرج‌ومرج و گرسنگی و ناامنی بایران روی‌آورد .

تغییر شرایط محیط سبب پیدایش روحیه‌ی مناسب درشعرای آنزمان مانند **حافظ** گردید بطوریکه درغزلهای حافظ جنبه‌های اجتماعی و مادی بیشتر ازشعرای ما قبل او وجود دارد .

اشعار حافظ آن‌رنجها ومصائب ملت شکست‌خورده‌ی‌ایرانرا نقاشی کرده است ، غزلهای او نموداری از اوضاع اجتماعی آنزمان است .

حافظ دراشعار خود ، زاهدان مردم‌فریب ، واعظان بیعمل ، صوفیان عابدنما وچاپلوسان ومتملقانرا رسوا میکند ، و نیز ستمگریهای اشغالگران و پادشاهان و حکام آنزمانرا که‌زندگی را بر مردم‌تلخ کرده بودند بخوبی نمودار میسازد .

این‌اشعار ازاوست :

حافظا می‌خور ورندی کن وخوش‌باش و لی

دام تزویر مکن چون‌دگران قرآن را

☆

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ

که دست‌زهد فروشان‌خطاست‌بوسیدن

☆

می ده که شیخ‌وحافظ و مفتی‌ومحتسب

چون نیك بنگری همه تزویر میکنند!

☆

زراه میکده دوشش ، بدوش‌میبردند

امام شهرکه سجاده میکشید بدوش!



زاهد شهر که مهر ملك وشحنه گزید
من اگر مهر نگاری بگزینم چه‌شود؟



ربا حلال شمارند وجام باده حرام
زهی طریقت و ملت ، زهی شریعت و دین!



بوی بهبود ز اوضاع جهان میشنوم
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

حافظ دردوره‌ی **فئودالیسم** یاملوك‌الطوایفی میزیسته وتأثیر همان اجحافات وستمگریها ونیرنك بازی‌ها بود که موجب پیدایش افکاری بلند و ومترقی درمغزحافظ شیرازی گردید .

حافظ راعده‌یی مریدعشق وباده میدانند ، حتی نویسندگان‌وشعرای اروپائی نیز درباره‌ی حافظ اینطور فکر میکنند در صورتیکه غزلهای حافظ آئینه‌ی تمام‌نمای‌زندگی انسانهای‌عصراوست ، لطفی که‌غزلهای‌حافظ دارد نشانه‌ی اینست که هرچه‌میگفته از درون سینه برمیخاسته ولاجرم در دل مینشیند ، خودرنج میکشیده ورنج دیگرانرا نیزدرك‌مینموده ، اشعار زیر نشانه‌ی‌رنج بسیار درون اوست .

ای دل صبور باش ومخور غم که‌عاقبت
این شام‌صبح گردد و این‌شب‌سحر شود



حافظا غم مخور که شاهد بخت
عاقبت پرده بر کشد ز نقاب



یوسف گمگشته بازآید بکنعان غم‌مخور
کلبه‌ی احزان‌شوددروزی گلستان غم‌مخور
این دل غمدیده‌حالش به‌شود دل بدمکن
وین سر شوریده بازآید بسامان‌غم‌مخور

دور گردون گردو روزی برمراد ما نگشت
دائماً یکسان نماند حال دوران غم مخور

. . . .

. . . .

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

آیا نیکوتر از این میتوان افراد رابسوی هدف عالی رهبری کرد، حافظ میگوید:

در راه رسیدن بهدف، سرزنشها، شکستها، ناکامیها، کارشکنیها ونظایر آن بسیار است، ازاین موانع باك نداشته باشیدوراه خودراپیش گیرید وگامی به‌پس نگذارید تاشاهد مقصود را در بر گیرید.

این روحیه و احساسات عالی، نتیجه‌ی مستقیم اوضاع اجتماعی و اقتصادی زمان حافظ بوده است باتمام‌شدن زندگی حافظ عمرغزل بپایان رسید، کوشش دیگران برای درك‌روحیه‌ی حافظ وبوجودآوردن آثاری نظیرآثار وی بیفایده است، هر محیطی ذوق وعواطفی برابر باخود و متناسب باشرایط خود درافراد بوجود میاورد و محیط فعلی ما بامحیط حافظ تفاوت بسیاردارد.

پس بایدآثاری متناسب بامحیط جدید برجای گذاریم ودرپی‌جویدن نیمخورده‌ی دیگران نباشیم.

اینهاذکر مختصری دربارهٔ تأثیر اوضاع اجتماعی و اقتصادی در ادبیات و هنرایران وجهان بود وبطوریکه ملاحظه گردیدمیتوان گفت که:

رشد وسکون هنر وابسته برشد وسکون جامعه است

IV

هنر و مردم



در تعریف هنر گفتیم :

کوشش برای ایجاد ودرك زیبائی ، برای پرداختن عالم آرمانی ، برای درك احساسات مردم ، برای انتقال احساسات و وعواطف همراه بازیبائی بین مردم، برای بهبود و پیشرفت اجتماع بشری ، هنر نامیده میشود .

هنرمندان بزرك از جمله کسانی بوده اند که آثارشان مورد علاقه و توجه عموم واقع گردیده و برای پیشرفت اجتماع مفید بوده است.

هنرمندان از آن خود نیستند بلکه تعلق باجتماع دارند ، باید آثارشان برای بهبود حال اجتماع مؤثر باشد وعموم را در پرتو هنر خود رهبری نمایند

لیکن این رهبری نمودن دلیل بر این نیست که هنرمندان آثاری بوجود بیاورند که اصولا دارای مفهوم وارزش اجتماعی نباشد ومردم را بقبول آن وهمیات و سبك سریها مجبور سازند وهرگاه صدای اعتراضی ازدهانی خارج شود صاحب آن صدارا بی اطلاع از اصول هنر وعقب مانده ونفهم بدانند

گرانبها ترین آثار ازحقایق زندگی بشر الهام گرفته است ویاکسانیرا که سدراه پیشرفت بشر هستند رسوا ونابود ساخته است

درهر اجتماع براثر تقسیم کار ، وظیفه‌ی افراد تعیین میشود و عموم افراد موظفند درانجام امور محوله کوشا باشند ونتیجه‌ی کار خودرا میان سفره‌ی اجتماع گذارند وهمگی گرد آن بنشینند وازمحصول زحمت خود سود برند ، حال اگر طبقات مختلف ازقبیل : کارگر ودهقان ودانشجوو

پیشه‌ور وصنعتگر وبازرگان هریك بطور کامل وبا صداقت نتیجـه‌ی کار خودرا باجتماع عرضه داشتند وهنرمندان داخل در اجتماع آنان شدند واز نتیجه‌ی کار آنان سودبردند ، مسلماً ازاین هنرمندان سؤال خواهد شد که نتیجه‌ی کارشما چیست ، شما از فرآورده‌های ما سود بردید ، لباس برای شما تهیه کردیم ، غذای شمارا فراهم آوردیم ، وسیله‌ی حمل ونقل شمارا مهیا ساختیم ، خانه و آشیانه برای شما ترتیب دادیم ، تجملات زنـدگی شمارا باتحمل مشقت تهیه نمودیم ، حال شمانیز وسیله‌ی انبساط حال مارا فراهم آورید ، خستگی ساعتها رنج ومشقت را از بدن فرسوده‌ی ما دور سازید وبااینکه وجود شما وابسته بکار وکوشش ماست باز بشما احترام میگذاریم ولی آخر ما باید ازشما سودبریم‌واستفاده کنیم ، پس‌آثارخودرا دراختیارما گذارید ومارا بسوی زندگی بهتر هدایت کنید ودررشداخلاقی مـا بکوشید ، بهمانترتیب که حاصل زحمت خود را بدون تعلل مقـابل شما نهادیم .

دراینجا تاچه اندازه وقاحت لازم داردکه هنرمند ازجای برخیزدو باصدائی بلند ولحنی تندوتوهین آمیز بگوید .

بروید شما نمی‌فهمید ، درك آثارهنری کارشمانیست ، شماآن نیروی فکری راندارید که بعمق آثار ماپی برید ، بروید مابرای هنرکار میکنیم نه‌برای شما !

دراینجاست که‌کارگرمشت‌هارا گره میکند و دهقان چوبدستی‌خودرا بالامیبرد ودانشجو دندانها رابهم میفشارد و پیشه‌ور سینه پیش میدهد و همراه بادیگران این هنرمند **خود خواه** را بایك لگد محکم و مشتی آهنین برای‌همیشه ازاجتماع بخارج پرتاب‌مینمایند وفریاد میزنندومیگویند:

ماطفیلی لازم نداریم ، مانمیتوانیم کارکنیم وشکم تورا سیر نمائیم ودرعوض مزد ، ناسزا بشنویم ، برو دربیابانها ، برومیان دره‌هـا ، برو بآنجائیکه بشری وجود ندارد وتوبرای خودت ویابرای گرگها وشغالهاو یامارمولکها وعقربها ، آثار هنری‌بوجود بیاور ، بروما بتواحتیاج نداریم ماهنرمندی میخواهیم که برای پیشرفت اجتماع ماگام بردارد ودراین راه

تلاش روز افزون کند ، چنین هنرمندی را بدیده میگذاریم و مقدمش را گرامی خواهیم داشت چون برای ما و بسود اجتماع ما کار میکند .

مولوی میگوید :

هیچ نقاشی نگارد زین نقش — بی امید نفع بهر عین نقش ؟
بلکه بهر میهمانان و مهمان — که بفرجه وارهند از آندهان
شادی بچگان و یاد دوستان — دوستان رفته را از نقش آن
هیچ کوزه گر کند کوزه شتاب — بهر عین کوزه نی بر بوی آب ؟
هیچ کاسه گر کند کاسه تمام — بهر عین کاسه نی بهر طعام ؟
هیچ خطاطی نویسد خط بفن — بهر عین خط نه بهر خواندن ؟

هنری پیش رو و پا برجاست که درخدمت اجتماع قرار گیرد،

آثار هنری باید دارای قالب وشکل وموضوعی برابر باخواستهای اجتماع بوده وهدف آنها شناسانیدن راه زندگی حقیقی باشد ، اثری که نه موضوع دارد و نه شکل هنری ودرقالبی شکسته ووار یخته جای داشته باشد ، بهذیان بیماری شبیه است که بر پاره کاغذی نقش بسته است .

اینگونه آثار رانمیتوان از جمله آثار هنری دانست واین وظیفه‌ی هنرمندان حقیقی است که این چنین آثار را نابود سازند و موجد آنرا باشدت بکوبند .

ماکسیم گورکی میگوید :

تاریخ ازهنرمندان جوان طلب میکند که تمام آن‌چیزهائیرا که برای انسان خطرناکست کشف کنند ودفن سازند ولو آن چیزها مورد مهر و علاقه باشند »

شاید عده‌یی گویند که اگر هنرمند بخواهد نظر همه‌ی افراد جامعه راتأمین کند ، چطور میتواند درجه‌ومنزلت هنررا آنقدر تنزل دهدتامورد نظر افراد عقب مانده اجتماع قرار گیرد ، این خلاف هدف و اصول هنر است .

این‌سخن درست است وما نمیگوئیم که‌هنر درخدمت افراد عقب‌مانده اجتماع قرارگیرد بلکه منظور در نظرگرفتن افراد فهیم و هنر دوست

است ، نه‌هر وجود مهمل و ننگ انسانی ! لیکن هنرمند و مربی اجتماع، وظیفه دارد تاسرحد امکان این افراد و امانده را براه وادارد ومعایب آنانرا از وجودشان بزداید واگر خود آنان شایسته تعلیم و تربیت نیستند ، فرزندان آنانرا ازفلاکت ونادانی نجات بخشد تاآنان نیز بتوانند در ردیف افراد فهیم ولایق جامعه قرار گیرند .

پس لازم است این اصل همیشه مقابل دیدگان ماقرار گیرد که

هنر ودانش بایستی درخدمت اجتماع قرار گیرد

V

طبقه بندی هنرهای زیبا



چنانکه قبلا گفتیم :

آثار زیبائی بوسیله‌ی دوحس عالی یعنی، **حس بینائی وحس شنوائی** درك میشود .

ازاین نظر هنر یا **هنرهای زیبا** دوقسمت میشود .

۱ـ هنرهای تجسیمی plastique یا **هنرهای بصری optique** یاهنرهای نقشی.

۲ ـ هنرهای سمعی phonetique یاهنرهای صوتی

هنرهای تجسیمی

plastique

این هنرها شامل شکلها ورنگها میشود وعموماً واقعیت ونمودهای طبیعت‌راشامل اند ، ازاین‌نظر دارای دقت‌وصراحت ووضوح کافی‌میباشند بطوریکه همه کس هدف ومنظور وزبان‌آنهارا درك میکنند واین‌موجب ممتاز نمودن این هنرهاست ، ضمناً این نقص را دارندکه محدود وساکن هستند ، زیرا بیش‌ازیك صحنه‌اززندگی ویایك گوشه ازطبیعت رانمیتوانند جلوه‌گر سازند ونیز این هنرها برخلاف هنرهای سمعی بیشتر جنبه های مادی رامینمایند ونمایش‌جنبه‌های معنوی درآثار این هنرها محدودوناقص وکاملا نارساست ، درصورتیکه درآثار هنرهای سمعی بیشتر جنبه های

معنوی ظاهر میشود وظهور معنویات درآن آثار غنی و با ارزش و کاملا رسانند ه است .

اثر این هنرها بشکل **دو بعدی** مانند نقاشی ورسم که بعد سوم را بکمك سایه‌روشن ویادورنما نشان میدهد وبصورت **سه بعدی** مانندمجسمه سازی ومعماری ، تجسم می‌یابند .

هنرهای تجسیمی عبارتند از :

نقاشی . مجسمه سازی . رقص . رسم .



نقاشی painture .

نقاشی‌رامیتوان ازگویاترین ومؤثرترین رشته‌های هنربشمارآورد.

لئونار دووینچی میگوید :

در زندگی بشری هیچ واقعه یی نیست که درخور تجسم در پرده نقاشی نباشد »

ولی باید دانست هنگامی هنرنقاشی بعالی ترین مرحله میرسد که بجای تصاویر مشخص و رنگهـای قراردادی ، بتصویر زندگی واقعی و مسائل مورد نظر آن بپردازد .

هدف نقاش نیزمانند سایر هنرمندان نباید تقلید بیروح ازطبیعت‌و یاسایر کارهای هنری باشد بلکه باید با رنك و روغن و ابزار کار خود واقعیات جاندار زندگی وحقیقت حیات بشری وصحنه‌های عالی اجتماع و مناظر گوناگون اززشت وزیبارا باقدرت کامل ومهارت فنی آنطورکـه باید جلوه دهد .

اصول اساسی طراحی .

اصول اساسی طراحی عبارتند از :

خط . مناظرومرایا. تکسچر. سایه‌روشن . رنگها. کمپوزیسیون .

خط Line

خط یکی از اصول اساسی طراحی است زیرا هرنقاشی ابتدا باخط

شروع میشود وباخط میتوانیم از اشخاص ومناظر طبیعی وحیوانات حتی‌از تصورات وتخیلات خود تصاویری بوجودآوریم .

خط یکی از بهترین‌وساده‌ترین وسایل بیان احساسات شخصی‌است

مناظر ومرایا space

مناظر ومرایا یعنی فضا، عبارت ازمحلی است‌که عناصرگوناگون نقاشی درآن صورت تحقق بخودمیگیرند ونیز چگونگی اشیاء را ازنظر فاصله ازیکدیگر واوضاع مختلف معلوم میدارد .

فضا ،در نقاشی اهمیت خاصی را داراست زیرا نمایش فضای‌زیبا و وعالی،رونق خاصی بشیئی موردنظر وهمچنین نقاشی خواهد داد ومیتوان گفت که فضانیز بهترین ونیرومندترین وسیله برای نمایش احساسات شخصی است .

تکسچر texture

تکسچر یعنی درك زبری ، نرمی ، پستی وبلندی اشیاء ویا تعیین جنسیت‌آنها .

نمایش جنسیت تصویر عبارت ازاین‌است‌که نقاش‌کوشش میکند با مهارت فنی ، زبری‌ونرمی ، پستی‌وبلندی ، درشتی‌وریزی‌وسایرخصوصیات جانداران واشیاء را نمایش‌دهد .

یك نقاش ماهر وهنرمند هنگام نمایش ساقه‌گل ، خشونت و زبری ساقه ولطافت ونرمی گل‌را یکجا نشان میدهد .

تکسچر نیزیکی ازوسایل بروزاحساسات شخصی است .

سایه روشن Pattern .

پاترن یا سایه روشن ، دومعنی میدهد .

یکی سایه روشن معمولی است یعنی مقابله اشیاء تاریك و روشن دربرابریکدیگر که ممکن است دراثرتابش نورباشد .

دیگراینکه‌اگرتصویری چندباردرصفحه‌یی تکرارشود هریك‌ازآنها را پاترن دیگری نامند . مثلا سگی را درنظرگیریدکه از خیابانی گذر میکند ودراثرتابش انوارچراغهای خیابان سایه اوبروی زمین‌نقش‌میشود،

حال اگر این جریان را بروی تابلو بیاوریم لازم است که تصویر سك را دو بار نقاشی کنم یعنی یکبار خود سك و باردوم سایه‌اورا ، در اینجا سایه سك را پاترن تصویر سك و نیز تصویر سك را پاترن سایه او مینامیم .

رنگها Colours :

اصولا رنگهای اصلی عبارتند از :

قرمز ، زرد ، آبی .

برای ساختن سایر رنگها از این سه رنك استفاده میشود .

مثلا :

قرمز + آبی ← بنفش

زرد + آبی ← سبز

زرد + قرمز ← نارنجی

رنگهای ، بنفش وسبز و نارنجی ، رنگهای درجه دوم نامیده میشود.

رنك سفید بهر رنك که اضافه شود آنرا روشن‌تر میسازد .

رنك سیاه بهر رنك که اضافه شود آنرا تیره‌تر میسازد .

کمپوزیسیون Composition .

کمپوزیسیون از نظر نقاشی عبارت است از ترکیب وجمع عناصر طراحی دریك تصویر بطرز خاص آن .

باید دانست که ساختمان کلیه کمپوزیسیون ها طرح اولیه است و انتخاب موضوع برای کمپوزیسیون ازضروریات است .

سبکهای نقاشی

Styles of Painture

مهترین سبکهای نقاشی که ازدوره‌های قدیم تاکنون معمول بوده است بدین قرار است :

سبك کلاسیك Classique . این سبك گذشته از نقاشی، درادبیات وموسیقی نیزوارد است .

سبك کلاسیك روش هنرمندی است که درحد کمال است و میتواند برای نسل بعدسرمشق قرار گیرد .

بعقیده کوبیستها ، این سبك بحد اشباع رسیده ودر نتیجه زمینه را برای ایجاد سبك جدیدی که کوبیسم باشد آماده کرده است .

سبك رئالیسم Realisme . روشی است که طبیعت را آنطور که هست نمایش میدهد ومظاهر واقعی ومحسوس آنرا باهر زشتی وزیبائی نشان میدهد .

سبك ناتورالیسم Naturalisme . روشی است که فقط مظاهر زیبای طبیعت را نمایش میدهند وآنرا آنطور که هست نشان نمیدهند بلکه آنسان که باید باشد جلوگر میسازند .

سبك سمبولیسم Symbolisme . روشی است که نقاش یا نویسنده منظور خود را بالصراحه نمایش نمیدهد بلکه چیزهائی که نشانـه و علامت برای دلالت بمنظور خویش است بکار میبرد که بیننده بامشاهده‌ی آن نشانه‌ها پی بمنظور اصلی اوخواهد برد .

سوررئالیسم Surrealisme . روشی است که دررئالیسم بمنتهی درجه غلوومبالغه کنند وازحال طبیعی وواقعی بیرون ببرنـد وقوه‌ی تصور وتخیل را در رئالیسم داخل نمایند .

اکسپرسیونیسم Expressionisme . که درادبیات بجـای آن **امپرسیونیسم** میگویند، وآن روشی است که نقاش ویا نویسنده علاوه براینکه منظور خود را روشن نمیکند ، نشانه وعلامت برای دلالت بمنظور خویش نیز بکار نمیبرد ونتیجه‌ی آن مظاهر ونشانه ها رافقط عده مخصوصی که اهل فن هستند درك میکنند .

سبك فوتوریسم Futurisme . روشی است که درآن احساسات گذشته وحال وآینده را باهم مجسم کنند وهنررا مظهر احساسات گـذشته وحال وآینده قراردهند .

سبك کوبیسم Cubisme روشی است که در آن همه چیزرا باشکال هندسی تجزیه میکنند .

چون پیدایش این سبك جدید نقاشی در تمام جهان ازجمله کشور ما ایران واکنش‌هائی بـوجود آورده است ونیز عده‌یی راگرفتار خیالات و

اندیشه‌های نادرست نموده است دراینباره شرح بیشتری میدهیم .

بنیان گذاران این سبك از نقاشان سوررآلیست بودند که **دروهله‌اول** با شکست سختی مواجه گردیدند ولی پیروان آن مکتب برای **دومین بار** اینراه راه دنبال کردند و نخستین کسیکه دراین روش شهرتی حاصل کرد **پابلو پیکاسو** و بعد ازاو **ژرژ براك** میباشد .

پیروان این مکتب طرفدارنظریه **هنر برای هنر** هستند واصول عقاید اینان رساننده این مطلب است ، یکی ازآن اصول اینست که میگویند :

درتابلوهای ساخته و پرداخته‌ی یك نقاش کوبیست خطوط شکسته هندسی نماینده ایده‌ها واندیشه‌یی است که جز همان نقاش ، دیگری قادر بدرك حقیقت ومعنای آن خطوط وهدفها نیست .

ونیزعقیده دارند که :

مشاهده ظاهرموجودات درمردم اثری بجای نمیگذارد زیرادیدگان دراثرکثرت مشاهده ، بآن ظواهر خو خواهند گرفت ، در اینصورت باید کوشش کرد تا ماهیت اشیاء را در تابلو ها مجسم نموده و بمردم عرضه دارند .

وبازمیگویند :

اینضروری است که درکارهای یك نقاش کوبیست ، یك قسمت تاریك ومبهم همیشه وجود داشته باشد .

ونیز باسی افتخارمیگویند:

همیشه یك حقیقت مشخص ویك واقعیت انکارناپذیردرکارهای یك نقاش کوبیست جلوه گری میکنند .

وباید دانست که درنظر نقاش کوبیست یك زن برهنه بایك تخته پاره ویایك کوزه‌آب فرق ندارد .

ونیزمیگویند .

طبیعت برای نقاش کوبیست تنها یك بهانه است .

دراینجا بایدازاینان پرسید که‌اگرطبیعت برای نقاش کوبیست تنها یك بهانه ایست، پس چگونه خواهد توانست یك حقیقت مشخص ویایك‌واقعیت

انکار ناپذیر را در آثار خودش جلوه دهد؟ زیرا این حقایق و یا واقعیتها را باید از طبیعت درك کند ، و این مسلم است کسی این حقایق را درك خواهد کرد که طبیعت را بهانه نداند بلکه هدف قرار دهد و از آن الهام گیرد.

با کمی دقت میتوان اصول نظریه اینانرا پراکنده گوئی نام داد ، زیرا هریك از این اصول ضد دیگریست .

سبك مینیاتور . پس از تسلط اعراب ، درقرن هفتم هجری تغییرات بزرگی درسبك نقاشی ایران بظهوررسید زیرا مسلمانان چون بنقاشی اهمیت نمیدادند اندك اندك اهمیت وسابقه خود را ازدست داد ولی درعوض خطاطی و تذهیب جای آنرا گرفت و پیشرفتهائی حاصل کرد .

در دوره ی مغول بعلت ورود نقاشان وصنعتگران بسیاری ازچین بایران، یك سبك نقاشی مخصوصی که بنقاشی مینیاتور موسوم است در ایران معمول شد ، اگرچه ابتدا اصول این نقاشی را ایرانیان از نقاشان چینی و هندی آموختند ولی پس ازاندك زمانی باذوق سرشار واستعداد ایرانی ، نقاشی چینی رنك دیگری بخود گرفت و بصورتی در آمد که نقاشی چینی وهندی در برابر زیبائی وریزه کاریهای آن سر تعظیم فرود آورد ودر نتیجه سبك خاصی که بنقاشی ایرانی موسوم است ایجاد گردید که با نقاشی ایتالیائی وغیره برابری میکنند .

خصوصیات مینیاتور یا نقاشی ایرانی آنست که مانند تابلوهای دیگر صرفاً تقلید از طبیعت نیست بلکه محصول فکر وخیال است و نیز در صورت سازی آن بزیبائی بیشتر از حالت سازی اهمیت داده میشود ، و نیز از نظر رنك آمیزی وریزه کاریهای نقاشی بسیار قابل توجه ودقت است .

برای پی بردن بارزش این سبك نقاشی ، همین کافیست که بگوئیم تابلوهای نفیس اساتید نقاشی ایرانی در برابر تابلوهای **رافائیل ومیکل آنژ ولئونار دو وینچی** ودیگر هنرمندان بزرك، زیب موزه های بزرك عالم است .



مجسمه سازی Sculpture .

مجسمه سازی یا حجاری از صورتهای عالی هنر است وهدف اصلی آن نمایانیدن اندام و پیکر بشر است . این هنر مانند هنرهای دیگر در اثر تغییرات اجتماعی و گذشت زمان دچار تحولات ودگرگونیهای بسیار شده است .

تا آغاز قرن نوزدهم مجسمه‌سازان بیشتر معتقدات مذهبی خود را در آثارشان مجسم میکردند ولی از قرن نوزدهم ببعد این هنر دچار تحول و پیشرفت اساسی گردید وچهارچوبه تنك ومحدود قرنهای گذشته‌را از هم شکافت و بدنیای واقعیت وزندگی عصر جدید قدم نهاد .

باید دانست که تحول واقعی درمجسمه‌سازی پس ازانقلاب ۱۸۴۷ بوجودآمد ، تحت تأثیراین حوادث هنرمندان بمطالعه‌ی عمیق و پی بردن بحقیقت زندگی پرداخته و آثار پرارزشی بجای گذاشتند .

دیگر هنرمندان ازاجتماع بدورنبودند و گوشه‌ی انزوا نمیگزیدند بلکه خود درجریان حوادث زندگی اجتماعی شرکت داشتند وهنر خویش را مانند ابزاری نیرومند درخدمت اجتماع گذاشتند .

مجسمه سازان نیز دراین راه همگام بادیگرهنرمندان پیش رفتند و اجتماع را باخود به پیش کشانیدند .

مجسمه‌سازی درمصرقدیم

مصریان درشش‌هزارسال‌پیش درهنرمعماری وحجاری سرآمد عصر خود بودند ، یکی ازآثاربزرك مصریان قدیم **اهرام** است .

هرم **خئوپس** صدوپنجاه مترازز‌مین ارتفاع دارد .

هرم **میکرنیوس** ازسنگهائی ساخته شده است که از نظرحجاری بی‌اندازه ممتازو باارزش است .

یونانیان قدیم این اهرام را ازعجایب شمرده‌اند .

باید دانست که آثارعمده‌یی که ازمصریان قدیم بجای مانده است

قبور ومعابد یا بطور کلی آثار مذهبی ایشان است ، زیرا منازل مصریان ازخشت خام ساخته میشده است و ازاین نظر دوام نکرده واثری بجای نگذاشته است .

مصریان قدیم درمجسمه‌سازی ماهر بودند ، بهترین مجسمه‌یی که از آنان بجای مانده ازچوب ساخته شده ودرموزه **بولاق** مصراست وپیکر مرد برهنه‌ایست که پارچه‌یی بکمر بسته وچوب بلندی دردست‌داردو**شیخ البلد** نام دارد .

مجسمه سازی دریونان قدیم

مجسمه سازی دریونان قدیم پیشرفت شایانی کرده بود .

باید دانست که پیشرفت هنروصنعت‌دریونان قدیم بیشتردراثر کوشش وجدیت واصلاحات اساسی **پریکلس** Periclès که از نسل **کلیستنس** Clisthènes بود ، انجام گرفت .

هنرمجسمه‌سازی اززمان حکام(٦٥٠-٥٠٠ق‌م)شروع شد دراین‌عصر بناهای سنگی بوجود آمدو نمای‌معبدهای **آپولو** و **دلف** را با سنك مرمر ساخته‌وستونهای سنگی درعمارات معمول گردید ، ستون وسرستون دراین دوره شکل‌مخصوص‌داشته‌است که شیوه‌ی ساختمان‌آن **دوری** Dorique نام داشته واصل‌آن ازستون مصری گرفته شده بود .

در زمان **پریکلس** هنرمجسمه سازی وحجاری و همچنین معماری و نقاشی‌روبترقی نهاد .

سرستونها ازاین زمان ببعدزیباتروکاملتر گردید و ازسبك **دوری** بسبك **یونی** وبالاخره بسبك **کورینتی** رسید .

مجسمه‌ساز معروف‌زمان پریکلس **فیدیاس** Phidias نام داشت، این‌هنرمند بزرك‌مجسمه‌های زیبا وعظیم‌میتراشید .

ازکارهای فیدیاس منظره‌یی‌است ازجشن **پاناتنا** Panathénée که ازجشنهای باشکوه مذهبی وسالیانه آتن‌بود که‌درون‌عمارت **پارته‌نن** حجاری نموده‌است ، ونیز مجسمه‌های عالی‌و زیبایی از خدایان معروف مانند **آتنا** ساخته که برای زینت‌معابد بکارمیرفته .

در اثر کاوشهای شهر آتن مجسمه‌های معروفی مانند مجسمه **هرمس** پیدا شده است که نمونه‌ی کامل ظرافت و ترقی صنعت میباشد و **گویا** سازنده هنرمند آن **پراکسیتلن** Praxitele نام داشته است .

دیگر از هنرمندان آن عصر **اسکوپاس** Scopas بود ، این هنرمند ماهر نه تنها شکل و حجم طبیعی انسان را جلوه میداد ، بلکه حرکت و حالات او را نیز نمایش میداد، سنگتراشیهائیکه بر دیوارهای مقبره **ماوزولوس** از آن هنر پیشه‌ی ماهر مانده این روش را بخوبی نشان میدهد .

در زمان اسکندر نیز هنر مجسمه‌سازی و حجاری ترقی نمود و نمونه های عالی و زیبائی از آثار هنرمندان آن عصر بدست آمده است از جمله سنك تابوت مرمر معروف به **تابوت اسکندر** است که صورت اسکندر را در جنك **ایسوس** با زیبائی و مهارت خاصی بر روی آن نقش کرده اند .

دیگر مجسمه‌ی معروف **لائوکوئون** Laocon است که کاهن شهر **ترویا** بوده است .

مجسمه‌سازی در ایران باستان

مادیها - این قوم اولین سلسله سلطنتی را در ایران تشکیل دادند و چون عمارات خود را بیشتر از خشت خام میساخته اند اثری از بناهای آنان دیده نشده است .

از آثار عهد ماد شیری سنگی در حوالی همدان و نقشهائی نیز در لرستان و کرمانشاهان بدست آمده است .

هخامنشیان - مهمترین آثار دوره هخامنشیان در **پاسارگاد** و **تخت جمشید** و **شوش** است و آنچه در پاسارگاد است قدیمی ترین آنها است .

باید دانست که قسمت اعظم این مفاخر باستانی در اثر حوادث طبیعی و مرور ایام و آتش سوزی اسکندر در تخت جمشید و عدم توجه به افتخارات تاریخی، در گذشته از بین رفته و بعضی از آثار زیبا و مجسمه های سنگی و

اشیاء ذیقیمت والواح بکشورهای دیگرانتقال دادهشده وامروززینتبخش موزه‌های معروف دنیااست .

پس از کاوشهای مختصری که در پاسارگاد بعمل آمده است اشیائی کشف شده که از لحاظ هنری و صنعتی مورد توجه قرار گرفته است .

از جمله مجسمه‌ی ناقصی است که ازسنك ساخته‌شده وبرروی آن این کلمات نقش‌شده است «من **کورش شاه بزرگم**» ودرسال ۱۳۰۷ شمسی توسط **پروفسور هرتسفلد** کشف شد .

ونیز مجسمه بالداری درخرابه‌ی تالار کورش دیده‌میشود که بنا بر عقیده **پروفسورزاره** ترکیبی‌است ازصنایع آسوری ومصروعیلام وپارسی وغیره وتصورمینماید که‌این حجاری مجسمه کورش‌است .

تخت جمشید مقرخاص داریوش وخشایارشاه بود که نمونه‌ی کامل و با ارزش ازهنر واستعداد ایرانیان قدیم است .

از قسمتهای مهم‌آن یکی تالار بار عام یا **اپدانه** است که کتیبه‌یی از خشایار شاه در آنجا دیده میشود و دیگر کاخ صد ستون و کاخ زمستانی است .

در اثرحفریات متمادی چندین‌ساله خرابه‌های شوش ، اشیاء وآلات سفالی رنگین ومنقش ، مجسمه‌های استخوانی و گلی ، ظرفهای گلی پخته الواح‌نوشته‌شده وهزاران‌اثرهنری‌دیگر بدست‌آمده که دامنه‌ی‌تاریخ‌صنعتی ایران‌را تاششهزار سال قبل ثابت کرده است .

در شوش گذشته از آثار فوق، ازداریوش اول وخشایارشاه نیز آثاری بدست آمده که قسمت مهمی از آنها امروز در موزه **لوور** فرانسه است .

اشکانیان - ازنمونه های حجاری دوره‌اشکانی تصاویری است در بیستون که معرف‌صنعت حجاری ایندوره‌است .

باید دانست که‌آثار حجاری‌اشکانی که در بیستون بنظرمیرسدخراب ومحوگردیده و از آنچه باقی مانده تصویر مهرداد دوم وچهار نفر از

بزرگان و نیز تصویر سه نفر سوار و گودرز دوم است که نمونه‌یی از جنك تن بتن را مینمایانند .

ولی این حجاریها از نظر صنعت بپایه حجاریهای هخامنشی نمیرسد ولی برای زمانهای بعد سرمشق قرار گرفته‌است .

ساسانیان - از نظر علوم و تمدن وصنایع و معماری و حجاری و انتشار افکار فلسفی و ادبی میتوان گفت که دوره‌ی ساسانیان از درخشنده ترین ادوار تاریخی شاهنشاهی ایران است .

از این دوره آثار فراوانی که نماینده تحول و پیشرفت صنعتی وفن معماری و حجاری و تهیه ظروف وغیره میباشد در ضمن کاوشهای تاریخی بدست آمده‌است .

ازحجاری دوره ساسانی که متعلق به اردشیر است آثار و کتیبه‌هائی در نزدیك دخمه‌های نقش رستم و نقش رجب باقی است

حجاری نقش رجب مجلسی از تاجگذاری اردشیر را نشان میدهد

حجاری نقش رستم معرف مجلس دیگری از تاجگذاری اردشیر می باشد در این نقش اهورمزد و اردشیر هردوسوار اسب میباشند.

در نقش رستم دو مجلس دیگری نیز حجاری شده است که بنظر عده‌یی ازمطلعین متعلق ببهرام دوم است .

نقش دیگری که از نظر صنعتی و پیکرسازی و حجاری دارای برتری خاص برسایر نقوش دوره ساسانی است ، نقشه‌ی برجسته‌ایست درشهر شاپور که مجلس تاجگذاری بهرام اول را نشان میدهد .

حجاری دوره رنسانس

Renaissance

حجاری مشرکین بیش ازده قرن عمر نیافت ، ازقرن چهارم تاقرن یازدهم میلادی این هنر یك دوره خاموشی را گذراند .

ازقرن یازدهم حجاری تحت تأثیر مسیحیت تغییراتی حاصل کرد و صورتی جدید یافت ومکتب حجاری مسیحی بوجود آمد .

درمیان دوران حجاری باستان وحجاری مسیحی جدائی بزرگی است واین بدو علت است یکی قیام مسیحیت برعلیه بت تراشی یعنی مجسمه سازی، بمنظور از بین بردن عقاید شرك آمیز یونانیان ورومیان است و دیگر ذوق شرقی برنك آمیزی که سطح رنگی را برحجاری ترجیح میداد. پیکرهای هنرمسیحی نماینده تمام اشخاص انجیل بود زیرا دراین دوران مجسمه ی تمام حواریون و پیغمبران بیشمار ومقدسین رامیساختند

تفاوت کلی بین مجسمه‌های یونانی و پیکره‌های مسیحی اینست که مجسمه‌های یونانی درابتدا تنه‌دار ساخته شده بود یعنی بدنه بر دوپا قرار میگرفت ، درصورتیکه حجاری دوره‌ی هنرمسیحی ابتدا بصورت نقوش و کنده کاری بود و سپس تکامل حاصل نمودو بصورت نیکوتری درآمد لیکن مجسمه‌هائیکه دراین دوره ساخته میشداز نوك سرتا مچ پا بستونی که در پشت آنها قرارداشت چسبیده بود و نخستین حالت حرکتی که در آنها داده شد حرکت دست بود که آنهم بتنه مجسمه وصل میشد .

باید دانست که مجسمه‌های مسیحی از نظر مقایسه باساختمان بدن انسان هیچگاه بپای مجسمه‌های دوره باستان نمیرسند .

در آغاز قرن شانزدهم ترقی و پیشرفت محسوس در ادبیات وصنایع حاصل گردید واز نظر برتری و امتیازاتی که نسبت بقرنهای گذشته داشت وتحول ودگرگونیهائی که درسبکهای حجاری و سایرهنرهای زیبا پدید آمد آنرا **رنسانس** یا تجدید حیات ادبیات وصنایع گفته‌اند

رنسانس در ایتالیا پیش از فرانسه وآلمان پدیدآمد .

حجاری دوره رنسانس‌را نمیتوان احیاء دوره‌ی حجاری نامید، زیرا دراین دوره روش نوی دراین هنر پدیدآمد و آنرا بیشتر بجلوراند واگر بخواهیم بطورصحیح لغت **رنسانس** را درمورد حجاری بکار بریم باید بگوئیم که رنسانس این هنر درقرن دوازدهم میلادی بود که پس از قرنها خاموشی بشکل هنر رومی درساختمانهای مسیحی آشکار شد .

ولی بایددانست که درقرن شانزدهم در حجاری روش جدیدی پیش آمد وآن تهیه مجسمه‌های عریان بود .

ازمجسمه سازان بزرك ایندوره میتوان **میکل آنژ** Michel Ange
را نام برد .

این هنرمند عالیقدر باصورتهای حجاری خویش ثلث اول قرن شانزدهم را سرشار ساخت ، اوحجاری مرمرتراش بود و باندازه یی در اینکار مهارت واستادی نشان میداد که میتوان گفت در نشان دادن نرمش موجود زنده در مرمر حتی سرآمد ماهرترین حجاران یونان بوده است .



رقص Dance

رقص هنر ایجاد زیبائی بوسیله ی حرکات است.

بسیاری معتقدند که رقص ریشه وسرچشمه ی هنرهای زیبا است، زیرا بشر نخستین بار کوشیده است که بااندام خود آثارزیبا بوجود آورد و حرکات اندام خویش را هم آهنك ومتناسب سازد .

همانطور که نویسنده یا شاعر بوسیله ی عبارات و بازی با کلمات ، و موسیقیدان با کمك صداها ، احساسات وعواطف وهیجانات روحی خویش را آشکار میکند ، همانگونه رقاصه ورقاص بوسیله ی حرکات اندام بیان احساسات مینماید .

رقاص ورقاصه هنگامی بهدف اصلی خود خواهند رسید که بتوانند بوسیله حرکات اندام ، تمایلات عالی وعقلی و عواطف بشر راتحریك کنند وگرنه تحریك تمایلات سرکش وشهوات پست انسانی هنرنمائی نیست

درست است که بقول **ارنست رنان** عشوه گری دلرباترین هنرهاست ولی باید دانست که این عشوه گری با وقاحت و بی هنری تفاوت های بسیار دارد .

اصولا رقص یا خالص است مانند رقص های کلاسیك و یا توصیفی و بلیغ .

بالت از بیان کننده ترین رقصها است زیرا جنبشهای روحی و خصوصیات زمانی را بخوبی نمودار میسازد وهنر رقص را بعالی ترین مرحله میرساند واثبات میکند که رقاص، شاعرونویسنده یی تواناست •

میشل فوکین خلاق بالتهای روسی میگوید :

قبل از هرچیز رقص باید بلیغ والهامی باشد، رقص ژیمناستیك نیست بلکه بیان مصور است و گذشته از اینکه باید جنبشهای روحی را برساند صفت خاص عهدی را که موضوع بالت است باید نمودار سازد .



رسم Drowing

رسم هنر ایجاد زیبائی بوسیله‌ی تصاویر و مقاطع اجسام بقواعد هندسی است .

وسایلی که برای ترسیم بکارمیرود عبارتند از :

۱ ـ کاغذ مخصوص رسم .

این کاغذ باید محکم و آهاردار باشد مانند کاغذ کتانی که مقاومت زیاد در برابر مداد پاك کن وغیره دارد.

۲ ـ تخته رسم .

تخته رسم بایستی کاملا صاف بوده وپستی و بلندی نداشته باشد و نیز نباید گذاشت رطوبت در آن تأثیر کند زیرا پس از برطرف شدن رطوبت پیچ پیدا کرده وخم میشود .

معمولا تخته رسم را به ابعاد ۳۰×۲۵ انتخاب میکنند .

باید دانست که اطراف تخته رسم بایستی دارای قید وچهارچوب باشد زیرا درغیر اینصورت خم میشود

۳ ـ خط کش مدرج .

آلتی بشکل مکعب که جنس آن ازچوب یا فلز و یا طلق است که برحسب میلیمتر زینه بندی شده است و برای رسم خطوط مستقیم بکارمیرود واگر جنس خط کش ازچوب باشد باید از رطوبت حفظ شود .

٤ ـ گونیا .

گونیا آلتی است بشکل مثلث که گاهی بشکل مثلث متساوی الساقین که دارای زوایای ٤٥ درجه (دو گوشه مجاور) است و گاهی بشکل مثلث قائم الزاویه که دارای زاویه ۹۰ درجه است ساخته میشود و برای رسم زاویه وخط عمود بکار

میرود ، گاهی برای رسم خطوط متوازی ازدوگونیا استفاده میشود .

٦ - ته .

ته آلتی است بشکل T که دررسم نقشه‌های معماری بکارمیرود .

ساختمان آن عبارت ازدوقطعه چوب است که بریکدیگرعموداً نصب شده‌است وقطعه کوچك آن ازطرف داخل دارای فرورفتگی است که‌میتوان در موقع رسم بدانوسیله برتخته‌رسم تکیه‌داد وهنگام حرکت **ته** قطعه‌کوچك کاملا منطبق برتخته بوده وقطعه بزرك ازحالت اول تمایل وانحرافی پیدا نخواهد کرد ودرنتیجه ممکن است خطوط متوازی باآن رسم نمود .

٦ - نقاله .

نقاله آلتی است بشکل نیمدایره که به۱۸۰درجه تقسیم شده است و برای اندازه گرفتن ویاترسیم زوایا بکارمیرود .

۷ - جعبه پرگار .

یك جعبه پرگارکامل دارای ادوات زیراست .

پرگاراندازه‌گیر . پرگار . مددپرگار . مدادی . قلمی . خط کش . نقاله . خط کش مدرج .

۸ - مرکب چینی .

مرکب چینی بایدسیاه وبراق باشد واگرناخن‌رامرطوب نموده واز آن مرکب روی‌آن بکشند رسوب ندهد .

۹ - رنك .

برای رنك‌آمیزی رسمها معمولا آب رنك ، زری وغیره بکارمیرود .

۱۰ - مداد - مدادپاك کن .

مدادیکه برای رسم بکارمیرود نباید نرم‌وپررنك باشد و بایدآنرا بلندتراشید وبرای پاك کردن، مدادپاك کنی که‌ازلاستیك نرم ساخته شده باشد بکارمیرود .

انواع رسم

۱ ـ رسمهائیکه فقط حاوی خطوط مستقیم هستند .

بردور Bordures

این رسم بوسیله یکعده خطوط متوازی ویا عمود تشکیل میشود و برای تزئینات بکارمیرود .

گرك Grecques ،

گرك تزئینات معمولی هستند که دراغلب بردورها استعمال میشود ، گرك ها عموماً بشکل مارپیچ هستند .

شورن Chevrons ،

این رسم از برخوردخطوطی که زوایای قائمه میسازند تشکیل میشود ودرتزئینات استعمال میشود .

پارکت Parquett .

این رسم ازیکعده خطوط متوازی که تشکیل لوزی ویامربع میدهند بوجود میآید .

دالاژ Dallage .

این رسم ازیکعده مثلث یا مربع یا مکعب که دارای قسمتهای توپرو هاشورخورده میباشند تشکیل میشود .

ویترو Vitraux

ویترواز شیشه‌های رنگینی که محدود به تیغه‌های سربی هستند تشکیل شده و به اشکال مختلف درمیآیند ولی در رسم شکل هندسی ساده آن که مرکب ازخطوط مستقیم است وتشکیل لوزیها وچند ضلعی‌های غیرمنتظم را میدهد نمایان میشود .

کارلاژ Carrelage

این رسم ازچند مربع ساخته میشود وهر مربع بیك لوزی وچهار مثلث تقسیم میشود ورأس لوزی بردورأس مقابل دومربع منطبق، ودورأس دیگر لوزی بقطری ازمربع که دورأس دیگررا بیکدیگر مربوط میکند

واقع است و سپس بوسیله چند دایره بمرکز های معین یکعده ستاره زیبا ایجاد میشود که بارنك آمیزی و یاهاشورصورت زیبائی بخودمیگیرد

انترولا Entrelacs

این رسم مرکب ازخطوط مستقیم وعمود برهم است



۲ - رسم‌هائیکه حاوی خطوط مستقیم ودوایر و قوسها هستند

مماس بردایره Tangente

خط مماس بردایره خطی‌است که دریك نقطه دایره راقطع نماید.

اتصال خطوط Raccordements

مقصود از اتصال خط باقوس، یا دوقوس باهم آنستکه قوسی با خط ویا قوسی باقوس دیگر مماس بوده ومحل اتصال نیز نقطه تماس باشد و شعاعی که از مرکز براین نقطه وصل‌شودلزوماً عمود برخط‌مماس مفروض خواهد بود ونقطه تماس دو دایره ودو قوس لزوماً در روی خط المرکزین است ، اتصال دوقوس ممکن‌است داخلی یاخارجی باشد

منحنیات Courbes

مارپیچ Spirales

مارپیچ منحنی غیرمسدودی است که نقاط آن پیوسته از نقطه‌عزیمت دور میشوند .

تزئینات Ornements

اساس این رسم شبکه‌هائی است که ازخطوط مستقیم تشکیل‌شده و بموازات اضلاع‌کادر رسم شده و محل تقاطعشان مرکز دوایری میباشد که باید پس‌از کشیدن ، مرکبی‌شده و دررسم آشکار بمانند .

ونیز انواع‌دیگری‌مانند **آنترولا Entrelacs** و **ویترو Vitraux** و **رلیور Reliure** و **پنتور مورال Peinture murale** و **گرك Grecques** وجود دارد که شرح آنها ضروری بنظر نمیرسد .



هنرهای سمعی

Phonetique

در این هنرها زیبائی بوسیله الحان وکلمات جلوه گر میشودوعموماً جنبه‌های معنوی وتخیلی آنها ارزنده و نیرومند است .

این هنرها بازمان سروکار دارند زیرا اثر این‌هنرها درزمان انتشار میبابدو بامکان سروکاری ندارند واز این نظر جنبه‌های معنوی آنها بمراتب قویتر از هنرهای تجسیمی است .

گفتیم هنرهای تجسیمی این نقص‌را دارند که محدود وساکن هستند وبیش از یك صحنه اززندگی ویا یك گوشه از طبیعت‌را نمیتوانندجلوه گر سازند ، ولی درمقابل هنرهای سمعی وسعت عمل بسیاردارند وچون مقید بمکان نیستند معانی ومقاصد را تاآنجاکه میسر باشد گسترش میدهند ودر زمان پیش میبرند و نیز درایجادزیبائی و تحریك تمایلات عالی وعقلی و تخیل قدرت‌فوق‌العاده دارند .

هنرهای سمعی عبارتند از :

موسیقی ، ادبیات ، سخنوری



موسیقی Music

موسیقی هنرایجاد زیبائی بوسیله صداهاست .

درآن زمان که هنوز موجودکاملی روی زمین زیست نمیکرد وکره ارض دوران جوانی خویش را میگذرانید ، دراثر برخورد امواج کوه پیکر برصخره‌های عظیم وپیچش باد درشاخسارها و تماس آب با سنگها، آوای دلنشینی برمیخاست .

بعدها جانوران بوجود آمدند ، مرغان خوش الحان نغمه سرائی

آغاز کردند وانسانها باکمك اصوات بسخن گفتن پرداختند .

باید دانست که این صداها ونغمات، موسیقی نام ندارد ، زیراموسیقی خاص انسان است واو بود که‌از ترکیب صداهاآهنگهای دلپذیرو روح‌پروری بوجود آورد .

ولی این مسلم است که **اساس موسیقی طبیعت است** و آهنگساز مانند هرهنرمند دیگر ازطبیعت الهام میگیرد ولی از آن تقلید نمیکند زیرا هنرمند مقلد نیست بلکه خلاق است .

هرصدائی بگوش مطبوع نیست و برای ایجاد آهنك از اصوات موسیقی استفاده میشود .

اصوات بر دوقسم است :

اصوات غیرموسیقی ، اصوات موسیقی

۱ ـ اصوات غیر موسیقی یاصدا ، اصواتی هستند که دارای ارتفاع معینی نبوده وبگوش مطبوع نیستند وزود از بین میروند.

۲ ـ اصوات موسیقی ، اصوات مرکبی هستند که دارای ارتفاع معین بوده وبگوش مطبوع میآیند ودیر از بین میروند

در موسیقی یکعده اصوات معین رابکارمیبرند و آنهارا **نت** Note می نامند .

فاصله موسیقی ـ فاصله موسیقی عبارت از نسبت ارتفاع دو صوت بیکدیگر است .

گام موسیقی ـ هرفاصله‌ای بگوش مطبوع نیست ازاین نظر در موسیقی تمام نتها بکاربرده نمیشود بلکه نتهائی انتخاب میگردد که فواصل آنها مطبوع باشد .

گام مجموعه چندنت است که فواصل آنها نسبت بنت مبنا که **کلید** Tonique نام‌دارد نسبتهای ساده است .

گام طبیعی زارلن ، که ازهشت نت تشکیل شده است و اسامی آنها بترتیب عبارتنداز :

ut	re	me	fa	sol	la	si	ut
۱	$\frac{۹}{۸}$	$\frac{۵}{٤}$	$\frac{٤}{۳}$	$\frac{۳}{۲}$	$\frac{۵}{۳}$	$\frac{۱۵}{۸}$	۲

گام معتدل یا گام باخ Bach ، که از۱۳ نت و۱۲ فاصله‌متساوی تشکیل شده‌است ودر پیانو وارگ بکارمیرود .

گام توافقی Harmonique ، که از چند هم آهنگ تشکیل شده‌است .

گام‌فیثاغورث ، که ازهشت نت تشکیل شده‌است وفواصل آنها قوائی از۲ و۳ میباشد .

بطور کلی موسیقی بدوقسمت مهم تقسیم میشود :

موسیقی صوتی . موسیقی‌اسبابی .

موسیقی صوتی - موسیقی صوتی مخصوص آواز انسان است ، هنگامیکه موسیقی یك‌آوازی باشد **مونودی** Monodie و زمانی که دسته‌جمعی هم‌صدا بخوانند **هوموفونی** Homophonie و هرگاه با آوازهای مختلف که با اصول‌علمی ترکیب شده باشدبخوانند **پولیفونی** Polyphonie نامیده‌میشود .

موسیقی‌اسبابی - موسیقی اسبابی یا سازی بوسیله سازها نواخته میشود ، سازها انواع بسیاردارند ومهمترین آنها عبارتنداز :

۱ - سازهای‌زهی مانند : ویلن ، ویلن‌سل ، کنترباس

۲ - سازهای‌چوبی‌مانند:فلوت،باسون،قرنی.

۳ - سازهای‌مسی مانند : ترمپت ، ترمبون .

٤ - اسباب های ضربی مانند : طبل ، پیانو ، سنج ، مثلث ، ارگ بزرك .

نقش‌وارزش هنری موسیقی - موسیقی بیشك والاترین هنر ها است زیرا درایجاد تأثر والهام معنی نیروی بسیار دارد .

موسیقی بوسیله هم‌آهنك نمودن وترکیب اصوات بیان احساسات میکند واز این‌رو قادر است روان‌را ازقیدهای بسیاررهائی بخشد.

این موسیقی است که درما مهر وخوش‌بینی بوجود میآورد و مارا به

رویای شیرینی‌ازیك‌زندگی ایده‌آل وسعادت‌بخش فرومیبرد ویك‌احساس نامحدود ویك‌سعادت ناشناخته درما پدیدار میسازد .

نیروی مسحور کننده موسیقی‌روحهای مرده و افسرده‌راجان‌میبخشد و قلبهای مجروح‌وداغدار را مرحم مؤثر مینهد وصاحبدلانرا بشوروشعف وامیدارد وعاشقانرا بوصال معشوق امیدوار میسازد ودردل افرادناامید و پریشانحال ، نهال امید ونیك‌بینی مینشاند .

درجهان موسیقی همه‌چیز منظم وپرمعنی ومؤثر است ، همین نظـم هم‌آهنگی است‌که زبان موسیقی راگویاترین زبانهای هنری ساخته‌است آن‌نکات باریك ودقیقی راکه حتی شعرهم از بیان ووصف‌آن عاجز است ، موسیقی با زبانی شیرین وگیرا توصیف میکند وآشکار مینمایدو بردل مینشاند .

دبوسی راست میگوید :

آنجاکه بیان عاجز میشود ، موسیقی آغاز میگردد »

هنگام شنیدن یك قطعه موسیقی روح سرکشی‌آغاز میکند ، گوئیا کالبد را برای جولان دادن خویش تنك‌میبیند ومایل است بپرواز درآیدو درآسمانها ، درفضای لایتناهی طیران‌کند وچرخها زند وجولان‌دهد .

در این هنگام‌است‌که دردل عاشقان طوفانی ازعشق ومحبت بـرپا میشود وروح سلحشوری جنگجویان بیدار میگردد و رخـوت وسستی از وجودگوشه‌نشینان‌رخت‌برمی‌بندد ، وخلاصه جهانی بجنبش‌درمیآید.

آهنك‌بم Benol مارادر رنج و بیمناکی و حسرت و اندوه فرو میبرد ، ولی‌آهنك زیرDiezeمارا ازرنج‌واندوه وبیم وحسرت میرهاند ومسرور وشادمان وامیدوار میسازد .

این موسیقی است‌که با تغییر یك‌گام مارا از دنیائی بعالمی دیگر روانه میکند و ازجهان رنج وبیم بعالم امید وسرور باز میخواند .

موسیقی بانیروی شگفت‌انگیز خود تااعماق روح نفوذمیکند ، زیرا طبیعت حقیقی جهان‌رابخوبی‌آشکار مینماید وروح رااز آلودگیها وزشتیها پاك میسازد وبشر را بسوی‌عظمت وجلال وبرتری‌سوق‌میدهدوارزش‌حقیقی بشررا باو میفهماند .

هگل میگوید :

موسیقی هنر بیان احساسات است یعنی بوسیله ترکیب وهم آهنك نمودن اصوات احساسات را آشکار مینماید ، از اینرو قادر است موجب نجات و رستگاری روان به اعلادرجه گردد »

هربرت اسپنسر میگوید .

موسیقی در صدر هنرهای دیگر است ، زیرا آنست که از همه بیشتر سعادت انسانیت را فراهم میکنند »

چنداصطلاح مربوط بموسیقی

ملودی Melodie - استماع متوالی نتهای مختلف که همان نوای موسیقی است .

هارمونی Harmonie - اگرچند نت در آن واحد باهم بگوش برسند گویند يك **هارمونی** تشکیل شده است .

ریتم Rythme - وزن وضرب آهنك .

سلو Solo - هنگامیکه موسیقی تنها روی يك ساز نواخته شود .

سنات Sonat - بنای ساختمان قطعات ارکستر کوچك موسیقی اطاقی که ازچهار قسمت تشکیل میشود (مانند دستگاه ایرانی که ازچهار قسمت ، پیش درآمد ، آواز ، تصنیف ، رنك ، تشکیل شده است) .

الگرو Allegro - قطعه نخست از سنات باحالت تندوسرور آمیز

آدژیو Adagio یا Andant - قطعه دوم از سنات باحالت آهسته و جدی .

منوئه Menuet یا Schergo - قطعه سوم از سنات که قطعه رقصی است .

پرستو Presto یا Rondo - قطعه آخر سنات که خیلی سریع ودارای برگردانهای موزیکی است .

سمفونی Symphonie - سناتی که برای ارکستر بزرك توسعه دهند.

کنسرتو Concerto - قطعه ییست که برای يك ساز بنویسند در حالیکه ارکستر پشتیبان آن باشد .

اوراتوریو Oratorio - ارکستر مذهبی که یك قسم اپرای مقدس است .

اپرا Opera - ارکستر غیر مذهبی که متن اشعار یا کلام با آهنك بیان میشود .



ادبیات Literature .

ادبیات هنرخلق زیبائی بوسیله کلمات است

زبان بطور کلی دارای چهار نیرو میباشد که دو نیرو مخصوص معنی کلمات ودو نیروی دیگر ویژه صدا یا آهنك آنهاست .

درمعنی کلمات نخست معنی لغوی جمله است که استخوان بندی زبان بشمار میرود ، دوم معنی ومفهوم وسیعی است که غیراز معنی لغوی جمله در ذهن ما بوجود میآید .

درصدای کلمات نخست هم آهنگی ومأنوس بودن اصوات مختلف در یك کلمه است ، دوم آهنك جمله است ، یعنی جنبش صدای خواننده که بی اختیار آهنگی ایجاد میکند .

در ادبیات این چهار نیروی مختلف ، یکی بکار نمیرود واگر هم با هم بکاررود درجه اهمیت آن‌ها را یکسان نمیگیرند .

گاهی نویسنده نیروی معنی را بر نیروی آهنك برتری میدهد زمانی نیروی آهنك را برنیروی معنی امتیاز میبخشد .

از این نظر ادبیات تقسیماتی حاصل مینماید .

اصولا ادبیات بدورشته شعر ونثر تقسیم میشود



Poetry

تفاوت مهم شعر با نثر عبارت ازهم وزن بودن وهم آهنگی کلمات و جمله‌هاست ، میتوان درتعریف شعر گفت :

شعر کلامی است مرتب که دارای وزن و هم آهنگی باشد

شعر بر سه نوع است .

شعر هجائی Syllabique - آن شعری است که در هر مصرع آن شمار هجاها بدون رعایت بلندی و کوتاهی مساوی باشند .

مانند : اشعار فرانسه ، اشعار کلاسیك ، اشعار اسپانیولی .

شعر آهنگی - شبیه نثر مسجع است و عبارت از جمله‌هائی است که از نظر آهنك با هم شبیه باشند ، معادل بودن هجاها در کلمات شرط نیست مانند کتب آسمانی که عموماً بصورت شعر آهنگی هستند .

شعر عروضی - شعری است که علاوه بر تساوی هجاها دارای وزن وقافیه و آهنك است، وازاین نظر شعر عروضی نامیده میشود که باید قواعد وقوانین علم عروض در آن رعایت شود .

مانند : اشعار عربی ، اشعار فارسی .

شعر نتیجه انفعالات و تأثرات شاعر و ترجمان احساسات و عواطف اوست .

پس هرسخن ادبی که از احساسات وعواطف و هیجانهای درونی گوینده آن سرچشمه گیرد ، درردیف شعر محسوب میشود .

بااینکه هم آهنگی ووزن‌درشعر دردرجه دوم‌اهمیت قراردارد وهدف اصلی آن بیان احساسات وعواطف و هیجانهای درونی است ، لیکن باید دانست که‌شخصیت شعرهمان جنبه‌ی موسیقی آنست .

یك شاعر هنرمند برای ایجاد یك‌شعر خوب ، احساسات ، تخیلات هیجانهای درونی ، تأثرات و انفعالات خویش را با وزن و هم آهنگی جوش میدهد .

انواع شعر عبارتند از :

شعر بزمی . شعر نمایشی . شعررزمی

شعر بزمی Lyrique - شعر بزمی یا تغزلی ترجمان احساسات درونی شاعر ، مانند شادیها و غمها و آرزوها و تمایلات و احساسات اجتماعی او است .

هجو وهزل که از نارضایتی وغضب شاعر سرچشمه‌میگیرد مربوط باین‌نوع شعر است .

شعر بزمی نتیجه پرواز روح شاعراست وازاین‌نظر روح مارا نیز بپرواز درمیآورد وبدین‌ترتیب بهدف خودمیرسد .

احساسات شاعر غزلسرای بخوبی در روح ما مؤثر میافتد ومـا را بعالمی که خود درآن گردش کرده استرهبری میکنند ، زیرا شاعر جزاین هدفی ندارد وبرای رسیدن باین‌هدف کوشش بسیار میکند واگر کلامش از دل برخاسته باشد بیشك بردل مینشیند .

غزلهای حافظ مارا سرخوش ومست میکنند وروح مارا در آسمانها بپرواز درمیآورد وچون‌آواز فرشتگان آسمانی بما نوید رستگـاری و خوشبختی میدهد وگاهی مارا ازاندوههای حاصله ازپیچ وخمهای زندگی رها میسازد وزمانی درد هجران وناکامی را درما تخفیف میبخشد ، زیـرا غزلهای حافظ ترجمان احساسات پاك‌آن شاعر بزرك است .

حافظ مانند بسیاری از شعرای دیگر برای‌زندگی مادی شعر نگفته است بلکه اشعار جاندار اوآئینه روح اوست که احساسات وعواطف اورا منعکس میسازد وچون ازروح بلند او سرچشمه میگیرد درهرزمان ومکان برای‌آدمی حقایق مسلم وزیبائی خاصی‌راآشکارمیکند وآرام‌بخش‌دل‌تیره بختان وراهنمای نیکان وآزادمردان است .

شاعر غزلسرای نقاشی چیره دست‌است ، او همانطور که احساسات عالیرا جلوه‌گر میسازد ، همانطور نیز احساسات مبتذل را نقاشی‌میکند .

شعر نمایشی Loranatique ـ در شعر نمـایشی اگـر منظور برانگیختن ترحم یا ایجاد ترس واندوه باشد **تراژدی** Tragedie یـا غمنامه و اگر منظور ایجاد سرور وخوشحالی باشد **کمدی** Comedie یا شادی نامه است واگر مخلوطی از این دو نوع باشد **درام**Drame نامیده میشودکه ازقرن ۱۸ ببعد پیداشده است .

شعر نمایشی وقایع‌راآنطورکه‌هست مقابل دیدگان خواننده ویا در صحنه مقابل چشم تماشاگر قرار میدهد .

تراژدی منظره‌های وحشت انگیز ، شکنجه‌های روحی بشر ناکامیها وشکستها ، غلبه ناپاکی برپاکی و نابودی مردم بیگناه در اثر ستمگری ، را نمایش میدهد وهمیشه منجر بیك خاتمه غم‌انگیز و تأثرآورمیشود .

کمدی صحنه‌های مختلف زندگی بشررا نمایش میدهد و نیز رنجها ومناظر نفرت‌آور را جلوه‌گر میسازد ومعایب اخلاقی و اجتماعی محیط را مورد انتقاد قرار میدهد واین‌انتقادات را بصورت‌مضحك وخنده آور ابراز میدارد وهمیشه منجر بیك خاتمه‌ی خنده‌آور وشعف‌انگیز میشود

درام معجونی از این دونوع است وحوادث خارجی را بیان میکند وخاتمه‌ی آن گاهی مسرت‌بخش وزمانی غم‌انگیز است .

شعررزمی Epique - درشعررزمی حوادث ووقایع وامورتوصیف وتشریح میشود .

شاهنامه فردوسی یك‌منظومه حماسی ورزمی بی‌نظیراست وهیچیك از منظومه‌هائیکه بزبانهامختلف‌دراین زمینه پیدا شده مقام‌واهمیت‌شاهنامه را ندارد .

فن‌هامر V.Hammer دانشمند آلمانی میگوید :

هیچیك از شعرای رزمی اروپائی‌با فردوسی نمیتوانند برابری کنند»



Prose

نثر نوعی از سخن است که وزن وقافیه درآن رعایت‌نمیشود .

نثر نیز مانند شعر هنر خلق زیبائی بوسیله کلمات است وتفاوت‌مهم آن باشعر آنست که قوانین شعری مانند وزن وقافیه و مصرعهای متساوی وغیره عمداً درآن عمل‌نمیشود ، اما ازنظر قدرت ایجاد تعبیرات ومعانی، قواعد وسبك‌انشاء ، موسیقی کلمات وجمله‌ها ، دوری‌ازکثرت تکـرار و اضافات ، بیان احساسات وهیجانهای درونی، باشعر هم‌پایه‌است .

آلن Alain میگوید :

نثر سرآمد هنر است ، و هرچه از خصایص مربوط بشعر دور شود شخصیت آن زیادتر میشود »

نثر مانند شعر بقواعد و قوانین محدود نیست و از آن منطقی تر و عقلانی تر و کمتر احساساتی است .

چه بسیار نویسندگان که هیچگاه شعر نسروده‌اند لیکن با ایجاد معانی وطرز بیان چنان ذوق و هنر بکار برده اند که از شاعران بزرگ بشمار میروند ، مانند : **شاتو بریان . آناتول فرانس . دشتی . سعید نفیسی وصادق هدایت** که شعر نگفته اند .

انواع مهم نثر نویسی عبارتند از :

رمان Roman . عبارت از داستانهای بزرگ است که از عالم خیال سرچشمه میگیرد .

نوول Novel . که عبارت از داستانهای کوتاه است .

تاریخ نویسی Historian . شرح مبارزات طبقاتی و زندگی گذشته بشر .

حکایت Story . داستانهای بزرگ حقیقی یا خیالی .

افسانه Pabb . داستانهای کوچك خیالی حاوی نکات اخلاقی .

تآتر Theatre . که به **تراژدی و کمدی ودرام** تقسیم میشود .

سناریو Senario . داستان فیلم .

انتقاد Critique . که گاهی اجتماعی و زمانی هنری وغیره است ،



سخنوری Eloquence

سخنوری هنر ایجاد زیبائی بوسیله بیان است .

میگویند وجه تمایز انسان از حیوان همانا سخن گوئی است و از این نظر میگویند انسان حیوان ناطق است .

باید دانست که منظور از نطق یکعده صوت نیست بلکه تعبیریست از روح و یا فکر وعقل انسان ، وباید بجای حیوان ناطق بگوئیم ، **حیوان عاقل ومتفکر** .

حکمای اسکندریه تصور میکردند نطق واسطه میان انسان وخداست

از این نظر میتوان سخنوری راکه صورت خطابی ناطقه انسان است مظهر عقل وروح دانست .

سخنوری مخصوص ملتهای بزرك متمدن است وملت یونان وروم از بزرگترین ملتهای مغرب زمین بودند که درآیین سخنوری لیاقت نشا ندادند و پیشی گرفتند و از سخنوران بزرك این دو ملت میتوان **دموستنس** Demonsthenes و**سیسرو** رانامبرد .

سخنوری هنری است که همگان بدان نیازمند هستندخصوصاً دانشمندان و بزرگان وکسانیکه با مردم معاشرت میکنند وخواهان هستند افراد را بسوی خویش جلب نمایند .

بامقایسه زیر میتوان درجه شخصیت یك سخنران ویك بازیگرتآتر راحدس زد.

شما فکر کنید که اگر درتآتر ، هنرپیشه یی اندکی از اندازه معمول سخن گوید کسالت آور است و یك بازیگر نمیتواند بیش ازچند دقیقه تماشاچیانرا راضی نگاه دارد ولازم میآید پس از او دیگری سخن گوید ولی یك سخنران ساعتها بتنهائی سخن میگوید ومستمعین باعلاقه واشتیاق گوش فرا میدهند واظهار جزئی کسالتی نمینمایند ، ولی نکته مهم اینجاست که سخنور هنگامی بهدف خویش میرسد که آداب سخنوری را مراعات نماید وواجد شرایط آن باشد .

شرایط سخنوری وآداب آن

سخنور باید واجد شرایط**جسمانی ومعنوی** برای سخنوری باشد

شرایط جسمانی عبارت است از داشتن اندام وقیافه متناسب وچشمان گیرا ، زیراندام وصورت ظاهر تأثیر بسیار در این امردارد ، ولی گاهی اندامهای ناقص و قیافه‌های نامتناسب مانعی برای سخنور شدن نیست ،

چنانکه دموستنس زشترو و میرابو خطیب بزرك فرانسوی ناقص وشل بود.
دیگر از شرایط جسمانی صدای سخنور است ، زیرا صدای نافذ و گیرا و باصطلاح دهان گرم ، مستمعین را تحت تأثیر قرار خواهد داد واین هدف اصلی سخنور است .

از شرایط معنوی یکی وسعت اطلاعات علمی و تنوع معلومات سخنور است ، اگر سخنوری در بیان مطلب کوتاهی نشان دهد ومکث کند ، بدین علت است که اطلاعات او محدود و ناقص است .

پس هر ناطق باید در موضوعیکه سخن میگوید اطلاع کافی داشته باشد ودر اطراف آن مطالب قبل از شروع بسخنرانی غورو بررسی بنماید و از آن گذشته معلومات عمومی مانند : معلومات ادبی وتاریخ وامثال وقصه خصوصاً اشعار ، بحدکافی دارا باشد ، زیرا بتجربه رسیده است که بیان یك بیت شعر ضمن سخنرانی، چندبرابر برونق وملاحت کلام سخنور افزوده است

سخنور گذشته از وسعت معلومات واحاطه بر موضوع بایدازروان شناسی اطلاع داشته باشد وبطور کلی مردم شناش باشد تا نیکوتر بتواند حق مطلب را ادا نماید ، زیرا درك روحیات شنونده از وظایف مهم سخنور است .

گذشته از درك روحیات شنونده ، سخنور بایدمیزان معلومات مستمع را نیز درنظر گیرد ، زیرا بیان مطالبی که فوق معلومات شنونده است موجب ایجاد کسالت وگاهی نفرت او خواهدگردید .

سخن بایدبلیغ وادبی باشدوعبارت پردازی ساختگی وکلمات پیچیده درآن بکار نرود وهرگز نباید کتابی وخشك باشد .

درسخنوری باید مراعات وقت ومدت را نموده وبدون دراز نمودن سخن مطلب نیز باتمام رسد .

بقول مرحوم فروغی ، زبان بازی ولفاظی کردن درسخنوری چنانست که طبیب بر بالین بیمار بجای معالجه ادبیات بباقد ووکیل درمحضر قاضی بجای دفاع ازجان ومال موکل شاعری کند !

بطور کلی باید دانست که :

خیر الکلام ماقل ودل ولم یمل.

وهمانطور که در کتاب آداب نوین معاشرت نوشته‌ام :

سخن باضافه نرمی ولطافت و همراه باکوتاهی وایجاز و یاری برهان و نظام برابر است با موفقیت وکامیابی



ترکیب هنرها

از اتحاد هنرهای زیبا ، هنرهای جدیدی بوجود آمده است که مهمترین آنها عبارتند از :

هنر تآتر. هنر اپرا.

عده‌یی **هنر سینما** و **سیرك** را جزء هنرهای ترکیبی میشمارند .

هنر تآتر

Theatre

هنر تآتر که میتوان گفت سرآمد هنرهاست عبارت است از استفاده متوافق از تمام هنرهای مختلف وایجاد هنری جدید .

هنر تآتر ازچند هنرمختلف ترکیب شده است که عبارتند از :

ادبیات Literature که شامل **پیس تآتر** است .

نقاشی Painture که شامل **دکور ولباس وگریم** است .

موسیقی Music

هنر پلاستیك Arts plastique مانند: **رقص و نمایش حالات بدن**

معماری Architecture مانند : **دکورهای باحجم** .

فن روشنائی .

فن ماشین سازی سن Machinerie مانند : **ریزش باران ، غرش رعد ، طوفان** .

آکتور Actor یا بازیگر تاتر سروکار اصلیش با ادبیات وهنر پلاستیك است وکاراو از سه عامل ترکیب میشود .

سخن ، حالت ، جنبش .

هر پیش تاتر دارای سه قسمت است :

۱ - **اکسپوزیسیون** Exposition . اکسپوزیسیون بمعنی **نمایش، معرفی، تفسیر** است در تاتر منظور از اکسپوزیسیون قسمت اول نمایش است که درجریان آن پرسناژهای اصلی معرفی میشوند ، وخواننده یاتماشاگر پیس با روحیه وصفات هریك وروابط آنها با یکدیگر آشنا میشود .

۲ . **گره** . گره آنقسمت از پیس است که موضوع پیچ میخورد و خواننده و یاتماشاگر پیس قادر نیست نتیجه را درك کندو پیروزی و یا شکست قهرمان داستان را پیش بینی کند .

گره بین اکسپوزیسیون و نتیجه قراردارد .

۳ - **نتیجه** Denouement . دنومان یا نتیجه قسمتی از پیس است که منظورداستان آشکار میشود ورفته رفته روشن میگردد تا پیس پایان پذیرد ، دنومان بعدازگره قرار دارد ،

آکسیون Action

آکسیون عبارت است از موضوع اصلی یاعصاره مطلب و یا **تم** Theme اصلی پیس که منظور نویسنده نمایشنامه پروراندن و نتیجه گیری از آن است.

آنتریك

آنتریك عبارت است ازحوادث و پیشامد هائی که در جریان آنها موضوع اصلی یعنی آکسیون پرورش مییابد و گسترش داده میشود ، تا در پایان پیس به نتیجه برسد .

انواع پیس .

دردرام نویسی یونان سه نوع پیس وجود داشت که عبارتند از:

ترازدی ، درام ، کمدی .

درقرون وسطی ابتدا تآتر توسط کلیسا ممنوع گردید وسپس بوسیله خودآن تآترهای مذهبی ایجادگردید ودرامهای مذهبی که موضوح آنها عبارت اززندگی عیسی مسیح واصحاب او بوده بجای درامهای اساطیری

یونان نمایش داده میشد ، این درامهای مذهبی **میستر** Misteres نامیده میشود .

دردوره **رنسانس** یا دوره تجدید حیات دانش و هنر ، دوباره انواع سه گانه پیس یونان تجدید گردید وخصوصاً درام نویسی درانگلستان واسپانیا بترقیات درخشانی نایل آمد ، ونیزوحدتهای سه گانه که عبارت از **وحدت موضوع وحدت زمان و وحدت مکان** بود ودردرام نویسی یونان قدیم برقرار بود ، ازبین رفت وآزادی کامل دراینباره بوجود آمد .

درقرن هفدهم گذشته ازتجدید تراژدی ودرام وکمدی ، انواع دیگر ازپیس بوجودآمد مانند :

تراژدی - کمدی وبعدازآن **درام روستائی** Dramepastorial وسپس **کمدی بورژوا** Comedie Bourgeois که هریك در کشوری تأثیر داشته است وپس ازیك دوره تابناکی بخاموشی گرائیده .

اینك ابتدا درباره تراژدی ودرام و کمدی سخن میگوئیم و سپس قانون وحدتها را مشروح میداریم.

تراژدی Tragedie

هرپیس که دارای موضوع ونتیجه‌ی غم‌انگیز باشد تراژدیست .

درام Drame

هرپیس که دارای موضوع تراژیك وکمیك یعنی دراماتیك باشد، درام است ، خواه نتیجه‌ی آن شادکننده باشد خواه غم‌انگیز .

کمدی Comedie.

هرپیس که دارای موضوع ونتیجه‌ی شادکننده باشد کمدی است .

وحدتها .

وحدتهای سه گانه که اولین بارتوسط **ارسطو** درکتاب **فن شعر** Poetique از آنها یادشده است ، دردرام نویسی یونان قدیم وبین کلاسیك های فرانسه مراعات میشد .

آنها عبارت بودند از :

وحدت موضوع - دریك درام نباید بیش ازیك موضوع وجود داشته باشد وهیچگاه دویا چند موضوع نباید باهم مخلوط شوند .

وحدت زمان ـ درام باید درهمان مقداروقتی که واقعه‌یی درخارج صورت میگیرد درصحنه تاتر نمایش داده شود یعنی درپیس وقت شود که موضوع آن مربوط بزمانهای مختلف نباشد وسراسرداستان درزمان واحد صورت گیرد .

وحدت مکان ـ درام باید دارای موضوعی باشد که سراسر آن در مکان واحد صورت گیرد .

دفتر دوم

بررسی ادبیات

I . پیدایش خط وزبان و تکامل آنها .
II . دستورزبان ومعانی و بیان فارسی.
III . دستور زبان عربی .
IV . درباره‌ی انشاء .
V . درباره‌ی شعر .
VI . گزیده ادبیات فارسی.

I

پیدایش خط و زبان و تکامل آنها



وسیله‌ی آشنائی و پیوند با افراد اجتماع ومحیطی که در آن زیست میکنیم زبان وخط است .

خط .

آغاز دوره‌ی زندگی تاریخی انسان یعنی تاریخ تمدن بشر زمانیست که باختراع خط نایل شده‌است .

بشر دردوره های پیش از تاریخ خط نداشته است وبا زبان ناقص خویش مقاصدخودرا بدیگران ابراز میداشته‌است .

اولین قدمی که بشر برای نوشتن برداشته همان نقشها و خط کشیها بوده است که غار نشینان آسیائی در غارهائی که مسکن داشته اند میکشیده‌اند ، ازاین نظر میتوان گفت که نخستین نوشته انسان خط تصویری بوده است .

بعقیده عده‌یی از دانشمندان مصریان اولین ملتی بودند که بفکر افتادند وقایع را روی سنگها حجاری کنند و آندسته وقایع راکه صورت خارجی دارند بهمان صورت وآندسته‌از وقایع‌را که صورت خارجی ندارند با علائم مخصوصی نقش کنند .

مثلا **کبوتر** نشانه‌ی محبت ودوستی ، **مار** نشانه‌ی دشمنی وعداوت، **ببر وپلنك** نشانه‌ی جنك وجدال، **آهو** نشانه‌ی صلح وصفا بود.

چون خط تصویری اشکالات بیشمارداشت لذا مصریان ازاین خط تصویری خط دیگری استخراج نمودندکه بجای تصاویر مختلف ، یك عده

علامات ونشانه هاقرار داشت واین علامات کم کم بهزار و هفتصد علامت رسید ، ایـن نوع خط را یونانیان **هیروگلیف** Hiero gliphe نامیده اند .

اینخط سه نوع بود :

کتابی ، انشائی ، تحریری عمومی .

کتیبه‌ها باخط کتابی نوشته‌میشد وتنها عده‌ی کمی ازمصریان‌مانند کاهنان ودبیران قادربخواندن ونوشتن‌آن بودند .

فنیقیها اولین ملتی بودندکه الفبای صحیحی ایجادکردند و الفبای مصری را تکمیل‌نمودند ، از این‌نظر سبب انتشار خط و تـرقی‌علوم و ادبیات شدند .

الفباهای معروف‌جهان مانند، **یونانی‌ولاتینی**ازالفبای فنیقی‌گرفته شده است ، وخودکلمه‌ی**الفباء** هم‌لغت فنیقی‌است .

باتوجه بمطالب فوق‌دانشمندان خط‌شناس وتاریخ تحول خطوط ، معتقدندکه خط‌پس از گذشتن ازنخستین مرحله که خط خیالی بوده ، چهار مرحله‌ی اساسی‌را پیموده‌است .

۱ ـ **تصویرنگاری** ـ خط‌تصویری یانقشی اولین‌مرحله‌نویسندگی بشر است که انسان افکار و انـدیشه‌های خودرا بصورت نقش و نگار مجسم‌نموده .

این خطچون اشکالات فراوان‌ایجاد مینمود ، مثلا بیان معنویات به آسانی میسرنبود ، جای‌خود رابخطوط‌کاملتری داد .

۲ ـ **پندار نگاری**Ideographie ـ چنانکه‌گفتیم خط تصویری نقص بزرگی دارابود و ازاین نظرتغییراتی راتحمل نمود و تصویر اندك اندك ساده شد وبصورت علامت و نشانه‌درآمد و برای آسانی معنی‌نیز علائمی قایل شدند .

خط مصریان‌قدیم یعنی**هیروگلیف** پندارنگارش‌بود ، آموزش‌این خط‌نیز دشوار مینمود .

خط چینی‌هنوز دراین مرحله‌استو علائم‌ریاضی‌نیز نظیر علائم‌پندار نگاری است .

۳ ـ خط هجائی ـ خط هجائی خطی‌است که هریك از هجاهای Syllables آن دارای‌علامتی‌است .

مانند : **خط بابلی** ، عیلامی ، **سومری** .

۴ ـ خط الفبائی ـ خطالفبائی خطی‌است که هر صدای‌آن دارای علامتی است .

مخترع الفباء فنیقیها هستند ومیتوان گفت که اختراع الفباء یکی‌از موفقیت‌های بزرك‌بشراست ، عده‌یی معتقدندکه ایرانیها درایجاد الفباءرل مهمی‌داشته وشریك بوده‌اند .

خط ایرانی ، عربی ، لاتینی ، هندی ، سامی الفبائیست.

خط در ایران

I ـ **خط‌میخی** ـ اولین‌خطی که‌ایرانیان‌زبان‌خود راباآن‌مینوشتند خط **میخی** است‌زیرا الفبای‌آن شبیه بمیخ‌بوده است‌وبنا بعقیده بسیاری‌از دانشمندان، ازقوم **آشور** و **کلده** اقتباس کرده بودند .

در زمان‌هخامنشیان خط دیگری در ایران معمول بوده است که بتدریج محل‌خط میخی‌را اشغال‌نموده واز نظرسهولتی که درتحریر داشته است آنراپـذیرفته‌بودند ، این خط **آرامی** بود و از فنیقی ها اقتباس شده بود .

II ـ **خط‌پهلوی** ـ خط پهلوی نیز ازالفبای آرامی گرفته شده بود و در دوره‌های اشکانیان و ساسانیان معمول بوده‌است واز این‌نظر بدو قسمت میشود :

۱ ـ پهلوی شمالی یا**پهلوی‌اشکانی** یا **پارتی** یا**پهلوی کلدانی** که در دوره‌ی اشکانیان‌معمول بوده‌است .

باید دانست که خط میخی‌در این‌دوره بکلی‌منسوخ نشده‌بود زیـرا کتیبه‌هائی بخط‌مزبور ازدوره اشکانیان بدست‌آورده‌اند .

خط پهلوی‌اشکانی درشمال ایران‌بین مردم خراسان و کردستان و اصفهان و آذربایجان‌وارمنستان رایج بوده است .

۲ - پهلوی جنوبی یا **پهلوی ساسانی** که دردوره‌ی ساسانیان معمول بوده‌است .

امتیاز خط‌پهلوی ساسانی اینست که درآن نوعی‌رسم‌الخط واردشد که لغات‌را بزبان آرامی وباخط‌پهلوی مینوشتند و بپارسی‌میخواندند و آن نقشها را **هزوارش** میگویند ، این‌لغات خواندن‌خط پهلوی‌رابسیار مشکل نمود چنانکه بعدها دانشمندان نیزدر موقع مطالعه‌کتب وآثار باین خط ، دچاراشکالات بزرگی‌میشدند ، تااینکه‌کتاب **الفهرست‌ابن‌الندیم** این مشکل‌را حل‌کرد وکلید این‌رمز رابدست‌دانشمندان داد .

III - خط‌اوستائی - خطی‌است‌که اوستای‌کهن راباآن‌نوشتند، این خطرا **دین‌دبیره** هم میگویند که بمعنی **خط‌دینی** است.

الفبای اوستائی باحتمال قوی در زمان ساسانیان اختراع شده است .

چون الفبای پهلوی‌ساسانی دارای نقایص‌فراوان بود ، ممکن‌نمیشد که تمام لغات‌و اصوات وخواندن صحیح **اوستا** راباً این‌خط بنویسند از این جهت درالفبای پهلوی تصرفاتی نمودند وخط اوستائی را اختراع کردند ، این‌عمل بوسیله‌ی عده‌یی ازدانشمندان ومؤبدان درعهدساسانیان انجام گرفت .

الفبای اوستائی از الفبای پهلوی گرفته‌شده است ومیتوان گفت‌که یکی ازکاملترین الفباهاست ، زیرا میتوان تمام زبانهای‌متداول جهانراباین خط‌نوشت ، کلماتیکه بااین خط نوشته میشود بـا همان تلفظ اصلی خوانده میشود .

الفبای اوستائی دارای‌چهل وچهار حـروف‌است و از راست بچپ نوشته‌میشود .

IV - خط عربی - پس‌ازاستیلای عرب، خط پهلوی ازنظرنقص و اشکالاتی که‌داشت رفته‌رفته روبزوال گذاشت وخط‌عربی که‌**نسخ** نامیده میشود بین‌ایرانیان معمول گردید و آنان کتب و نوشته‌های خودرا با آن خط‌نوشتند وتاکنون نیز استعمال میشود .



زبان .

پیدایش زبان مسئله ییست که هنوز اظهار نظر قطعی در باره‌ی آن نشده است ، آنچه در این باره اظهار عقیده شده‌است حدسی بیش نیست و نمیتواند مدرك علمی باشد .

عده‌یی از دانشمندان زبانشناس معتقدند که زبانهای مردم جهان از ابتدا با یکدیگر تفاوت کلی داشته است وهر دسته یاقومی بزبانی جداگانه سخن میگفته‌اند .

عده‌یی دیگر عقیده دارند که کلیه زبانهای مردم جهان اصل وریشه واحد دارد و در اثر تغییر محیط و آداب و تأثیر آب وخاك وایجاد اجتماعات مختلف وانشعاب مردم و تشکیل قبایل و دسته‌های جداگانه ، لهجه‌ها بتدریج تغییر یافته ودر اثر مرور زمان زبانهای آنان نیز تغییراتی حاصل نموده‌است.

بنا براین عقیده ، تغییرات وتحولاتی که در یك لغت ویا یك سیلاب بوجود میآید ، مربوط بیکدسته عوامل خارجی است و این عوامل تأثیر کلی در تغییر و تحول زبان و لغت دارند ، زبانشناسان این تغییرات را **فونتیك** Phonetique یا تحولات صوتی مینامند .

گاهی همانطور که در اثر عواملی تحول صوتی ایجاد میشود، ممکن است بنابر عللی در معنی کلمه نیز تحول حاصل شود ، تحول در معنی را **سمانتیك** Sémantique گویند .

وزمانی دریك کلمه همه تحول در صوت وهم در معنی پدید میآید ، این تحول درصوت ومعنی را **مرفولوژیك** Morfhologique نامند .

مراحل ترقی زبان .

بنا برمقایسه‌ی زبانهای حاضر معلوم میگردد که زبان سه مرحله‌ی رشد وتکامل را گذرانیده است .

۱ ــ **مرحله‌ی یك صدائی .** درزبان یك صدائی تمام کلمات درحال ریشه است وازاین نظر این زبانرا ، زبان ریشگی نامند .

کلمات دراین زبان کوتاه و ساده و گاهی مبهم است وبدون اینکه پیشاوند ویاپساوند بدان افزوده گردد بایکدیگر ترکیب میشوند .

بشر درابتدا بااین قسم زبان بسخنگوئی آغاز کرده است و هنوز زبانهائی وجود دارد که دراین مرحله توقف حاصل کرده است مانند :

زبانهای **چینی** و **سیامی** و **آنامی** و **برمانی** .

این نوع زبانهارا **آنالیتیك** **Analytique** نامند .

۲ - **زبان پیوندی** - درزبان پیوندی که زبان **ملتصقه** نیز نامیده میشود ریشه هاتغییر نمیکنند وباپیوند اجزائی بریشه ، واژه‌های جدیدی درست میشود .

دراین مرحله زبان بسوی ترقی وکمال گام برمیدارد .

زبانهای کنونی که دراین مرحله است عبارتند از :

زبان **ترکی** و **مجارستانی** و **ژاپنی** و **فنلاندی** و زبان بومیان آمریکا وسیاه پوستان آفریقا وأهالی نوبه ومردم استرالیا .

۳ - **زبان صرفی** - درزبان صرفی ریشه تغییر میکند وپیشاوندو پساوند بریشه اضافه میشود درنتیجه معانی مختلف پدید میآید .

زبانهای کامل ومعروف دنیای متمدن امروزی دراین مرحله‌است .

زبانهای صرفی بدوشعبه بزرگ تقسیم میشوند :

اول - زبانهای **هند واروپائی** که ازهند تااروپابدان زبان‌سخن میگفته‌اند ودر اصل زبان مشترك قومی‌بوده است ، قوم اصلی **آریا** نام داشته واقوام مزبور معروف به **آیریا** یعنی درستکار وبا وفا هستند ، از این نظر این زبانها بنام **آریائی** هم مشهور است .

اقوام آریائی یاهند واروپائی بعلت مهاجرت و حرکت از سرزمین اصلی خویش بدسته‌های مختلف تقسیم شده‌اند که عبارتنداز :

آریائیان ایران .

آریائیان هند .

یونانیان .

ایتالیائیها .

مردم سلت . که بومیان اروپای غربی از آنانند .

ژرمنیها . که شامل آلمانها ، انگلو ساکسونها و اسکاندیناویها میشود .

لت ولتوانی و اسلاو . که شامل روسها ، اسلاوهای شرقی اروپا بلغاریها ، صربیها وسایر اسلاوهای بالکان میشود .

دوم - زبان **سامی** که مرکز آن در جنوب شبه جزیره عربستان بوده است وبامهاجرت اقوام مختلف بشمال رفته ودر آسیای صغیروسواحل مدیترانه گسترش یافته است .

شعبه‌های زبان سامی عبارتند از :

عبری ، عربی ، فنیقی ، حمیری ، حبشی ، بابلی ، آرامی که بعدها آنرا **سریانی** نامیدند .

اصول زبانهای مردم جهان .

بعقیده عده‌یی از دانشمندان زبانشناس ، اصول لغات تمام زبانهای جهان ده بخش بشمار میآید .

این ده بخش عبارتند از :

۱ - **زبان هند و اروپائی** - که شاخه‌های گوناگون آن ازهند تا اروپا گسترش یافته است .

علمای زبانشناس زبان هندواروپائی را ابتدا بدوشاخه بزرك وسپس بشاخه‌های فرعی دیگر تقسیم کرده‌اند .

این دوشاخه بزرك یکی **آریائی شرقی** ودیگری **آریائی غربی** است.

I - زبانهای شاخه آریائی شرقی عبارتند از :

۱ - **ایرانی** که خود شامل زبانهای زیر است :

پارسی باستان ، پهلوی (پارسی میانه) ، اوستائی ، فارسی کنونی.

۲ - **هندو** - که خود شامل دو لهجه زیر است :

سانسکریت ، پراکریت Prakrit .

۳ - **آلبانی** .

۴ - **ارمنی** .
۵ - **لیتوانی و پروس قدیم** .

II - **زبانهای شاخه‌ی آریائی غربی** عبارتند از :

۱ - **سلتی** یا **کلتی** که زبانهای زیررا شامل است .
ایرلندی . **ولزی** .

۲ - **لاتین** که خود از **رومی** مشتق است و شامل زبانهای زیر است :
فرانسه ، ایتالیائی ، اسپانیونی ، پرتقالی .

۳ - **یونانی** .

۴ - **اسلاوی** که شامل زبانهای زیر است :
روسی ، لهستانی .

۵ - **توتنی** که شامل زبانهای زیر است :
انگلیسی ، آلمانی ، هلندی ، فریزی .

۶ - **اسکاندیناوی** که زبانهای زیررا شامل است :
دانمارکی ، نروژی ، سوئدی ، ایسلندی .

دوم - **زبان سامی** Samite که بعقیده عده‌یی مرکز آن درجنوب شبه جزیره عربستان و بعقیده عده‌یی دیگر حبشه بوده‌است . .

زبانهای **عبرانی** یا **عبری** ، **کلدانی** ، **آرامی** یا **سریانی** ، فینیقی ، حمیری ، **حبشی** و **بابلی** اززبان سامی مشتق است .

سوم - **زبان آفریقائی** - که‌تمام آفریقائیهاغیرازمردم مصروحبشه بلهجه‌های گوناگون آن سخن میگویند .

چهارم - **زبان کامیتیك** Chamitique - که‌زبان‌مردم‌آفریقای شمالی درمراکش وتونس وغیره است .

پنجم - **زبان‌اقروفین** Ougr - ofin - این‌زبان ازجبال اورال تافنلاند وازطرف دیگر تامرکز اروپا مورد استعمال است
فروع این زبان عبارتند از :

هونگری ، **فنلاندی** ، **استونی** وغیره .

ششم - **زبان قفقازی** - که شامل زبانهای زیر است :

گرجی ، لزگی ، لاز .

هفتم - **زبان اورال وآلتائی** - که زبان مللی‌است که شاخه‌یی از نژاد زردپوست هستند ، رشته‌ی این زبان ازجبال اورال تااقیانوس‌اکبیر وهمچنین سیبری ومغولستان است .

زبان‌اورال وآلتائی شامل زبانهای زیر است .

ترکی ، مغولی و زبان ساموییدها .

هشتم - **زبان چینی** - این زبان‌ابتدا ۴۴۴۴۹علامت داشته است و پس از تغییرات بسیار که دانشمندان بدان داده اند به ۲۵ هزار علامت رسیده است .

زبان‌گوناگون ملت چین ازاین زبان‌گرفته شده است ،

نهم - **زبان استرین** Austrine یازبان جزیره‌ئی که در جزایر **جاوه وسوماترا** و **ماداگاسگار** و **سیلان** و **برنئو** و **فیلیپین** بدان سخن میگویند .

دهم - **زبان آمریکا** که در آمریکای جنوبی و شمالی ، بومیان آمریکا ووحشیان آن قسمت بدان سخن میگویند .

زبانهای مردم آسیا .

اصول زبانهای مردم آسیا به ۹ قسمت میشود و آنها عبارتند از :

۱ - **زبان سامی** - عبری ، سریانی ، فنیقی ، عربی وغیره از این زبان‌گرفته شده است .

۲ - **زبان هندی** - زبان‌هندی ازدولهجه**سانسکریت وپراکریت** Prakrit گرفته شده است .

کتابهای مقدس **برهمائیان** که قدیمترین آنها **ودا** است بزبان سانسکریت نوشته شده است ،کتاب **کلیله ودمنه** نیز دراصل باین‌زبان نوشته شده‌وسپس دردوره‌ی ساسانیان‌بزبان پهلوی ترجمه‌گردیده وبعدها ازپهلوی بعربی ترجمه شده است .

کتاب مقدس **بودائیان** بزبان پراکریت نوشته شده است .

۳ ـ **زبان چینی** ـ زبان **تونکنی** و **هند** و **چینی** از فروع این زبان است.

٤ ـ **ایرانی** ـ که شامل زبانهای زیر است:

مادی ، پارسی باستان ، اوستائی ، پهلوی ، دری ، کردی ، وغیره.

٥ ـ **قفقازی** ـ که شامل زبانهای زیر است.

ارمنی قدیم ، ارمنی جدید ، گرجی ، بلغاری وغیره.

٦ ـ **ترانسگاژی** ـ که زبانهای زیر ازفروع آنست:

سیامی، روسی، کامبودی، بیرمانی که‌ازسانسکریت گرفته‌شده.

۷ ـ **تاتاری** ـ که شامل زبانهای زیراست:

مغولی ، ترکی‌شرقی،ترکی‌اروپائی ، طنفوری ،منچوری .

۸ ـ **سیبری** ـ که زبانهای زیر ازآنست:

قزاقی وغیره.

۹ ـ **زبانهای جزیره‌یی** ـ که خود شامل زبانهای زیراست

ژاپونی ،کره‌یی وشاخه‌های آنها.

زبان درایران.

زبان فارسی که امروز بدان تکلم‌میکنیم مرکب ازچند زبان‌قدیمی است که اساس وریشه‌ی آنرا تشکیل میدهد. این زبانها عبارتند از:

فارسی باستان یافرس قدیم ـ فارسی باستان زبانی است که در دوره‌ی هخامنشیان درکشور پارس بدان‌سخن میگفته‌اند.

اززبان دوره‌ی هخامنشیان اطلاع‌کامل وکافی ودردست نیست وتنها آثار مهمی که ازاین‌زبان باقی‌مانده همان‌کتیبه‌های بیستون ونقش‌رستم‌و تخت جمشید است.

فارسی‌میانه یازبان پهلوی ـ که بدونوع تقسیم‌شده است:

۱ ـ پهلوی‌اشکانی یاپهلوی‌شمالی ـ که‌در دوره‌ی‌اشکانیان‌مردم شمال ایران بدان سخن‌میگفته‌اند.

۲ - **پهلوی ساسانی** یا پهلوی جنوبی - که دردوره‌ی ساسانیان مردم جنوب‌ایران بدان‌سخن میگفته‌اند .

۳ - **فارسی دری** - که در دوره‌ی ساسانیان ، درشمال وشرق و نیز پایتخت کشور یعنی **مداین** ، معمول‌بوده است .

شاعرانی بزرگ‌مانند : **رودکی ، فردوسی وفرخی** بایـن‌زبان شعر سروده اند . پس از حمله ی اعراب این زبان با زبانهای دیگری مانند : زبان عربی ، تـرکی‌و غیره آمیخته و فارسی کنونی را پدید آورده است .

II

دستور زبان و معانی و بیان فارسی



هر زبانی دارای قواعد مخصوصی است که فن درست گفتن و درست نوشتن آن زبانرا میآموزد .

این قواعدرا بفارسی **دستور** و بعربی **صرف و نحو** و بفرانسه و انگلیسی **گرامر** Crammar گویند .

باید دانست که این قواعد بوسیلهٔ عده‌یی دانشمند وضع واختراع نشده است بلکه همانطورکه قوانین طبیعی درنتیجهٔ مشاهده و آزمایش معرفی شده‌است ، همانگونه نیز دستورزبان هرملت ازطرز سخن گفتن و تلفظ و اصطلاحات معمول بین آن ملت ومردمی که بآن زبان سخن میگویند استخراج شده است .

فایده دستورزبان دراینست که یادگرفتن زبان را آسان میسازد ، زیرا دستورزبان، اصول سخن گفتن ونوشتن را تحت قواعد معین و منظمی درمیآورد و ازاین نظر دریادگیری زبان کمك بسزائی مینماید .

اصولا هرفرد برای اینکه بتواند بزبان مادری خود درست سخن گوید وچیزی بنویسد وبخواند ناگزیراست که دستور آن زبانرا بداند وگرنه دچار اشتباهات بسیار خواهد گردید .

دراینجا ابتدا دربارهٔ دستورزبان فارسی وسپس معانی و بیان فارسی گفتگو مینمائیم ودرموقع لزوم ازذکر مثال دریغ نخواهیم کرد

دستور زبان فارسی

الفبای فارسی .

الفباء یا حروف هجای فارسی بیست و پنج حرف است :

۱ ۰ ء ۰ ب ۰ پ ۰ ت ۰ ج ۰ چ ۰ خ ۰ د ۰ ذ ۰ ر ۰ ز ۰ ژ ۰ س ۰ ش ۰ غ ۰ ف ۰ ک ۰ گ ۰ ل ۰ م ۰ ن ۰ و ۰ ه ۰ ی .

هشت حرف است که مخصوص زبان عربی است ودرزبان فارسی وارد شده‌است وآنها عبارتنداز :

ث ۰ ح ۰ ص ۰ ض ۰ ط ۰ ظ ۰ ع ۰ ق

حروف بالا اگردر کلمه‌یی یافت‌شود آن کلمه فارسی نیست و یااز عربی گرفته شده است .

چهار حرف‌زیر مخصوص‌زبان فارسی‌است :

پ ۰ ژ ۰ چ ۰ گ .

چهار حرف‌فوق درکلمات عربی وجود ندارد .

حروف بردوقسمند :

حروف پیوسته ، حروف گسسته .

۱ - حروف پیوسته حروفی‌هستند که بابتدای کلمات میپوندند،مانند :

ا ۰ د ۰ ر ۰ و .

اقسام کلمات .

کلمه تشکیل میشود ازچندحرف و **لفظی است که بر یك معنی دلالت کند .**

کلمات فارسی نه قسم‌اند :

اسم . صفت . کنایات . عدد . فعل . قید . حرف اضافه . حرف ربط . اصوات .

اسم

اسم کلمه‌ییست که برای‌نامیدن شخص یاحیوانی یامکانی ویاچیزی بکار رود.

مانند :

دانش . بهرام . پرویز . گوسفند . شیراز .

اسم چندنوع است که عبارتند از :

اسم‌عام . اسم‌خاص

اسم عام‌شامل تمام افرادهمجنس میشود وبهریك ازآن افراد نیز دلالت میکند .

مانند :

دختر . پسر . برادر . خواهر . مرد.

اسم خاص برای نامیدن یك شخص ویایك چیزمعین‌بکارمیرود .

مانند :

شیراز . انگلستان . شکسپیر . بتهوون . فردوسی .

اسم جمع

اسم عام اگر در ظاهر مفرد و در معنی جمع باشد ، اسم جمع نامیده میشود .

مانند :

گله . لشگر . گروه .

مفرد . جمع

اسم مفرد اسمی‌است‌که بر یکفرد دلالت‌کند .

مانند :

مداد . کتاب . تصویر. کبوتر .

اسم اگر بردو ویابیشتر دلالت‌کند جمع‌است .

مانند :

مدادها . کتابها . کبوتران . زنان . دانایان .

علامت جمع‌در فارسی **ها** و **آن** است .

جمادات واسمهای معنی‌را با **ها** جمع‌میبندند ، مانند :

سنگها . چوبها . دانشها .

حیوانات را با **آن**جمع میبندند ، مانند :

مردان . زنان . دانشمندان . گوسفندان .

گیاهان را با **ها** و **آن**جمع میبندند ، مانند :

درختها . درختان .

از اعضای بدن آنها که دو تااست به **ها** و **آن** جمع بسته میشود ، مانند :

چشمها . چشمان

دستها . دستان .

کلماتی که زمان را برساندو در آن تغییر باشد به**ها** و **آن** جمع بسته‌میشود ، مانند :

روزها . روزان.

شبها . شبان .

کلماتیکه به **الف** و **واو** ختم‌شود هنگام جمع‌بستن به **آن** بعد از آنها **یاء** اضافه‌میکنند ، مانند :

دانا . دانایان .

بینا . بینایان .

کلماتیکه به **هاءغیرملفوظ** ختم‌میشود هنگام‌جمع بستن‌به**آن** هاء مبدل به**گ** میشود.

مانند :

بنده . بندگان .

زنده . زندگان .

اسم‌ذات . اسم معنی

اسم ذات اسمی‌است که‌بخودی‌خود وجوددارد و بعبارت دیگر وجود خارجی دارد .

مانند :

کتاب . سنگ . قلم . اسب .

اسم‌معنی اسمی‌است که بخودی‌خود وجودندارد یعنی وجودخارجی ندارد ، بلکه‌آنرا ازآثارش میشناسند .

مانند :

هوش . دانش . راستی . خوبی .

اسم معرفه . اسم نکره .

اسم معرفه اسمی است که نزد مخاطب شناخته باشد .
کسی بشما میگوید :
پرویز همکلاس سابق شما باروبارفت .
دراینجا پرویز معرفه است زیرا شما اورامیشناسید .
اسم نکره اسمی است که نزد مخاطب شناخته نباشد .
علائم اسم نکره **ی**، است که بآخر اسم میآید .

گلی خوشبوی در حمام روزی
رسید از دست **محبوبی** بدستم

اسم بسیط . اسم مرکب .

اسم بسیط اسمی است که یك کلمه و بی جزء باشد .
مانند :
رود . خانه . گل . آب . باغ .
اسم مرکب اسمی است که ازدو کلمه یا بیشتر تشکیل یابد.
مانند :
رودخانه . گلاب . کشاکش .
اسم مرکب بیشتر از کلمات زیر تشکیل میشود :
۱ ـ ازدو مصدر : داد وستد . گفت وشنید .
۲ ـ ازدو اسم : رودخانه . نیشکر
۳ . ازدو فعل : زدو خورد . هست و نیست .
٤ ـ ازاسم وصفت : سیه روی . نوروز .
٥ ـ ازاسم وپیشاوند : فراگوش.
٦ ـ ازاسم وپساوند: هوشیار.

اسم مصغر .

اسم مصغر اسمی است که بر کوچکی وخردی دلالت کند .
مانند :

دریاچه . طفلك. باغچه.

علامت تصغیر سه است :

۱ . **ك :** مردك . دخترك . پسرك

۲ . **و** : دخترو . پسرو

۳ . **چه** : دریاچه ، کتابچه ، دفترچه ، باغچه .

حالات اسم

اسم درجمله چهارحالت دارد :

فاعلیت ، مفعولیت ، اضافه ، ندا .

۱ ـ **فاعلیت** . آنست که اسم درجمله فاعل یامسنداليه واقع شود.

فاعل یا مسنداليه کسی یاچیزی است که صفت یاکاریرا باو نسبت دهند ودر جواب **که** و **چه** گفته شود .

مانند :

بیژن رفت ، **فریدون** پاکدل است .

۲ ـ **مفعولیت** . آنستکه اسم درجمله مفعول واقع شود .

مفعول اسمی است که کار برآن واقع شود و آن بردو قسم است :

مفعول صریح ، مفعول بواسطه .

مفعول صریح یابیواسطه درجواب، **که را وچه را**، گفته میشود وعلامت آن، **را**، است که درآخر اسم میآید .

مانند :

شهلا **بیژن** را ملاقات کرد .

مفعول بواسطه آنست که معنی فعل را بواسطه‌ی حرفی از حروف اضافه تمام کنند .

مفعول بواسطه درجواب **از که** ، **از چه** ، **بکه** ، **بچه** ، **از کجا** ومانند اینها گفته میشود .

مانند :

پول را **بشما** پرداختم ، آموزگار **از شما** تعریف کرد .

۳ - **حالت اضافه** . اضافه آنستکه اسمی را باسم دیگر بوسیله کسره‌یی ربط دهند .

اسم اولی‌را **مصاف** واسم‌دومی را **مضاف‌الیه** و ایـن رابطه را **رابطه‌ی اضافی** گویند :

اضافه بر پنج قسم‌است :

۱ - **اضافه‌ملکی** . آنست که ملکیت‌را برسانند .

مانند :

خانه‌ی‌پرویز ، مداد پریچهر .

۲ - **اضافه تخصیصی** . آنست که اختصاص‌را بیان‌نماید

مانند :

درب‌خانه ، زنك‌مدرسه ، آب دریا .

۳ - **اضافه بیانی** . آنست که مضاف‌الیه نـوع و جنس مضاف را بیان کند .

مانند :

پارچه‌ی‌ابریشمی ، روزشنبه، شهرتهران .

٤ - **اضافه تشبیهی** . آنستکه دراضافه معنی تشبیه‌باشد آن بر دو قسم است :

اضافه مشبه ، بمشبه‌به ، مانند :

لب‌لعل ، قدسرو ، ابرو کمان

اضافه مشبه‌به ، بمشبه ، مانند :

لب‌لعل ، سروقد ، کمان‌ابرو .

٥ - **اضافه‌استعاری** ، آنست که مضاف در غیر معنی اصلی خود بکار رود

مانند : تیرعشق، دریای‌جنون.

اگر مضاف‌ومضاف‌الیه‌درحکم یك کلمه‌شده‌باشند کسره‌اضافی‌راحذف نمایندودو کلمه را پیوسته نویسند .

مانند : زن‌پدر ،مادرزن ، دلپاك ، دلسوخته.

اگر مضاف **بالف** یا**واو** ختم شود بعدازآن، **ی**آورند .

مانند : هوای زمستان ، موی سر .

٤ ـ **حالت ندا** .آنست که اسم منادی واقع شود .

علامت نداسه است .

الف که بآخر اسم میآید : ملکا ، پادشاها ، پرودگارا .

ای که قبل‌از اسم‌میآید : ای پروردگار ، ای پدر ، ای‌جوانمردان

ایا که قبل‌ازاسم میآید : ایا شاه محمود کشورگشای .

صفت

صفت کلمه‌ییست که باسم برای توصیف و یا تعیین عده‌ی آن متصل میشود .

مانند :

زن زیبا ، مادر مهربان ، مردپیر .

اسمی که برای‌آن صفتی ذکر شده باشد **موصوف**خوانده میشود

صفت با موصوف‌مطابقه‌نمیکنند یعنی موصوف خواه مفردباشد خواه جمع ، صفت‌آن همیشه مفرداست .

مانند :

مرد بزرك ، مردان بزرك .

هرگاه صفت بجای موصوف‌آید ، مانند اسم جمع بسته میشود .

مانند :

علاج **دردمندان** کن بهردرد

که‌هرکس‌کاو صراحت‌کرد بدکرد

صفت ظاهراً شبیه مضاف الیه است ولی درمعنی باآن اختلاف‌بسیار دارد ، زیرا مقصود ازصفت همان اسم است ، لیکن مقصود ازمضاف‌الیه ، مضاف نیست .

مثلا درموردمر**دخوب** مقصود از**خوب** همان **مرد**است .

ولی وقتی میگوئیم **کتاب پرویز** مقصود از پرویز ، کتاب نیست و پرویز غیراز کتاب است .

اقسام صفت

صفت بر سه قسم است :

۱ ـ **صفت فاعلی** ـ صفت فاعلی یا اسم فاعل بر کننده کار دلالت می کند :

علامت اسم فاعل سه است :

۱ ـ **نده** ، که درآخر فعل امر میآید : رونده ، بیننده ، شنونده .

۲ ـ **ان** ، که درآخر فعل امرمیآید : خندان ، گریان ، روان .

۳ ـ **الف** ، که درآخر فعل امر میآید : بینا ، گویا ، شنوا .

اسم فاعلی که به **آن** ختم شود حالت را میرساند .

اسم فاعلی که به **نده** ختم شود تغییر را میرساند وگذران است .

اسم فاعلی که به **الف** ختم شود برصفت همیشگی دلالت میکندوآنرا صفت مشبهه گویند .

۲ ـ **صفت مفعولی** ـ صفت مفعولی یااسم مفعول برآنکه کار برآن واقع شود دلالت میکند .

مانند :

نوشته ، بریده ، شنیده .

علامت اسم مفعول (ه) است که بآخر فعل ماضی میآید .

برید ، بریده .

شنید ، شنیده .

گاهی بعداز اسم مفعول لفظ **شده** میآورند .

مانند :

نوشته شده ، بریده شده .

۳ ـ **صفت نسبی** ـ صفت نسبی آنست که کسی یا چیزی را بمکانی یا چیزی نسبت دهند .

مانند :

تهرانی ، شیرازی ، زرین ، پیشینه .

علامت صفت نسبی سه است :

۱ - **ی** : تهران ، اصفهانی ، خانگی .

۲ - **ین** : زرین ، دیرین ، پشمین .

۳ - **ینه** : دیرینه ، پشمینه ، زرینه .

درجات صفت

صفت سه درجه دارد :

۱ - **صفت مطلق** - صفت‌مطلق یاصفت عادی چگونگی اسم‌را بدون برتری بغیر بیان میکند .

مانند :

خوب ، بد ، زشت ، زیبا .

۲ - **صفت تفضیلی** - صفت تفضیلی آنست که برتری موصوفی‌را بر موصوف دیگر بیان کند، علامت آن لفظ ، **تر** است .

مانند :

بزرگتر ، زیباتر ، خوبتر ، بتر .

۳ - **صفت عالی** - صفت عالی آنست که برتری موصوفی‌را برتمام موصوفهای دیگر برساند . وعلامت آن لفظ ، **ترین** است .

مانند :

خوشروترین ، زیباترین ، دلرباترین .

کنایات

کنایه کلمه‌ییست که معنی آن پوشیده ودانستن آن محتاج قرینه است .

کنایه پنج نوع است :

ضمیر ، اسم اشاره ، موصول ، مبهمات ، ادوات استفهام .

۱ - ضمیر .

ضمیر کلمه‌ییست که برای‌رفع تکرار اسم ، بجای آن استعمال‌میشود.

مانند :

پرویز درامتحانات مردود شد ، اوغمگین بود .
دراینجا، **او**ضمیر است که برای رفع تکرار بجای پرویز آمده‌است.
ضمیر برسه قسم است :
ضمیر شخصی ، ضمیر اشاره ، ضمیر مشترك .
الف ـ **ضمیر شخصی** آنست که بر گویند وشنونده و شخص غایب دلالت کند .

ضمیر شخصی اگر بکلمات‌دیگر متصل شود آنرا ضمیر متصل گویند، واگر بتنهائی ذکر شود آنرا ضمیر منفصل نامند .

ضمایر متصل گاهی فاعلیت رامیرساند وعبارتند از :
م ، ی ، یم ، ید ، ند .

مفرد :	جمع :
بودم	بودیم
بودی	بودید
بود	بودند

وگاهی مفعولیت رامیرساند وعبارتند از :
م ، ت ، ش ، مان ، تان ، شان .

مفرد :	جمع :
بردم	بردمان
بردت	بردتان
بردش	بردشان

ضمایر منفصل عبارتند از :

	مفرد :	جمع :
اول شخص	من	ما
دوم شخص	تو	شما
سوم شخص	او ، **وی**	ایشان

این **ضمایر** درجمله ، فاعل یا مفعول ویا مضاف الیه واقع میشوند وکمتر منادی واقع میگردند .
ب ـ **ضمیر اشاره** آنست که کسی یاچیزی را باشاره نشان دهد .

ضمیر اشاره دارای دوصیغه است :

این برای اشاره بنزدیك .

آن برای اشاره بدور .

این وآن اگر مرجعشان (اسمی که بجایش مینشینند) انسان باشد با، **ان** واگر مرجعشان غیرانسان باشد با، **ها**جمع بسته میشوند .

ضمیر اشاره درجمله ، فاعل یامفعول یامضاف الیه واقع میشود .

ج ـ **ضمیر مشترك** یاضمیر نفس آنست کـه در سه شخص اشتراك داشته باشد .

لفظ **خود** راضمیر مشترك گویند .

کلمات **خویش وخویشتن** همه از کلمه‌ی **خود** مشتق است وضمیر مشترك خوانده میشود .

۲ ـ اسم اشاره .

این وآن ، اگر بجای اسم نشینند **ضمیر اشاره** نامیده میشوند ، ولی اگر بااسم ذکر شوند **اسم اشاره** خوانده میشوند .

۳ ـ موصول .

موصول کلمه‌ییست که‌قسمتی ازعبارت رابقسمت دیگر متصل میسازد.

موصول دارای دوصیغه است :

که ، برای عاقل وغیر عاقل .

چه ، برای غیر عاقل .

که وچه، اگردرپرسش بکار رود موصول نیستند بلکه از **ادوات استفهام** هستند ، و اگر دو جملـه را بهم مربوط سازنـد **حرف ربط** نامیده میشوند .

٤ ـ مبهمات .

مبهمات کلماتیرا گویند که‌کسی یاچیزی رابابهام نشان دهد .

مانند :

هر ،کس ، دیگری ، هیچ ، چند ، اند (عدد غیرمعینی بین‌سه‌و نه) .

این وآن اگر مرجع معینی نداشته باشند ازمبهمات بشمارمیروند .

٥ ـ ادوات استفهام .

ادوات استفهام کلماتیرا گویندکه پرسش رابرسانند .

مانند :

که ، کو ، چه ، کجا ، کدام ، چون ، چند ، کی ، مگر ، هیچ .

هریك ازکلمات فوق درموردی بکار میآید ، مثلا :

که دراشخاص ، **چه** دراشیاء ، **کو** و **کجا** درمکان ، **کدام** درتردید **چون** درچگونگی ، **کی** درزمان ، **مگر** و**هیچ** در انکار ، بکار میآید .

عدد

عددکلمه ییست که برای شمارش بکار میرود .

آنچه شمرده میشود معدودنامند.

عدد برچهار قسم است :

اصلی ، ترتیبی ، کسری ، توزیعی .

اعداداصلی عبارتند از :

یك ، دو ، سه ، چهار ، پنج ، شش ، هفت ، هشت ، نه ، ده ، بیست ، سی ، چهل ، پنجاه ، صد ، هزار ، ده‌هزار و مانند اینها .

ازیازده تانوزده یکان‌را بردهگان مقدم‌میآورند .

یازده ، سیزده ، شانزده ، هفده ، نوزده.

ازبیست تاصد یکانرا بوسیله **و** بعداز دهگان میآورند

بیست وسه ، بیست وهفت ، پنجاه ودو ، هشتادونه ، نود و نه

درشعرگاهی تغییراتی دراعداد میدهند .

مانند :

سه وبیست‌سال از دربارگاه
پراکنده گشتند یکسر سپاه

معدود عدداصلی راهمیشه بعداز عددذکر میکنند .

مانند :

دوروز . دوسال . ده‌شب .

معدود اعداداصلی همیشه مفرد میآید ولی گاهی شعرا بسبب ضرورت معدودرا جمع بسته‌اند .

اعداد ترتیبی یاوضعی آنستکه مرتبه معدود را بیان نماید .

اعداد ترتیبی عبارتنداز :

یکم یانخست یانخستین . دوم . سوم . چهارم . دهم . صدم .هزارم ومانند اینها .

عدد اول را **نخست** یا **نخستین** گویندو آخررا، **انجامین** یا**فرجامین** یا **واپسین** یا **بازپسین** گویند .

عدد ترتیبی گاهی برای ضرورت قبل ازمعدود میآید.

مانند :

چهارم روز. نخستین‌روز، بجای، روزچهارم ،روز نخست .

برای ساختن اعداد ترتیبی بآخر اعداد اصلی **م** یا **می** یا **مین** می آورند .

مانند :

چهار ، چهارم ، چهارمی ، چهارمین .

اعدادکسری آنستکه پاره‌ی عددصحیح رابیان نماید .

مانند :

چهاریك ، شش‌یك ، ده‌یك .

حالیه اعداد کسری‌را اینطور بیان مینمایند :

یك‌چهارم . یك ششم .یکدهم .

اعدادتوزیعی آنستکه معدودرا بمقدار معین تقسیم‌نماید .

مانند :

یك‌یك . چهارچهار . ده‌ده . صدصد . هزار هزار .

فعل

فعل کلمه‌ییست که عمل یاحالتی را بیان نماید .

مانند :

پرویز میدود . «عمل»

هوشنگ ایستاده‌است . «حالت»

فعل از نظر شخص و زمان و وجه سه‌حالت‌دارد .

شخص ـ هر فعلی بر سه شخص دلالت‌میکند .

متکلم یا اول‌شخص . مخاطب یا دوم شخص . غایب یا سوم‌شخص.

هریك از آنان یامفرد هستند یاجمع .

زمان ـ زمان عبارت ازمدتی است که فعل در آن صورت میگیرد

زمان سه‌است :

گذشته یاماضی . **اکنون** یاحال. **آینده** یااستقبال .

فعل ماضی.

فعل‌ماضی آنستکه برانجام کاری در گذشته دلالت کند .

مانند :

بودم . بوده‌ام . میبودم . بوده بودم .

فعل‌ماضی پنج نوع است :

ماضی مطلق . ماضی استمراری . ماضی نقلی . ماضی بعید .
ماضی التزامی .

ماضی مطلق

ماضی‌مطلق آنستکه بزمان گذشته دلالت کند ، خواه از زمان حال دور باشد خواه بآن نزدیك.

مانند :

زدم زدیم
زدی زدید
زد زدند

برای ساختن ماضی مطلق از آخر مصدر، ن را می‌اندازند و بجای آن ضمایر :

م . ی . یم . ید . ند ، را قرارمیدهند .

ماضی استمراری .

ماضی استمراری عبارتست از واقــع شدن کاری در گذشته بطور استمرار .

مانند :

میزدم	میزدیم
میزدی	میزدید
میزد	میزدند

برای ساختن ماضی استمراری لفظ **می** یا **همی** با ول ماضی مطلق میآورند .

دی شیخ باچراغ **همیگشت** گردشهر
کز دیوو دد ملولم و انسانم آرزوست

*

آنکه دائم هوس سوختن ما میکرد
کاش میآمد و از دور تماشا **میکرد**

ماضی نقلی

ماضی نقلی فعلیست که انجامش از زمان گذشته شروع شده و تــا موقعیکه متکلم ادای سخن نماید فعل ادامه داشته باشد .

مانند :

زده‌ام	زده‌ایم
زده‌یی	زده‌اید
زده است	زده‌اند

برای ساختن ماضی نقلی کلمات : ام . یی . است . ایم . اید . اند را بعد ازاسم مفعول فعل مورد نظر میآورند .

در گذر از جرم که **خواهنده‌ایم**
چاره‌ی ما کن که **پناهنده ایم**

ماضی بعید

ماضی بعید فعلیست که انجامش درزمان بسیار گذشته میباشد.

مانند :

زده بودم	زده بودیم
زده بودی	زده بودید
زده بود	زده بودند

برای ساختن ماضی بعید ماضی مطلق فعل **بودن**، رادرآخراسم مفعول فعل منظور میآورند .

ماضی التزامی

ماضی التزامی شك وتردید رابیان مینماید .

مانند :

زده باشم	زده باشیم
زده باشی	زده باشید
زده باشد	زده باشند

برای ساختن ماضی التزامی ، مضارع التزامی فعل **بودن** ، را بآخر اسم مفعول فعل منظورمیآورند .



اکنون یاحال .

درزبان فارسی صیغه‌ی مخصوصی برای زمان حال نیست

اصولا بایددانست که زمان حال یااکنون ، وجودندارد زیرا ما در مسیرزمان سیرمینمائیم وهرلحظه ازگذشته بآینده میرسیم وبین ایندوزمان نمیتوان فاصله‌یی درنظرگرفت .

در دستور زبان فارسی ، حال درحقیقت همان مضارع است ومضارع فعلی راگویند که میان حال واستقبال مشترك است .



مضارع .

مضارع فعلی‌است که میان حال واستقبال مشترك‌است .

مضارع بردوقسم است :

مضارع اخباری . مضارع‌التزامی .

۱ ـ **مضارع اخباری** ازچیزی که اکنون‌واقع‌میشود خبرمیدهد

مانند :

می گویم	می گوئیم
می گوئی	می گوئید
می گوید	می گویند

۲ ـ **مضارع التزامی** درظاهر شبیه‌فعل امراست و نباید با آن اشتباه شود، زیرامضارع التزامی معمولادر مورد ، شك‌وتردید ، گمان و امید ونظیر آنها بکار می‌آید درصورتیکه فعل‌امر کار را بصورت حکم‌و دستور بیان مینماید.

مانند :

بروم	برویم
بروی	بروید
برود	بروند

گاهی لفظ **می** از اول مضارع اخباری وحرف **ب** از اول مضارع التزامی حذف‌میشود .

مانند :

گویم	«درمضارع اخباری»
روم	«درمضارع التزامی»



استقبال .

مستقبل فعلی‌است که تنها بآینده دلالت کند .

برای ساختن‌مستقبل ، مضارع‌فعل «خواستن»را دراول مصدرتمام‌یا مصدر مرخم میآورند .

مانند :

مستقبل با مصدر تمام .

خواهم دیدن	خواهیم دیدن
خواهی دیدن	خواهید دیدن
خواهد دیدن	خواهند دیدن

مستقبل با مصدر مرخم .

خواهم دید	خواهیم دید
خواهی دید	خواهید دید
خواهد دید	خواهند دید

گاهی بسبب ضرورت جزء دوم را براول مقدم میدارند .
مانند :

بود خواهم ، بجای خواهم بود ، در شعر زیر :

زهر جای کوته کنم دست دیو
که‌من **بودخواهم**جهانراخدیو



وجوه‌افعال : افعال بشش وجه یا صورت بکار میروند :

اخباری . شرطی . امری . التزامی . وصفی . مصدری .

۱ ـ **وجه اخباری** . آنستکه انجام کار را بطور قطع ویقین بیان نماید .

مانند :

میزنم . زدی . خواهد بود .

۲ ـ **وجه شرطی** . آنستکه کار را بصورت شرط بیان نماید .

مانند :

اگر بودی . اگر رفتی . اگر بخوانی .

۳ ـ **وجه امری** . آنستکه کار را بطورحکم ودستور بیان نماید .

مانند :

بزن . بخوان . ببر .

در دوم شخص فعل امر، گاهی برای تأکیددرابتدالفظ **می**،درآورند.

مانند :

میزن . میکوش .

خواهی شرف و بزرگواری

میکوش بهمتی که داری

امر منفی را **نهی** گویند ، برای منفی ساختن فعل امر دراول آن،**م** اضافه میکنند .

مانند :

مزن . مخور . مخوان .

٤ ـ **وجه التزامی** یا احتمالی آنستکه کار را بطورشك وتردید و آرزو بیان نماید .

مانند :

گمان دارم بیاید . ممکن است بیاید . ایکاش دیده بودم .

٥ ـ **وجه وصفی** . آنستکه فعل بصورت صفت ودرمعنی فعل باشد.

فعل وصفی با فاعل مطابقه نمیکند بدین معنی که خواه فاعلش مفرد باشد خواه جمع ، همیشه مفرد استوبعد ازآن، **واو** ربط نبایدآورد .

مانند

پرویز **آمده** پدر خود را ملاقات کرد .

هرگاه چند فعل که از نظر زمان یکی باشند پهلوی‌هم واقع شوند میتوان فعل اول را بصورت وجه وصفی بکاربرد .

مانند :

بیژن را دیدم وباو گفتم ، که میتوان گفت

بیژن را دیده باو گفتم .

٦ ـ **وجه مصدری** . آنستکه فعلی بصورت اسم درآمده باشد .

مانند :

باید دیدن . نشاید رفتن . میباید گفت

وجه مصدری غالباً بعد از افعال زیر میآید :

شایستن . بایستن . توانستن . خواستن .

بعد از افعال بالا غالباً مصدر مرخم میآورند .

مانند :

باید گفت . نتوان شنید . نشاید رفت .

مصدر مرخم . مصدری است که **ن** ازآخرش حذف شده باشد .

مانند :

باید گفت، که لفظ **گفت** همان مصدر **گفتن** است که **ن** ازآخرآن حذف شده است .

مصدر مرخم را نباید بافعل ماضی مطلق که شبیه بآنست اشتباه کرد.



معلوم ومجهول .

۱ ــ فعل معلوم آنست که بفاعل نسبت داده شود یعنی فاعلش در جمله معلوم باشد .

مانند :

پروین کتابرا برداشت .

در این جمله ، پروین **فاعل** یا **مسندالیه** است وفعل باو نسبت داده شده است ، چون فاعل درجمله ذکرشده است **برداشت** را فعل معلوم گویند.

۲ ــ فعل مجهول آنست که فاعلش در جمله معلوم نباشد و بمفعول نسبت داده شود .

مانند :

منوچهر زده شد .

در این جمله **منوچهر** در واقع همان **مفعول** است ولی چون **فاعل** در جمله معلوم نیست فعل **زدن** به منوچهر نسبت **داده** شده ، منوچهر را **نایب فاعل** یا مسندالیه میگویند .

برای ساختن فعل مجهول ازفعل معلوم ، اسم مفعول آن فعل را گرفته

بعد ازآن فعل شدن هرفعلی را که منظور است میآورند .

مثلا اگر بخواهیم از **دیدن** مضارع مجهول بنا کنیم اسم‌مفعول آنرا که **دیده** باشد میگوییم وبعد ازآن مضارع فعل‌شدن را میآوریم .

دیده میشوم	دیده میشویم
دیده‌میشوی	دیده میشوید
دیده میشود	دیده میشوند

فعل لازم مجهول ندارد زیرا آن فعل دارای مفعول صریح نیست



لازم ومتعدی .

۱ ـ فعل لازم آنست که بفاعل تنها تمام شده ومفعول صریح نداشته باشد .

مانند :

بیژن رفت . منوچهر آمد . پرویز خندید .

۲ ـ فعل متعدی آنست که مفعول صریح داشته باشد .

مانند :

خسرو پروین را ملاقات کرد . حسن کتابرا آورد .

هر گاه بخواهند فعل لازم را متعدی سازند بآخر فعل امر آن لفظ **اندن** یا **انیدن** میآورند .

دوانیدن . خورانیدن . سوزانیدن

دواندن . خوراندن . سوزاندن



افعال معین .

فعل معین فعلی است که افعال دیگر بکمک آن صرف شود .

افعال معین عبارتند از :

بودن . شدن . خواستن .



افعال تام وقیاسی و سماعی .

۱ ـ فعل تام فعلی است که بدون تغییروتبدیل صرف شود .

مانند :

دیدن . خواندن . گفتن .

۲ ـ فعل‌قیاسی آنست که تغییر بنماید لیکن تغییر آن تحت قاعده معین باشد .

مانند :

سوختن . اندوختن .

۳ ـ فعل سماعی آنست که تغییر آن تحت قاعده معین نباشد .



مثبت و منفی .

۱ـ فعل‌یا کار چون واقع‌شودوواقعیت‌آن‌ثابت گرددآنرا **مثبت** گویند.

مانند :

پرویز کتابرا برد . حسن علی را زد .

۲ ـ فعل اگر واقع نشود یعنی واقعیت آن ثابت نگردد آنرا **منفی** گویند .

مانند :

جمشید علی را ملاقات نکرد . هوشنگ درسش را نخواند .

علامت نفی درفارسی ن است که‌دراول افعال میآید . دردوم شخص فعل امر نون بدل بمیم میشود .

مانند :

مرو . مریز . مبر .

در سوم شخص نیز هنگام دعا معمول است .

یارب **مباد** آنکه‌گدا معتبرشود
گر معتبر شود ز خدا بیخبر شود

ولی امروزه رعایت این قاعده نمیشود .



مصدر .

مصدر کلمه‌ییست که بر شدن یا بودن یا انجام کاری دلالت کند .

علامت آن **تن** یا **دن** است ، بشرط آنکه اگر **نون** آخر آنرا حذف کنند نتیجه ماضی یا گذشته باشد .

مانند :

زدن . خوردن . رفتن . جستن .

اقسام مصدر .

مصدر چهار نوع است :

۱ - **مصدر اصلی** آنست که در اصل مصدر باشد .

مانند :

بردن . شنیدن .

۲ - **مصدر جعلی** آنست که در اصل مصدر نباشد بلکه بآخر اسم عربی یا فارسی لفظ، **یدن** آورند .

مانند :

هراسیدن . فهمیدن . غارتیدن .

۳ - **مصدر بسیط** آنست که از یك کلمه تشکیل شده باشد .

مانند :

خواندن . ماندن .

٤ - **مصدر مرکب** آنست که از چند کلمه تشکیل یافته باشد .

مانند :

بازآمدن . سخن گفتن .



اسم مصدر .

اسم مصدر کلمه‌ییست که حاصل معنی مصدر را بیان نماید

مانند :

کوشش . گردش . رفتار. کردار. گریه .

علامت اسم مصدر چهار است :

۱ ـ **ش** . درآخر فعل امر: کوشش . جوشش . گردش

۲ ـ **ار** . درآخر فعل ماضی : رفتار. کردار. گفتار .

۳ ـ **ه** . درآخر فعل امر: گریه . ناله . خنده .

٤ ـ **ی** . درآخر اسم یا صفت : خوبی . بدی. آسودگی. خستگی

*

اشتقاق

اشتقاق عبارتست از خارج‌شدن لفظی از لفظ دیگر بطوریکه در لفظ ومعنی مناسبتی بین‌آنها وجود داشته باشد .

تمام مشتقات فارسی یا از مصدر گرفته شده‌اند یا ازاسم مفعول یا از فعل امر .

مشتقات بدینقرارند :

۱ ـ **مصدر** : رفتن . جستن . دانستن .

۲ ـ **اسم مصدر**: کوشش . بینش . دانش .

۳ ـ **فعل امر** : بخوان . بخوانید .

٤ ـ **نهی** : مگو . مریز .

٥ ـ **فعل ماضی** : رفت . گفته است . رفته بود .

٦ ـ **فعل مضارع** : میخوانم . بروم .

۷ ـ **استقبال** : خواهم رفت . خواهم دانست .

۸ ـ **اسم فاعل** : راننده . بیننده . گوینده .

۹ ـ **صفت مشبهه** : بینا . گویا . دانا .

۱۰ ـ **صیغه‌ی مبالغه** : خریدار . پرستار . خواستار . پروردگار

علامت صیغه مبالغه چهار است :

الف ـ **ار** : پرستار . خریدار . خواستار

ب ـ **گار** : پروردگار. آموزگار .

ج ـ **کار** : جفاکار . ستمکار .

د ـ **گر** : بیدادگر . ستمگر .

۱۱ ـ **صفت‌فاعلی**: گریان . شادان . خندان .
۱۲ ـ **صفت مفعولی** : برده . رفته . خوانده .
۱۳ ـ **اسم آلت** که‌برآلت‌وافزارکار دلالت میکند : آویزه. تابه. ناله.
۱٤ ـ **دعا** که طلب چیزی است بطریق خواهش : باد . کناد .

نتیجه .

افعال مشتق از مصدر :
ماضی مطلق . ماضی استمراری . فعل مستقبل
افعال مشتق از اسم مفعول :
ماضی نقلی . ماضی بعید . ماضی التزامی .
افعال مشتق از فعل امر :
اسم فاعل . صفت فاعلی . صفت مشبهه . اسم مصدر . اسم‌آلت .
صیغه‌ی مبالغه . مضارع اخباری . مضارع التزامی .
افعال مشتق از فعل ماضی :
صیغه‌ی مبالغه (۱) . صفت مفعولی .



مطابقه‌ی فعل بافاعل .

اگر فاعل جاندار باشد فعل باآن در مفرد وجمع مطابقه مینماید .
مانند :
بیژن رفت . هوشنك وپروین آمدند .
اگر فاعل بیجان باشد مطابقه وعدم مطابقه هردو صحیح است .
مانند :
سنگها روی زمین بود . سنگها روی زمین بودند .
اگرفاعل اسم جمع باشد فعل‌را،هم میتوان با فاعل مطابق‌آورد وهم میتوان رعایت نکرد .

(۱)صیغه مبالغه‌هم از فعل امر تشکیل می‌یابد هم ازفعل ماضی

(تصریف فعل رفتن)

ماضی مطلق		ماضی بعید		مضارع التزامی	
مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
رفتم	رفتیم	رفته بودم	رفته بودیم	بروم	برویم
رفتی	رفتید	رفته‌بودی	رفته بودید	بروی	بروید
رفت	رفتند	رفته بود	رفته‌بودند	برود	بروند
ماضی نقلی		**ماضی التزامی**		**استقبال**	
رفته‌ام	رفته‌ییم	رفته باشم	رفته باشیم	خواهم‌رفت	خواهیم‌رفت
رفته‌یی	رفته‌یید	رفته باشی	رفته‌باشید	خواهی‌رفت	خواهیدرفت
رفته است	رفته‌اند	رفته باشد	رفته‌باشند	خواهدرفت	خواهندرفت
ماضی استمراری		**مضارع اخباری**		**امر**	
میرفتم	میرفتیم	میروم	میرویم	بروم	برویم
میرفتی	میرفتید	میروی	میروید	برو	بروید
میرفت	میرفتند	میرود	میروند	برود	بروند
وجه‌مصدری : رفتن		**اسم مفعول** : رفته		**اسم فاعل** : رونده	

قید

قید یا ظرف کلمه‌ییست که فعل یا صفت یا قید دیگری را توصیف میکند.

مانند

پرویز آهسته راه میرود « توصیف فعل »

او بسیار با هوش است « توصیف صفت »

اوخیلی‌هوشیارانه‌کارمیکند « توصیف قید »

قید مختص .

بعضی از قیود همیشه در حالت **قید** بکار میروند .

مانند :

هرگز . ناگاه .

این قیود را **قیود مختص** نامند

قید مشترک .

بعضی ازقیودگاهی درحالت قید بکارمیروند وگاهی درحالت دیگر.

مانند :

خوب . بد . این قیود را **قیود مشترک** نامند .

انواع قید .

انواع مهم قید بقرار زیر است :

قیدزمان . قید مکان . قید وصف . قید تصدیق وایجاب . قید نفی قید تأکید وترتیب . قید مقدار وقیاس . قید شك وظن . قید استثناء .

قید زمان .

فارسی ـ آن . آنگاه. اکنون . امروز . دیروز . پریروز . امسال پارسال . امشب . دیشب. آنوقت . هرگز . همیشه . شبانه.شبانگاه.ناگاه ناگهان . بامداد . بامدادان . بگاه . پاسی . پس فردا . پسین . پیش دوش . دوشنبه . نیمروز . نیمشب . ایدر . ایدون . برخور . پار . پیرار ایسا ومانند اینها .

عربی ـ عنقریب . اصلا . بعضاً . الساعه . دائماً . غالباً . فوراً سابقاً . الیوم . مع‌مافیه . من‌بعد . وقتی . احیاناً ومانند اینها .

قید مکان .

فارسی ـ آنجا. اندرون . اینجا . بالا . بچپ . براست. بجلو. بعقب. پائین. پیرامون. پیش‌رو. پهنا. توی. زیدر. ازیدر. گرداگرد . واپس . هرجا هرسو . درکران . درمیان ومانند اینها .

عربی ـ اطراف . بعید . یمین . یسار . جوف . عقب. تحت . قدام خلف . فوق . قریب . مقابل ومانند اینها .

قید وصف و کیفیت .

فارسی ـ رایگان . بجا. برهنه پا . دلیرانه . خردمندانه . مردوار

بنده‌وار. دانشمندانه . درهوا. دلیرانه . دوان‌دوان . اندك اندك. ایستاده خوب. بد. گریان. خندان. آشکارا. پنهان وما نند اینها .

عربیـ قهراً. عالماً . عامداً . عنفاً . صراحة . شفاهاً . خفیاً. لا بداً و ما نند اینها .

قید تصدیق و ایجاب .

فارسیـ آری. آیا. همانا . هر آینه. بدرستی. بیگزاف . بی گمان . بی‌چون‌وچرا . بی گفتگو. بلی . بچشم وما نند اینها .

عربیـ واقعاً . مسلماً . قطعاً . لاجرم . مطمئناً وما نند اینها .

قید نفی .

فارسیـ هر گز. بهیچ‌سان. بهیچگونه. نمی‌شود. هر گز. هیچ. هیچگاه وما نند اینها .

عربیـ مطلقاً . ابداً . اصلا . لا و ما نند اینها .

قید تأکید و ترتیب .

فارسیـ نخست. نخستین . انجام. انجامین . باز پسین. پس. آنگاه . پس آنگاه . پیاپی. پی‌درپی. در آغاز. درانجام وما نند اینها .

عربیـ اول . اولین . متعاقباً . غفلتاً . واحداً و ما نند اینها .

قید مقدار و قیاس .

فارسیـ بسیار. کم . زیاد. یکجا . بیش‌وکم . بیکم‌وکاست. اندك. افزون. چگونه. چنان . چندان . خیلی فراوان . کمتر. کمترك. همان. همسنگ. همین . بسی وما نند اینها .

عربیـ لااقل. کلا. قلیل. کثیر. قطعه‌قطعه . کمافی‌السابق . من‌حیث‌المجموع وما نند اینها .

قید شك و ظن .

فارسیـ بلکه. بود . پندارم. دور نیست . رواست. شاید. شدنیست. شود. گمانم. گویا . مگر وما نند اینها .

عربیـ یحتمل . بی‌شبهه بی‌شك . بدیهی است وما نند اینها

قید استثناء .

فارسی–جز . جز که . مگر و مانند اینها

عربی–الا . غیر از. و مانند اینها .

حرف اضافه

حرف اضافه کلمه ییست که نسبت بین دو کلمه درجمله را نشان دهد و کلمه دوم را برای کلمه اول متمم قرار دهد .

بعبارت دیگر حرف اضافه کلمه ییست که بااسم یا ضمیر بکار رفته نسبت آنرا با سایر قسمتهای جمله نشان دهد .

مهمترین حروف اضافه بقرار زیر است :

از. بر. نزد . میان . ب . اندر . پیش . نزدیك . تا . برای. جلو. با. بهر. روی . زی ، در. زیر. سوی .

حرف اضافه اگر بیش از یك کلمه باشد **مرکب** نامیده میشود .

مانند :

از بهر. بجز. درنزد . درباره . درباب . ازروی .

کلمات **پیش . زیر . رو. جلو. نزدیك** و مانند اینها اگر با متمم ذکر شوند از حرف اضافه میباشند وگرنه ازقیود یاصفت هستند .

مانند :

خانه‌ی من **نزدیك** منزل شماست .

پرویز بمن **نزدیك** میشود .

درجمله اول کلمه **نزدیك** حرف اضافه است ودرجمله دوم قید .

حرف **ب** گاهی برای تأکید ویا زینت دراول افعال میآید ویا باول اسم درمیآید وصفت میسازد این سه‌قسم «ب» ازحروف اضافه نیستند بلکه پیشاوند هستند .

کلمه **تا** اگر بمعنی **انتها** باشد وبامتمم بیآید ازحروف اضافه‌است.

مانند :

ازاینجا **تا** آنجا . ازشیراز **تا** تهران . ازامروز **تا** فردا

وگرنه حرف **ربط** است .

کلمات **در . بر . اندر** گاهی جزء کلمه مرکب هستند در اینصورت حروف اضافه بشمار نمیروند .

مانند :

برخاستن . برجستن . درآمدن . اندرشدن .

حرف ربط

حرف ربط کلمه ییست که کلمه یی را بکلمه‌ی دیگر و یا جمله یی را بجمله‌ی دیگر وصل مینماید .

حرف ربط دوقسم است :

مفرد . مرکب .

حرف ربط مفرد .

دو . یا . نه . شاید . باری . مگر . نه . پس . اگر . خواه . هم . تا . چون . چه . نیز ومانند اینها .

حرف ربط مرکب .

هرچند . هرچند که . همینکه . همانکه . چونکه . زیراکه . چندانکه . بااینکه . تااینکه . شایدکه . وقتیکه . اگرچه . بلکه ومانند اینها .

بعضی ازحروف عطف را معانی مختلفی است .

چه .

حرف **چه** اگر بمعنی **چیز** باشد موصول است .

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آن**چه** خودداشت زبیگانه تمنامیکرد

حرف **چه** اگرمقداررا برساند قید است .

چه خوش باشد که بعدازانتظاری
بامیدی رسد امیدواری

حرف **چه** اگر پرسش را برساند ازادوات استفهام است

چه نیکوتر ازنره شیرژیان
به پیش پدر برکمر برمیان

حرف **چه** وقتی ازحروف ربط باشد دومعنی دار .

۱ = زیراکه .

جوانمردباش **چه** ناجوانمردی شیوه‌ی فرومایگان است.

۲ـ مساوات وبرابری :

چو آهنگ رفتن کند جان پاك
چه بر تخت مردان چه بر روی خاك

تا .

حرف **تا** اگر بمعنی انتها باشد ازحروف اضافه است درغیر اینصورت از حرف ربط است .

حرف **تا** وقتی ازحروف ربط باشد چند معنی دارد .

۱ ـ سببیت .

میروم ای بدین خود دودله
تا کنم از تو پیش شاه گله

۲ ـ دوام :

تا جهان است درجهان باشی
وز بد دهر در امان باشی

۳ـ شرط .

تا بدکان و خانه درگروی
هرگز ای خام آدمی نشوی

٤ـ که :

عمر گرانمایه در این صرف شد
تا چه خورم صیف وچه پوشم شتا

۵ ـ نتیجه وعاقبت .

در بسته بروی خود زمردم
تا عیب نگسترند مـا را

۶ـ ابتدا .

پشت دوتای فلك راست شد ازخرمی
تا چو تو فـرزند زاد مادر ایام را

۷ - مقدار .

تا توانی دلی بدست آور
دل شکستن هنر نمی‌باشد

۸ - زنهار .

زصاحب‌غرض **تا** سخن نشنوی
که گر کار بندی پشیمان‌شوی

که .

که ، حرف‌ربط دارای چند معنی است

۱ - تعلیل .

نکند جور پیشه سلطانی
که نیاید زگرگ چوپانی

۲ - تفسیر وبیان .

باران **که** در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره بوم خس

۳ - اگر .

بزرگی بایدت بخشندگی کن
که دانه تا نیفشانی نروید

۴ - بلکه .

نه بلبل برگلش تسبیح خوانی است
که برخاری بتسبیحش زبانی است

۵ - دعا .

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت برآن تربت پاک‌باد

اصوات

اصوات کلماتی است که بیان کننده احساسات درونی گوینده است بعبارت دیگر اصوات کلماتی است که برای ابراز احساسات ناگهانی از قبیل :
ندا . تحسین . تعجب . افسوس . تنبیه . مخالفت. ترس . خوشحالی بکار میرود

افسوس که مردمان دانا رفتند
صاحبنظران مجلس آرا رفتند
آنها که در این زمانه آدم شده‌اند
از غصه‌ی اینهاست که آنها رفتند

اصوات مهم بقرار زیر است :

در ندا : ای . ایا ، در اول اسم و **الف** در آخر آن .
در تحسین : آفرین . زه . زهی . زهازه . خهی .
در تعجب : وه وه . خوشا . خنك . به . شگفتا .
در افسوس : دریغ . افسوس . داد . دردا . وای . بیداد . حیف . آوخ .
در تنبیه : هان . هین . الا . هلا . خاموش . ها . نگر . باخبر .
در تحذیر : امان . دخیل . مبادا . زینهار .



جمله بندی

جملهـ جمله مجموع چند کلمه است که بین آنها مناسبتی برقرار باشد .
جمله بردوقسم است :
جمله تام . جمله ناقص .
۱ ـ جمله تام مجموع چند کلمه است که دارای معنی کامل باشد .
مانند :
پروین زیباست .
۲ ـ جمله ناقص مجموع چند کلمه است که دارای معنی کامل نباشد .
مانند :
یارمهربان .

ارکان جمله.

هرجمله دارای سه رکن اصلی است :

مسندالیه. مسند. رابطه .

۱ ـ **مسندالیه یا فاعل** کسی یاچیزی است که فعل یاصفت یاحالتی را بدان نسبت دهند ، خواه بایجاب یا بسلب .

مانند :

فردوسی شاعر است. **هوا** سرد است .

مسندالیه ممکن است اسم باشد .

مانند :

خدا عادل است .

ویا ممکن است مصدر یا اسم مصدر باشد .

مانند :

دیدار تو حـل مشکلاتست
صبر از تو خلاف ممکناتست

وممکن است ضمیر یا عدد یا ازکنایات باشد .

او گفت. **ده** دوبرابر پنج است. **آن** دور است.

۲ ـ **مسند** فعل یا حالت یاصفتی است که بمسندالیه نسبت داده شود ، خواه بایجاب یا بسلب.

مانند :

بیژن **آمد**. هوا **گرم** است .

مسند ممکن است فعل باشد .

مانند :

علی **رفت** . پرویز **آمد** .

وگاهی مصدر یا اسم مصدر .

مانند :

بـزرگی سراسر **بگفتار** نیست
دوصد گفته چون نیم کردار نیست

ونیز ممکن است مسند ، صفت باشد.

مانند :

چراغ **روشن** است . هوا **تیره** است .

وگاهی اسم یا کلمه‌ی دیگر باشد .

۳ - **رابطه** کلمه ییست که مسندالیه و مسند را بهم میپیوندد .

مانند

هوا روشن**است** . دانش چراغ **است** .

هرگاه مسند فعل باشد بجای رابطه نیز مینشیند .

باید دانست که فعل هیچگاه مسندالیه واقع نمیگردد وحرف اضافه وحرف ربط واصوات نیز هیچگاه مسند یامسندالیه واقع نمیشوند.

مسند ومسندالیه یایکی ازآندو ممکن‌است دارای‌متمم باشند ، متمم مسندالیه یامسند ممکن‌است قید یاصفت یامضاف‌الیه باشد .

مانند :

سقراط **دانشمند بزرگی بود** . لندن**پایتخت انگلستان** است .

جمله‌بندی کامل

در جمله فارسی معمولا ابتدا **مسندالیه** پس ازآن **مسند** و سپس **رابطه** میآید .

در صورتیکه جمله دارای اجزاء دیگری باشد بدین ترتیب میآید:

قید مکان‌وزمان . مسندالیه (ومتمم آن) . مفعول صریح(ومتمم آن). مفعول بواسطه.قید وصفی . مسند ورابطه .



معانی وبیان فارسی

فصاحت

فصاحت در لغت بمعنی‌ظهور در بیان استو در فارسی گشاده‌زبانی وچرب زبانی گویند .

کلام فصیح کلامی است که موجب انبساط حال و یاانقباض‌آن گردد وخواننده وشنونده را بدرك منظور گوینده تحریص نماید .

فصاحت برسه‌قسم است :

فصاحت کلمه . فصاحت کلام . فصاحت متکلم.

۱ - فصاحت کلمه بری‌بودن کلمه ازچهارعیب زیراست

تنافر حروف ـ آن اجتماع چند حرف است در کلمه بطوریکه تلفظ آنرا دشوار نماید .

مانند :

دو دهان داریم گویا همچونی
یك دهان **پنهانست** در لبهای وی

مخالفت قیاس ـ آن آوردن کلمه‌ییست مخالف دستور زبان .

مانند :

غنچه‌می چهچهد چو بلبل مست
گر به بیند رخ تو در گلشن

کراهت در سمع ـ آن آوردن کلمه‌ییست که در گوش خوش آیند نباشد

مانند :

خیزو تو بیرون کن زسر این کبرو **منی** را
دیدی که **منی** کرد عقابی چه براو خاست

غرابت استعمال ـ آن آوردن کلمه ییست درسخن که فهم آن برای خواننده وشنونده دشوار باشد .

مانند :

غرابا مزن بیشتر زین **نعیقا**
که‌مهجور کردی مرا از **عشیقا**

۲ ـ فصاحت کلام گذشته ازخالی بودن مفردات ازعیوب مذکور، بری بودن کلام از شش عیب زیر است :

تنافر ـ که براو دو قسم است : تنافر در کلمات . تنافر درمعنی.

تنافر در کلمات گریزان بودن کلمات از یکدیگر است .

تنافر درمعنی سازگار نبودن اجزاء کلام از نظر معنی است .

مانند :

خانه زرین پادشاه جهانست
درسخن یك خداچه‌جای گمانست
قارون گویند گنج داشت نهانی
شاه بلنداختر است وسخت کمانست

تعقید لفظی ـ آن گره انداختن لفظ است بطوریکه فهم معنی آنرا

دشوار نماید.

مانند:

پسنده است با زهد و عمار و بوذر
کند مدح محمود مر عنصری را

تعقید معنوی- آن گره انداختن معنی است بطوریکه برای درك آن محتاج بتفکر بسیار باشیم.

مانند:

وجود جود تو رایج فتاد اگر نه وجود
به نیمه باز قضا میفروخت اجری را

ضعف تالیف - آن آوردن کلامی است که بخلاف قواعد نحوی ترکیب شده باشد.

تتابع اضافات - آن آوردن چند مضاف الیه بدون جدائی از یکدیگر است.

مانند:

خواب نوشین بامداد رحیل
باز دارد پیاده را ز سبیل

کثرت تکرار - آن آوردن یك کلمه دریك عبارت و یا عبارات نزدیك بهم بطور مکرر میباشد.

مانند:

نام نکو گزار که بعد از **تو** هردمی
تا روز محشر از **تو** همی گفتگو کنند
کس را زخود **تو** مرنجان که بعد **تو**
شمعی بدست در پی **تو** جستجو کنند

۳- فصاحت متکلم، همان عادت وملکه نفسانی متکلم است.
قدرت بیان و آوردن کلام فصیح گذشته از استعداد وذوق فطری محتاج مطالعه ومهارت بسیار است.

بلاغت.

فصاحت در الفاظ وچگونگی ترکیب آنهاست، لیکن بلاغت درمعنی

کلام است ، زیرا منظور از بلاغت رسانیدن مقصود ومنظوراست .

بلاغت یعنی رسائی کلام و آنرا برای کلمه نمیتوان آورد چون کلمه قادر برسانیدن مقصودنخواهد بود .

متکلم بلیغ کسی است که آوردن کلام بلیغ عادت وملکه نفسانی او شده و قادر باشد هنگام ایران سخن بدون ناراحتی ورنج آنرا متناسب با حال و مقام ادا نماید .

علم معانی .

علم معانی علم باصول و قواعدیست که بکمك آنها چگونگی مطابقه کلام بامقتضای حال ومقام شناخته میشود .

موضوع این علم الفاظی است که مقصود متکلم را برسانند .

فایده این علم دانستن اسرار بلاغت است در نظم و نثر .

مباحث زیردراین علم مورد گفتگو قرار میگیرد :

۱ ـ اسنادخبری .

۲ ـ حصریاقصر .

۳ ـ انشاء .

۴ ـ وصل وفصل .

۵ ـ ایجاز واطناب ومساوات .



خبر .

خبر کلامی است که محتمل صدق و کذب باشد .

مقصود از خبر آگهی دادن واقعه‌یی بشنونده یااظهار فرح و انبساط یا برانگیختن ترحم و شفقت یا اظهار تأثر و اندوه یا توبیخ وملامت و یا مقاصد دیگراست .

جمله خبری ازدوجزء اصلی تشکیل میشود :

مسند الیه . مسند .

۱ ـ **مسند الیه** کسی یا چیزیست که صفت یا حالت و یا فعلی را

بدان نسبت دهند . وآن ممکن است در کلام ذکر ویاحذف گردد ، یا مقدم یامؤخر و معرفه یانکره باشد .

۲ - **مسند** حالت یافعل ویاصفتی است که بمسندالیه نسبت داده شود خواه بایجاب یابسلب .

مسند باید همیشه در کلام ذکرشود زیراپایه خبروحکم است وبدون آن معنی کلام تمام نمیشود .

درصورت ضرورت باید حذف مسند با قرینه صورت گیرد ، خواه قرینه لفظی باشد خواه معنوی .



حصر یاقصر .

حصر یا قصر اثبات حکم است برای کسی یاچیزی بطور انحصار و نفی حکم ازدیگران .

قصر بوسیله الفاظ زیر صورت میگیرد :

غیراز . الا .جز . تنها . فقط .

مانند :

صاحبدلی نماند در این فصل نو بهار
الا که عاشق گل ومجروح خار اوست



انشاء .

انشاء درلغت ایجادکردن است و دراصطلاح امری است که محتمل صدق وکذب نباشد .

انشاء بردوقسم است:

۱ـ **انشاء طلبی** وآن خواستن چیزیست بطریق ایجاب یاسلب .

۲ - **انشاء غیرطلبی** وآن خواستن چیزیست بطریق مدح و ذم و عقود .

انشاء طلبی در علم معانی مورد گفتگووتحقیق قرار میگیردوانواع آن بقرار زیراست :

امر . نهی . تمنی . استفهام . ندا . دعا .

امر فرما ندادن را گویند .

بیاموز آنچه نشناسی تو زنهار
که بر کس نیست از آموختن عار

نهی بازداشتن راگویند .

زمام عقل بدست هوای نفس مده
که گرد عشق نگردند مردم هشیار

تمنی خواستن امری مورد علاقه و میل گوینده است .

الفاظ مخصوص آن درفارسی عبارتند از :

کاشکی ، کاش . بود آیا . چه بودی . آیا بود ونظایر اینها

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

استفهام پرسش راگویند .

الفاظ مخصوص آن درفارسی عبارتنداز :

کجا . چون . چگونه . چند . کی . چرا . چه . که . مگر . آیا و نظایر اینها .

که گفتت برو دست رستم ببند
نبندد مرا دست چرخ بلند

ندا طلب متکلم است توجه مخاطب را .

الفاظ مخصوص آن درفارسی عبارتنداز :

ای . ایا . یا ، دراول اسم **والف** درآخر آن

هان **ای** دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه‌ی عبرت دان

دعا طلب چیزیست بطورخواهش .

همیشه مجلس او بانشاط وشادی باد
سرای دشمن او باخروش و ناله‌ی زار



وصل وفصل .

۱ ـ وصل عبارت از اتصال دو جمله است بوسیله حرف عطف درفارسی برای عطف غالباً **واو** بکار میآید .
منظور و مقصد ازعطف شرکت دادن دو یا چندچیز است در یك حکم مانند :

مگوی ومنه تا توانی قدم
زاندازه بیرون زاندازه کم



نکو روی و دانا وشیرین زبان
برخویش برد آن شبش میهمان

۲ ـ فصل ، هرگاه برای اتصال دوجمله عواملی وجود نداشته باشد آنهارا فصل مینمایند ، یعنی واو عطف نمیاورند .
مانند :

بخت جوان دارد آنکه باتو قرین است
پیر نگردد که در بهشت برین است



ایجاز واطناب ومساوات .

۱ ـ ایجاز عبارتست از بیان مقصود ومعنی در کوتاهترین لفظ و کمترین عبارت ، درصورتیکه رساننده مقصود ومعنی باشد .
۲ ـ اطناب عبارتست ازبیان مقصود ومعنی بتفصیل با آوردن الفاظ زائد برمعنی .
۳ـ مساوات عبارتست بیان مقصودومعنی با آوردن لفظ باندازه معنی.



بیان .

بیان یعنی آشکار ساختن ودراصطلاح ادباقواعد و قوانینی است که

بوسیله آن یک معنی براههای مختلف آورده میشود .

موضوع له و موضوع .

هر لفظ دارای معنائی است که برای بیان آن قرار داد شده است ، معنی لفظ را موضوع له وخودلفظ را موضوع گویند .

اگر لفظ در معنی موضوع له بکار رود و در آن تصرفی نشود آنرا **حقیقت** گویند .

اگر لفظ درغیر معنی موضوع له بکاررود ودر موقع استعمال درآن تصرف شود ، آنرا تشبیه ومجاز یا استعاره و کنایه گویند .

تشبیه .

تشبیه مانند کردن چیزی است بچیز دیگر دروصفی از اوصاف . با الفاظ مخصوص .

مانند :

چهره‌ی پروین درزیبائی چون ماه است .

آنچه راکه مانند برایش میآورند **مشبه** و آنچیزیکه موجودی را بدان مانند میکنند **مشبه به** وآن وصفی که بین آندوچیز مشترک است **وجه شبه** والفاظی راکه بوسیله آنها چیزی را بچیز دیگر مانند میکنند **ادات تشبیه** گویند .

درمثال فوق، چهره‌ی پروین **مشبه** وماه **مشبه به** و زیبائی که امری مشترک بین آندو است **وجه شبه** و(چون) را **ادات تشبیه** گویند .

ادات تشبیه عبارتنداز :

چون . مانند . بسان ـ همانند . همچون . همچو . مثل . بصورت . بکردار . پنداری . گوئی . مانا . چنان و نظایر اینها .

خرد همچو جانست زی هوشیار
خرد را چنین خوارمایه مدار



سرخ و سیه شقایق ، هم ضد وهم موافق
چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا

مجاز .

مجاز استعمال لفظ است درغیرمعنی موضوع له باوجود قرینه‌یی که مانع ازاراده‌ی معنی اصلی باشد .

مانند استعمال لفظ **جهان** واراده **جهانیان** درشعر زیر :

جهان انجمن شد بر تخت اوی
فروماند از فره بخت اوی

استعاره .

استعاره یعنی عاریه‌خواستن ودراصطلاح آنست که الفاظ درغیرمعنی موضوع له استعمال شود باعلاقه مشابهت .

ماند بصنوبر قد آن سرو سمنبر
گر سوسن آزاد بود بارصنوبر

که دراین‌شعر منظور از**سرو** اراده از قد موزون است

دراستعاره سه رکن وجوددارد .

مستعارمنه مانند مشبه به ، **مستعارله** مانند مشبه ، **مستعار** لفظ نقل شده .

III

دستور زبان عربی



ادبیات ایران وعرب بواسطه‌ی علل بسیاری مانند حمله اعراب و نفوذ دین اسلام و توجه دانشمندان و محققین ایرانی باین زبان و نگارش کتب علمی بزبان عربی و علل دیگر ، پیوستگیهائی دارند . قرنها ست که فارسی زبانان با بسیاری از کلمات عربی بیان عواطف واحساسات نموده و با تلفظ آن خو گرفته‌اند .

اصولا کلمات عربی چنان درزبان فارسی رسوخ کرده که جدا نمودن آن غیرممکن بنظرمیرسد وعده‌یی از بین بردن پیوستگی ادبیات فارسی و عربی را سیرقهقرائی میدانند .

گذشته ازاینها چون زبان مذهب اسلام عربی است و کتاب مقدس پیامبر اسلام یعنی **قرآن** بزبان عربی است وفارسی زبانان عموماً مسلمان هستندلذاآشنائی بادبیات عرب لازم بنظر میرسد ، ازاین نظر لازم بود در این کتاب فصلی بدستورزبان عربی اختصاص یابد .



مقدمات .

الفبای عربی بیست وهشت حرف است که بیست و پنج حرف آنرا حروف **صحه** وسه حرف دیگررا حروف **علة** نامند .

الف . واو . یاء حروف علة و بقیه صحه هستند .

حرکات .

برای حروف مبنی سه حرکت مقرر است .

فتحه . ضمه . کسره

« زبر» «پیش» «زیر»

برای حروف معرب سه حرکت مقرر است .

نصب . رفع . جر

«زبر» «پیش» «زیر»

عکس حرکت سکون است ، درحروف مبنی بعامل ساکن کننده **سکون** ودرحروف معرب بعامل ساکن کننده **جزم** گویند .

ضوابط .

ضوابط علاماتی است که برای تلفظ صحیح حروف و کلمه برروی آنها گذاشته میشود .

آنها عبارتند از :

شد . مد . وصل . قطع

۱ - **شد** ـ چون دوحروف همجنس در یك کلمه پهلوی یکدیگر واقع شوند یکی ازآنحروف را نوشته روی آن **شد** میگذارند، حرفی که دارای شد است **مشدد** واین عمل را **تشدید** گویند .

۲ - **مد** - اگر درکلمه یی همزه والف پشت سرهم قرار گیرد بصورت الف مینویسند وبالای آن **مد** میگذارند وهمزه را باصدای الفی میخوانند

۳ـ **وصل** ـ برروی همزه اول کلمات گذاشته میشود و همزه ییکه وصل دارد خوانده نمیشود .

مانند :

انجحنی السعی .کوشش مراکامیاب نمود .

٤ ـــ **قطع** ـ علامت خوانده شدن همزه است وآنرا اگر همزه مضموم یا مفتوح بود دربالا واگر مکسور بود زیرآن میگذارند.

مانند :

اکرمنا الاستاد . استادرا گرامی داشتیم .



کلمات عربی .

اگر در جملات عربی کلمات را مورد توجه قرار دهیم آنها را سه قسم خواهیم یافت .

۱ ـ یا بتنهائی معنائی را میرساند خواه محسوس خواه غیرمحسوس که آنرا **اسم** گویند .

مانند :

حجر (سنگ) . **رجل** (مرد) . **کاتب** (نویسنده) . **فرس** (اسب). **ابیض** (سفید) . **شدید** (سخت) . **علم** (دانش) . **نافع** (سودمند) . **ذلك** (آن) . **کم** (چند) . **عشرة** (ده) .

۲ ـ یا برانجام کاری یا حالتی دریکزمان (گذشته یاحال یا آینده) دلالت میکند ، که آنرا **فعل** نامند .

مانند :

ذهب (رفت) . **جاء** (آمد) . **جلس** (نشست) . **فسد** (تباه شد)

۳ ـ یا معنی آن آشکار نمیشود مگر اینکه بکلمات دیگر متصل شود که آنرا **حرف** گویند .

مانند :

فی (در) . **من** (از) . **حتی** (تا) . **لا** (نه) **علی** (بر).



مبحث اسم

درمبحث اسم درباره‌ی، اسم مذکر . اسم مؤنث . اسم منصرف . اسم غیر منصرف . اسم متصرف . اسم غیر متصرف . اسم مصغر . اسم منسوب : اسم مشتق اسم جامد . مصدر . غیرمصدر . معرفه . نکره گفتگو میشود .

اسم مذکر .

اسم مذکر اسمی است که برجنس مرد دلالت کند

مانند :

رجل(مرد) . **عالم** (مرددانا) . **جمل** (شترنر) .

اسم مؤنث

اسم مؤنث اسمی است که برجنس ماده دلالت کند .

مانند :

عالمة (زن‌دانا) . **ناقة** (شترماده) . **امراة** (زن) .

علامت تأنیث سه است :

اول ـ **تاء** که درآخر اسم میآید .

مانند :

فاطمة (نام‌زنی) . **جادیة** (دختر) .

دوم ـ **الف‌مقصوره** یاکوتاه‌که درآخر اسم میآید .

مانند :

کبری (بزرگتر) . **لیلی** (نام‌زنی) .

سوم ـ **الف‌ممدوده** یاکشیده‌که درآخر اسم میآید .

مانند :

حمراء (سرخ) . **خنساء** (نام‌زنی) .

اسم منصرف

اسم منصرف اسمی‌است که تنوین قبول میکند .

مانند :

علی . محمد . فاطمه .

توضیح ـ تنوین نون ساکنی است کـه درآخرکلمات عـربی تلفظ میشود ولی نوشته نمیشود برسه قسم است :

تنوین نصب ، که عبارت از دوزبر است.(ً)

تنوین رفع ،که عبارت از دوپیش‌است . (ٌ)

تنوین جر ، که عبارت از دوزیر است .(ٍ)

اسم غیرمنصرف

اسم غیرمنصرف اسمی است که تنوین قبول نمیکند .

مانند :

عثمان . احمر . مریم .

انواع غیرمنصرف پنج است :

۱ ـ آنهائیکه نون والف زائد درآخرشان وجود دارد .

مانند :

عثمان . زیدان .

۲ ـ آنهائیکه مؤنث لفظی یا معنوی هستند .

مانند :

مریم . معاویه .

۳ ـ آنهائیکه اسم غیرعربی هستند .

مانند .

بهمن . پرویز . هوشنگ .

٤ ـ آنهائیکه از صفات بروزن **افعل** هستند .

مانند :

احمر . اخضر.

۵ ـ جمعهای مکسر بروزن **مفاعل** و **مفاعیل** .

مانند :

مساجد . مقادیر .

اسم متصرف

اسم متصرف اسمی است که بصورت مفرد ، مثنی ، جمع ، مصغر ، منسوب درآید .

اسم غیر متصرف

اسم غیر متصرف اسمی است که بصورتهای مختلف یا برخی‌ازآنها درنیاید .

اسم مصغر

اسم مصغر اسمی است که برخردی وحقارت مسمای‌خوددلالت کند .

مانند :

عبید . رجیل .

اسم مصغر را از اسم مفرد میسازند بدین طریق که حرف اول را مضموم و حرف دوم را مفتوح و بعد یك **یاء** اضافه کرده و بقیه حروف را مینویسند .

مانند :

حسن که میشود **حسین** .

عبد که میشود **عبید** .

اسم منسوب

اسم منسوب اسمی است که بچیزی نسبت داده شود .

مانند :

شرقیّ . احمدیّ .

اسم منسوب را از اسم مفرد میسازند باین طریق که بآخر اسم مفرد یك **یاء** مشدد اضافه میکنند .

مانند :

رجل که میشود **رجلیّ** .

درفارسی برای منسوب نمودن اسم یك یاء غیرمشدد و بآخر اسم مفرد اضافه میکنند و بعضی اوقات بجای یاء ، **گی** بکار میبرند .

مانند :

تهرانی . مرغ خانگی .

اسم مشتق

اسم مشتق از اقسام اسم متصرف است واسمی است که ازاسم دیگری گرفته شده باشد .

مانند :

عالم . جاهل .

اسم جامد

اسم جامد ازاقسام اسم متصرف است واسمی است که از اسم دیگری

گرفته نشده باشد .

مانند :

علم . جهل . کفر .

مصدر .

مصدر یکی ازاقسام اسم جامداست و بمعنی واقع شدن کار یا صفتی است بدون دخالت زمان .

مانند :

احسان . تفریح .

اقسام مصدر .

مصادر یاثلاثی مجردند یاثلاثی مزید ویا رباعی مجردند یا رباعی مزید .

۱ - مصادر ثلاثی مجرد .

این مصادر قاعده مخصوصی ندارد و معروفترین اوزان آنها بقرار زیر است :

فَعْل . فِعْل . فُعْل . فَعَل . فُعُول . فِعَال . فِعَالَة.

مانند :

سخط. علم . شرب ، اکل . جلوس . قیام . کتابة.

۲ - مصادر ثلاثی مزید .

اوزان مصادر ثلاثی مزید بسیار و دارای قواعد مخصوصی است بدین قرار :

افعل	**افعال**	مانند : اکرم	اکرام
فعل	**تفعیل**	مانند : فرح	تفریح
فاعل	**مفاعله**	مانند : قاتل	مقاتله
افتعل	**افتعال**	مانند : اکتسب	اکتساب
انفعل	**انفعال**	مانند : انکسر	انکسار
افعل	**افعلال**	مانند: احمر	احمرار

استفعل	**استفعال**	مانند:استخرج	استخراج
افعوعل	**افعیعال**	مانند: اعشوشب	اعشیشاب
تفعل	**تفعُل**	مانند :تقرّب	تقرّب
تفاعل	**تفاعُل**	مانند :تخاصم	تخاصم

۳ ـ مصدر رباعی مجرد .

مصدر رباعی مجرد تنها یک باب دارد بدین‌قرار :

فِعْلال	مانند :	زلزال

٤ ـ مصدر رباعی مزید .

مصدر رباعی مزید دارای دو باب مشهور است بدین‌قرار :

تفعلل	**تفعلل**	مانند :تقهقر	تقهقر
افعلل	**افعلال**	مانند:اطمأن	اطمئنان

غیر مصدر .

غیر مصدر یکی از اقسام اسم جامداست وآنست که فعلی یااسمی‌از آن مشتق نشود .

مانند :

جعفر .مرتضی.

نکره .

نکره اسمی است که برشخص یا چیزی نامعین دلالت کند .

مانند :

علم . (دانشی) . **رجل** (مردی).

معرفه .

معرفه اسمی است که برشخص یاچیزی معین دلالت کند .

مانند :

تهران . بغداد.

معارف شش نوع است:

اسم علم . اسم اشاره . موصول . معرف بال . معرف باضافه ضمیر .

معارف شش بود ، مضمر ، اضافه
علم . ذواللام ، موصول و اشاره

۱ - **اسم علم** اسمی است که بر شخصی یاچیزی معروف دلالت کند.
مانند :

یحموم . بصرة .

۲ - **اسم اشاره** اسمی است که برای اشاره بدور یا نزدیک بکار میرود.
اسم اشاره همیشه مبنی ، معرفه ، غیر متصرف است .
اسمهای اشاره بدین قرار است :

مذکر :

مفرد .
هذا ذاك ذلك كذلك
این آن آن آن

مثنی
هذان ذینك
این دو نفر آن دو نفر

جمع
اولئك هؤلاء
آنان اینان

مونث .

مفرد
هذه تلك
این آن

مثنی
هاتان تینك
این دو نفر آن دو نفر

جمع
اولئك هؤلاء
آنان اینان

۳- **موصول** اسمی است که معنی آن بجمله یی که آنرا **صله** گویند تمام میشود

اگر بعد از معرف بال درآید صفت است .
جمله یی که بعد از موصول واقع است **صله** گویند .
موصولات همیشه دراول کلمات مبتدا هستند .
موصولات بدین قرار اند :
مذکر :

مفرد :	**الذی**	کسیکه .
مثنی :	**الذان. اللذین**	دونفریکه .
جمع :	**الذین**	کسانیکه .

مونث :

مفرد :	**التی**	کسیکه .
مثنی :	**اللتان**	دونفریکه .
جمع :	**اللاتی . اللواتی**	کسانیکه .

٤ـ **معرف بال** اسم نکره ییست که حرف تعریف **ال** بر سرش بیاورند و بدین وسیله معرفه‌اش نمایند .
مانند :
الرجل . العلم
٥ ـ **معرف باضافه** اسم نکره ییست که بیکی از معارف اضافه و بدین وسیله معرفه شود .
مانند :
کتابی. کتاب هذا الرجل .
٦ ـ **ضمیر** برای رفع تکرار اسم در جمله درمیآید ، و بر دو قسم است :
متصل . منفصل .
الف . ضمایر متصل بر دوقسم اند :
متصل بفعل . متصل بسه قسم کلمه.
١ ـ ضمایر متصل بفعل (ضمایر فاعلی) یازده قسم است :
ا. و. ن. ت(مفتوح) . تما . تم . ت(مکسور) . تن.ت(مضموم). نا.ی .

۲ ـ ضمایر متصل بسه‌قسم کلمه چهارده قسم است :

ه . هما . هم . ها . هما . هن. ک . کما. کم. ک کما. کن.ی. نا

ضمایر فوق اگر بحرف متصل شوند **مجرور** میشوند

واگر بفعل متصل شوند **مفعول به** میشوند

واگر باسم متصل شوند **مضاف‌الیه** میشوند

ب . ضمایر منفصل بردوقسم اند :

فاعلی . مفعولی.

۱ ـ ضمایر فاعلی چهارده قسم اند :

هو.هما . هم . هی . هما . هن . انت . انتما . انتم . انت . انتما انتن . انا . نحن .

۲ ـ ضمایر مفعولی چهارده قسم اند :

ایاه . ایاهما . ایاهم . ایاها . ایاهما . ایاهن . ایاک . ایاکما ایاکم . ایاك . ایاکما . ایاکن . ایای . ایانا .



مبحث افعال

فعل برسه قسم است :

ماضی . مستقبل . امر .

۱ ـ ماضی گذشته‌را گویند وچهارده صیغه‌دارد .

۲ ـ مستقبل آینده را گویند وچهارده صیغه دارد وبآن **مضارع** هم میگویند .

۳ ـ امر فرماندادن را گویند وشش صیغه دارد .

طرز ساختن مضارع یامستقبل

فعل مستقبل از ماضی گرفته میشود بدین‌طریق که بـا اضافه ساختن حروف **اتین** مستقبل میسازیم .

مانند :

ضرب باضافه یاء میشود **یضرب** .

طرز ساختن فعل امر.

فعل امر از مضارع مخاطب گرفته‌میشود بدین‌طریق که حرف مضارعت را حذف مینمائیم و بجای آن همزه قرار میدهیم وعین‌الفعل آنـرا در نظر میگیریم اگر مکسور یا مفتوح بود بهمزه کسره میدهیم و اگر مضموم بود همان‌ضمه را میگذاریم

مانند :

تضرب که میشود **اضرب** (بکسر الف) .

فعل لازم .

فعل لازم فعلی است که بفاعل تنها تمام شود و بمفعول محتاج نباشد.

مانند :

جلس المعلم . آموزگار نشست .

فعل متعدی .

فعل متعدی فعلی است که بفاعل‌تنها تمام نشود ومفعولی‌هم بخواهد.

مانند .

کسر الخادم قدحاً . نوکر قدحی را شکست

فعل معلوم .

فعل معلوم فعلی است که فاعلش ذکر شده باشد

مانند :

ضرب علیٌ حسناً

فعل مجهول .

فعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشده باشد

مانند :

ضُرِبَ حسن

برای ساختن فعل مجهول اگر فعل ماضی باشد فاءالفعل یعنی حرف اول‌را مضموم وماقبل‌آخر را مکسور میسازیم

اگر فعل مضارع بود فاءالفعل را مضموم و ماقبل آخر را مفتوح میسازیم.

هرگاه فعل معلوم باشد اسم بعدازآنرا **فاعل** گویند.

هرگاه فعل مجهول باشد اسم بعدازآنرا **نایب فاعل** گویند.

نکته - هرگاه اسم فاعل یا نایب فاعل و یا مبتدا یا خبر واقع شود مرفوع میشود.

تقسیم فعل نظر بحروف اصلی.

فعل نظر بحروف اصلی چهارقسم است:

مضاعف. مهموز. معتل. سالم.

۱ - مضاعف فعلی است که دارای **شد** باشد یعنی دوحرف از یك جنس داشته باشد.

مانند:

فرح (شادساخت). **تحفظ** (خودداری کرد).

۲ - مهموز فعلی است که در اول یا وسط یا آخر آن همزه واقع شود.

مانند:

اقترب (نزدیك شد). **اطمانّ** (آرام شد).

۳ - معتل فعلی است که دراول یا وسط یا آخر آن حرف علـه واقع شود.

اگر حرف عله در اول فعل قرارگیردآنرا **معتل الفاء** واگروسط قرارگیرد آنرا **معتل العین** و اگر درآخر آیدآنرا **معتل اللام** گویند.

یکی ازاقسام معتل**لفیف** است وآن بردو قسم است:

لفیف مقرون. لفیف مفروق.

الف- اگر در یك کلمه دو حروف عله پهلوی هم قرار داشته باشد آنرا **لفیف مقرون** گویند.

ب - اگر در یك کلمه‌دو حرف عله موجود باشد لیکن ازیکدیگر جدا باشند آنرا **لفیف مفروق** گویند

مانند :

شوی (لفیف‌مقرون) . **وقی**(لفیف مفروق) . **وعد** (معتل‌الفاء)

قال (مقعل‌العین یااجوف) . **دمی** (معتل‌اللام) .

٤ - سالم فعلی است که بدون حرف عله وهمزه و شد باشد

مانند :

کتب . ذهب . هلك .

اقسام ماضی .

ماضی درزبان عربی سه‌قسم است :

ماضی مطلق . ماضی مستمر . ماضی سابق .

۱ - **ماضی مطلق** عبارتست از واقع شدن‌کاری درگذشته بدون قید وشرط .

مانند :

قال (گفت)

۱ - **ماضی مستمر** عبارت است از واقع شدن‌کاری درگذشته‌بطور استمرار .

مانند :

کان یقول (میگفت) .

۳ - **ماضی سابق** عبارتست از واقع شدن‌کاری درگذشته قبل از گذشته‌ی دیگر .

مانند :

کان‌قال (گفته‌بود).

طرز ساختن اقسام ماضی .

۱ - ماضی مطلق ساختنش معلوم است یعنی الف ولام‌مصدری‌را از ابتدای مصدر میاندازیم و فاءالفعل را مفتوح میسازیم وبقیه نیز مفتوح خواهدبود.

۲ - برای ساختن ماضی مستمر ، ماضی مصدر کُ وْ نْ را گرفته و با مضارع فعل دلخواه صرف میکنیم .

۳ - برای ساختن ماضی سابق ، ماضی مصدر کُوْنْ را گرفته و باماضی فعل دلخواه صرف میکنیم

اقسام مستقبل یا مضارع .

مضارع درعربی چهار قسم است :

مطلق . قریب . بعید . سابق .

۱ - **مضارع مطلق** واقع شدن کاری است درآینده بدون قیدوشرط.

مانند :

یضرب (میزند) .

۲ - **مضارع قریب** عبارتست ازواقع شدن کاری درآینده نزدیك

مانند :

سیعلم (بزودی خواهد دانست) .

۳ - **مضارع بعید** عبارتست از واقع شدن کاری درآینده دوری

مانند :

سوف علم (خواهددانست) .

۴ - **مضارع سابق** عبارتست از واقع شدن کاری درآینده یی پیش از آینده‌ی دیگر .

مانند :

یکون قد علم (دانسته خواهدبود) .

طرز ساختن اقسام مضارع .

۱ - مضارع مطلق بطوریکه گفته شد ازماضی مطلق گرفته میشود

۲ - مضارع قریب از مضارع مطلق مشتق شده و باول آن **س** اضافه میکنیم .

۳ - مضارع بعید از اضافه نمودن کلمه **سوف** بـه ماضی فعل منظور بدست میآید .

۴ - مضارع سابق چنین بدست میآید که اول مضارع مصدر **کون را**

گرفته و سپس یك کلمه **قد** جلوی آن میآوریم و بعد ماضی فعل منظورا در جلوی آنها قرار میدهیم .

افعال ناقص .

افعال ناقص عبارت از افعالی است که برسر متبدا وخبر درمیآیند و مبتدا را مرفوع وخبر را منصوب میکنند .

دراینصورت متبدا را **اسم فعل ناقص** و خبر را **خبر فعل ناقص** گویند .

افعال ناقص عبارتند از :

صار (گردید) . **کان** (بود) . **لیس** (نیست) . **ظل** (روز بشب آورد) **بات** (شب بروز آورد) . **امسی** (شام کرد) . **اضحی** (ظهر کرد). **اصبح** (صبح کرد). **زال** (زایل شد) . **برح** (زایل شد) . **فتی** (زایل شد) **انفك** (زایل شد) .

شرط ذال ، برح ، انفك ، فتی اینست که بعد ازحروف نفی یا شبه نفی واقع شوند .

افعال مقاربه .

افعال مقاربه عبارت از افعالی است که برسر متبدا و خبر درمیآیند ومتبدا را مرفوع وخبر را منصوب میکنند .

دراینصورت متبدارا **اسم فعل مقاربه** وخبررا **خبر فعل مقاربه** گویند.

افعال مقاربه عبارتند از :

عصا (شاید) . **کرب** (نزدیك است) . **کاد** (نزدیك است). **اوشك** (نزدیك است) .



اعراب .

اعراب اقسام مختلفی دارد که عبارتند از :

اعراب بحرکت . اعراب بحروف . اعراب ظاهری . اعراب تقدیری . اعراب محلی .

۱ ـ اعراب بحرکت .

اعراب بحرکت یعنی حرف آخر کلمه حرکتش تغییر میکند وحرکات آن عبارتند از :

نصب . رفع . جر .

۲ ـ اعراب بحروف .

اعراب بحروف آنست که دراثر ضرورت حرف آخر کلمه تغییر میکند نه حرکت آخر کلمه .

مانند :

اسماء سته که عبارتند از :

فاعل		مفعول		مضاف الیه یامجرور	
هرگاه مرفوع باشند		هرگاه منصوب باشند		هرگاه مجرور باشند	
فو	دهان	**فا**	دهان	**فی**	دهان
اخو	برادر	**اخا**	برادر	**اخی**	برادر
ذو	صاحب	**ذا**	صاحب	**ذی**	صاحب
ابو	پدر	**ابا**	پدر	**ابی**	پدر
حو	خویش	**حا**	خویش	**حی**	خویش

حَم (فامیل زن ازطرف شوهر) یکی ازاسماء ششگانه است .

۳ ـ اعراب ظاهری .

اعراب ظاهری آنست که حرکت بتلفظ درآید .

مانند :

قال علیٌ .

٤ ـ اعراب تقدیری .

اعراب تقدیری آنست که درکلمه ظاهر نباشد ودردومورد میباشد :

الف : هراسمی که آخر آن الف مقصوره باشد .

مانند :

جاء موسی .

ب : هراسمی که اضافه شده باشد بیاء متکلم وحده ،

مانند :

جاء صدیقی .

۵ - اعراب محلی .

اعراب محلی آنست که اسم مبنی باشد وقبول حرکت نکنند .

مانند :

جاء هذا . علی الذین .

*

اعراب فعل مضارع .

فعل ماضی و امر مبنی است ولی فعل مضارع معرب است .

در صورتیکه قبل از فعل مضارع عوامل جزم یا نصب نباشد مرفوع است .

در **یکتبان . تکتبان . یکتبون . تکتبون. تکتبین** که آنهارامثال های پنجگانه نامند رفعشان بثبوت نون آنهااست اگرعوامل نصبی یاجزمی بر سرشان آید **نون** آنها حذف میشود .

حروف ناصبه قبل از فعل مضارع میآید وآنرا منصوب میکند و در مثالهای پنجگانه **نون** را بعنوان نصبی حذف میکنند وآنچهار است :

۱ - **ان** (اینکه) که آنرا(ان)مصدریه نیز مینامند .

مانند :

ان یکتب .

۲ - **لن** (هرگزنه) برای نفی ابد بکار میرود .

مانند :

لن یکتبا . هرگز نمی نویسد .

۳ - **کی** (برای اینکه) برای تشریح علت میآید .

مانند :

ضربته کی یتعلم - . زدم برای اینکه یاد بگیرد .

۴ ـ **اذن** (بنابراین) و آن درجواب میآید .

مانند :

تعلمت المسئلة . مسئله را یادگرفتم .

اذن تفلح . بنابراین رستگار میشوی .

درچهار مورد فعل مضارع منصوب میشود و در آن صورت گفته میشود که **ان ناصبه** مقدراست .

۱ ـ بعداز **لام** تعلیل (بمعنی برای اینکه) .

مانند :

ضربته لیتعلم . زدم برای اینکه یادبگیرد .

۲ ـ بعد از **حتی** (بمعنی تا) .

مانند :

اخرجته حتی یتوب . اورا بیرون کردم تا توبه کند .

۳ ـ بعد از **فاء سببیه** (بمعنی بسبب اینکه) . مانند :

جودوا فتسودوا . بخشش کنید بسبب اینکه آقا شوید .

۴ ـ بعداد **واو معیه** (بمعنی با) . مانند :

لاتاكل السمك و تشرب اللبن شیر را باماهی نخورید .



مشتقات .

مشتقات هشت قسم است .

۱ ـ **اسم فاعل** : آنست که بر کننده‌ی کاری دلالت کند .

برای بنای اسم فاعل **در** ثلاثی مجرد بر وزن فاعل میآید . **مانند** : **قاتل** .

درصورتیکه حرف‌علّه در وسط آن باشد حرف‌علّه بدل به‌همزه‌میشود مانند : **قال . قائل**. درغیر ثلاثی مجرد از فعل مضارع مشتق میشود بدین ترتیب که حرف مضارعت را حذف کرده وبجای آن **م** مضموم میگذاریم و ماقبل آخررا مکسور مینمائیم .

مانند :

مستخرج . مستخدم .

۲ - **اسم مفعول** : آنست که بر کسی یا چیزی که فعل بر او وارد شده دلالت کند .

اسم مفعول در ثلاثی مجرد بروزن **مفعول** میآید . مانند : **مقتول**

درغیر ثلاثی مجرد از فعل مضارع گرفته شده بدین طریق که حرف مضارعت را میاندازیم و بجای آن **م** مضموم میگذاریم و ماقبل آخر را مفتوح میسازیم .

مانند :

مستخرج .

۳ - **صفت مشبهه** : آنست که توصیف کننده چیزی باشد بطور ثبوت ودوام .

در ثلاثی مجرد قاعده‌ای ندارد وسماعی است و اوزان مشهور آن بدین قرار است :

صعب(دشوار) : **خشن**(سخت) . **صفر**(تهی) . **طاهر** (پاك) .**غیور** (غیرتمند) . **جبان** (ترسو). **شجاع** (دلیر) . **رحیم** (مهربان) . درغیرثلاثی مجرد بروزن اسم فاعل ازصیغه غیرثلاثی مجرد میآید .

مانند :

مبین (آشکار) .

هراسم مفعولیکه دلالت برثبوت ودوام کند صفت مشبهه است .

مانند .

محمود (ستوده) .

٤ - **صیغه‌ی مبالغه** : آنستکه برفزونی صفتی دلالت کند .

درثلاثی مجرد وغیر ثلاثی مجرد قاعده کلی ندارد وسماعی است و هرچیزی که دلالت برفزونی کند صیغه مبالغه است ، اوزان‌مشهورآن‌بدین قراراست.

ضراب (بسیارزننده) . **علامه** (بسیار داننده) . **لوامه** (بسیار ندامت کننده) .

۵ ـ **اسم تفضیل** : آنستکه بر فزونی صفتی بر صفت دیگر دلالت کند .

اسم تفضیل درمذکر بروزن **افعل** ودرمونث بروزن **فعلی** میآید .

مانند :

اصغر . صغری .

اعظم. عظمی .

٦و۷ ـ **اسم زمان . اسم‌مکان** : اسم زمان‌آنست که برهنگام‌وقوع فعل دلالت کند .

اسم مکان‌آنست که برمحل وقوع فعل دلالت کند .

اسم‌زمان‌ومکان درثلاثی مجرد هردوبریك وزن‌میآیند وعبارتست‌از:

مَفْعَلْ . مَفْعِلْ .

مانند :

مسجد . مغرب .

درغیرثلاثی مجرد بروزن اسم مفعول غیرثلاثی مجرد میآید .

مانند :

مجتمع (محل اجتماع) .

۸ ـ **اسم‌آلت** : آنست که‌برابزارکار دلالت کند .

دارای سه‌وزن است :

مِفعل . مِفعال . مفعلة .

*

جوازم .

حروف جازم قبل ازفعل مضارع میآیند وآنرا مجزوم میکنند .

در حالتیکه دارای **نون** باشد یعنی درمثالهای پنجگانه **نون را** بعنوان جزمی حذف میکنیم .

در صورتیکه فعل مضارع در آخرش حرف عله باشد **آن حرف** را بعنوان جزمی حذف میکنیم وحرکت ماقبل را بحال خود میگذاریم .

مانند :

یدعو . لم‌یدع .

یرمی . لم‌یرم .

حروف جازمه چهار است :

۱- **لم** . برای نفی زمان گذشته میآید یعنی مضارع را ماضی‌میکند مانند :

لم‌یکتب . ننوشت .

۲ ـ **لمّا** . برای نفی فعلی میآید که امید وقوع درآن باشد ، یعنی ماضی نقلی درست میکنند .

مانند :

لمایکتب . هنوز ننوشته است .

۳ ـ **ل** . برسر مضارع آمده وامر درست میکنند .

مانند :

لیضرب . باید بزند .

٤ ـ **لا** . برای نهی ازانجام فعل است یعنی امر منفی درست‌میکند.

مانند :

لاتضرب . نزن .

*

مرفوعات .

مرفوعات هشت است استکه عبارتند از :

۱ ـ **فاعل** : آن اسمی استکه بعد از فعل معلوم درآید وفعل ازاو سربزند .

مانند :

قال علی .

اگر فاعلی مونث بود فعل‌هم مونث خواهد بود .

اگر فاعل‌مونث مجازی یا جمع مکسر بود میتوانیم فعل‌را مونث یا مذکر بیاوریم .

درصورتیکه فاعل مثنی یا جمع باشد فعل مطابقه نمی کند .

مانند :

قال رجلان . قال رجال .

۲ ـ **نایب فاعل** : آن اسمی است که بعد از فعل مجهول درآید ودر حقیقت فعل بر آن واقع شده باشد .

مانند :

قتل الخصم .

۳و٤ ـ **مبتدا وخبر** : مبتدا آن اسمی است که در باره‌ی آن خبر داده شود .

خبر آن کلمه‌ییست که درباره‌ی مبتدا گفته‌شده وسخن با آن تمام گردد.

خبر یا مفرد یا جمله یا شبه جمله است .

خبر مفرد یا مشتق است یا جامد :

مشتق مانند : **زید عادل .**

جامد مانند : **زید اسد .**

خبرجمله ، یا اسمیه است یا فعلیه :

اسمیه مانند : **الظلم مرتعوه وخیم** . چراگاه ظلم ناگواراست .

فعلیه مانند : **زید ذهب الی البیت** . زید بسوی خانه رفت .

خبر در صورتی شبه جمله است که در آن موقع **جار و مجرور یا ظرف** باشد .

مانند :

علی فی الدار .

زید عندک .

٥ـ **خبر حروف مشبهه بالفعل** : حروف مشبهه بالفعل قبل از مبتدا وخبر درمیآید ومبتدا را منصوب وخبر را مرفوع میکنند .

مانند :

ان زیداً عالمٌ.

بعد از حروف مشبهه بالفعل **ما** افزوده شده دراینصورت آنرا **مای** کافه نامند وعمل نخواهد کرد یعنی هم معنی ندارد وهم عامل نیست .

مانند :

انما زید عالم .

۶ - **اسم افعال ناقصه** : افعال ناقصه قبل ازمبتدا وخبردرمیآیندو مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب میکنند .

مبتدا را اسم فعل ناقص وخبر را خبر فعل ناقص گویند .

۷ - **اسم افعال مقاربه** : افعال مقاربه قبل ازمبتدا وخبردرآمده مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب میکنند .

مبتدا را اسم فعل مقاربه وخبرراخبرفعل مقاربه نامند .

مانند :

عصا زیدٌ یذهبَ .

۸ - **خبرلای نفی جنس** : لای نفی جنس برسر مبتدا وخبرمیآیدو مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع میکنند ولی شرطی دارد که باید مبتدا نکره باشد .

مانند :

لارجلَ افضلُ منکَ .

*

منصوبات .

منصوبات هشت است که عبارتند از :

۱ - **مفعول به** : اسمی است که فعل برآن واقع شود .

مانند :

ضربت زیدا .

۲ - **مفعول مطلق** : آن مصدری است که ازنوع عامل خودبوده وبرای سه منظور آورده میشود .

الف - برای تاکید . مانند : **ضربت ضربً .**

ب - برای بیان نوع. مانند : **جلست جلوس الامیر .**

ج- برای بیان‌عدد. مانند : **رأیته اربع مرآت.**

۳ ـ **مفعول‌له**:آن مصدری است که فعل بر آن واقع شود .

مانند :

مت اکراماً .

٤ ـ **مفعول‌فیه** : مفعول فیه آن ظرف زمان یا مکانی است که فعل درآن واقع شود .

مانند :

ذهبت یوم‌الجمعه .

جلست امام‌المعلم .

ه ـ **مفعول‌منه** :آن اسمی‌است که‌بعداز،**واومعیه** درآیدو نشان‌دهد که فعل بهمراهی‌آن انجام شده است .

مانند :

سرت‌وزیداً . با زیدگردش کردم .

٦ ـ **حال** : آنست که بیان چگونگی فاعل یا مفعول را بکنند .

مانند :

جاء زیداً راکباً .

رأیت علی باکیاً .

۷ ـ **مستثنی**:آن اسمی است که بعداز، **الّا** یاکلماتیکه شبیه بآن است درآید .

مانند :

جاءالقوم الّا محمد .

۸ ـ **تمیز** : آنست که برای روشن کردن اسم مبهمی درآید .

مانند :

اشتریت مثقالاً زهبا .

*

حالات اسم .

اسم پنج **حالت** داردکه عبارتند از :

۱ ـ **مضاف ومضاف‌الیه** : اضافه یعنی نسبت‌دادن اسمی باسم دیگر.

مانند :

کتاب خلیل .

۲ ـ **تمیز** : اسمی‌است که بعداز اسم یاجمله‌ی مبهمی واقع میشود تا مقصود از آن مبهم را تعیین نماید .

مانند :

اشتریت زراعاً حریراً .

گاهی جمله خود مبهم است واحتیاج بتمیز دارد .

مانند :

انت اقوی منی جسماً .

۳ ـ **منادی** : اسمی است که بعد ازیکی از حروف ندا واقع‌شود .

معروفترین حرف‌ندا، **یا** است ، اگر دراول منادی حرف **ال** باشد برحرف ندا یعنی بعدازآن، **ایها** اضافه میشود .

مانند :

یا ایهاالناس .

حروف ندا شش است :

اَ . ای (ندابه‌نزدیک) . **اَیا . هَیا** (ندا به‌دور) . **یا . وا**(یا، برای دورونزدیک . وا ، برای دریغ) .

٤ ـ **حال** : اسمی‌است که دلالت‌کند برحالت فاعل یامفعول هنگام وقوع فعل .

مانند :

تکلمت‌واقفاً .

۵ ـ مستثنی : اسمی‌است که بعد ازیکی ازحروف استثناء واقع‌شود وازحکمی استثناء شود .

مانند :

خرج‌الطلاب الا فوداً .

حروف استثناء عبارتند از :

اِلّا . حاشا . عَدا . خَلا . سِوی . غیر .



توابع

توابع آن کلماتیست که با متبوع خود ازلحاظ اعراب مطابقه‌میکنند.

توابع پنج نوع است :

۱ ـ **صفت** : آنست که برای بیان وروشن کردن موصوف میآید .

مانند :

جاءالرجل العالم .

۲ ـ **عطف** : آنست که بوسیله حروف عاطفه مابعد را بماقبل ارتباط دهد .

مانند :

جاء علی وخالد .

حروف عطف چنین است :

وَ . **ثمّ** (سپس) . **ف** (پس) . **اوْ** (یا) . **بَل** (بلکه) .

۳ ـ **تاکید**: آنست که برای رفع اشتباه درآید .

مانند :

جاءالسلطان نفسه .

تاکید بردوقسم است : **لفظی . معنوی .**

اول ـ تاکید لفظی آنست که لفظ تکرار شود .

مانند :

انت صادق صادق .

دوم ـ تاکید معنوی آنست که یکی از اسماء زیررا دارا باشد .

آن کلمات عبارتند از :

نفس (خودشخص) . **عین** (خود) . **کل** (همه) . **جمیع** (همه) . **عامه** (همه) . **کِلا** (هردو ـ مذکر) . **کِلتا** (هردو ـ مؤنث) .

٤ ـ **بدل** : تابعی‌است که یا عین متبوع خود باشد یا جزئی از آن و ویا از چیزهائی مربوط بآن .
دراینصورت سه‌نوع است .
اول ـ **بدل‌مطابق** . بدل اگرعین متبوع‌خودباشد بدل‌مطابق‌است.
مانند :
واضع النحو الامام علی .
دوم ـ **بدل جزء از کل** . بدل اگر جزئی ازمتبوع خود باشد بدل جزء ازکل نامیده میشود .
مانند :
قرائت الکتاب نصفه .
سوم ـ **بدل اشتمال** . بدل اگر از چیزهائی مربوط بمتبوع خود باشد بدل اشتمال است .
مانند :
اعجبنی یوسف ثوبه .
٥ ـ **عطف بیان** : تابعی‌است که مقصود متبوع خود را بیان‌نماید .
از قبیل اسمائیکه بعد از اسم اشاره واقع میشوند .
مانند :
اعرف هذه المعلم .



مبحث حرف

حروف را از نظر معنی وتأثیردر کلمات بچندین‌نوع تقسیم کرده‌اند .
انواع مهم حروف عبارتند از:
۱ ـ حروف نافیه
بودن چیزی را مثبت ونبودن چیزی را منفی گویند .
حروف نافیه شش است :
ما . لا . ان (هرسه‌بمعنی‌نه) که تنها برسر ماضی ومضارع میآید .

لَن (هرگز نه) . **لَمّا** (نه) . **لَم** (هنوز نه) که تنها برسر فعل مضارع درمیآید .

۲ ـ حروف مشبهه بالفعل .

متبدا را منصوب وخبر را مرفوع میسازند .

عبارتند از :

اِنَّ(همانا) .**اَنَّ** (اینکه) **کَاَنَّ** (مانند) **لیت** (ای‌کاش) **لکن**(ولی) . **لعل** (شاید) .

۳ ـ حروف جر یا جارّه.

برسر اسم میآیند وآنرا مجرور میکنند .

عبارتند از :

باء وتاء وواو وکاف ولام ومنذ (از)، مُذ و خَلا .

رُب (ای‌بسا) **حاشا** (جز) **مِن** (از) **الی** (بسوی) **فی** (در) **ان علی** (بر) **حتی** (تا) **عدا** (جز) .

٤ ـ حروف عله .

عبارتند از :

حرف عله سه بودای طلبه **واو و یاء و الف** منقلبه .

٥ ـ حروف جازم .

برسر مضارع میآیند وآنرا مجزوم میسازند .

عبارتند از :

لا (نه) . **لم** (نه) . **ل** (باید) . **لَما** (هنوزنه) .

٦ ـ حروف ناصبه .

برسرمضارع میآیند وآنرا منصوب میسازند .

عبارتند از :

اَن (که) . **لَن** (هرگز نه) . **اِذن** (دراینصورت) .**کَی** (تااینکه) .

۷ ـ حروف شرط .

شرط را میرساند .

عبارتند از :

ان (اگر) . اِذما (اگر) . **لو** (اگر) . **امّا** (اما) .

۸ - حروف عطف .

کلمه‌یی‌را بکلمه‌ی‌دیگر یا جمله‌یی را بجمله‌ی دیگر ربط میدهند .

عبارتند از :

و . **ثم** (سپس). **ف** (پس) . **او** (یا) . **بل** (بلکه) . **ام** (یا)**.اِمّا** (یا) . **لکن** (ولی) .

جدول حروف

حروف استفهام	حروف ندا	حروف عطف
أ = آیا	ا = ای	و = و
هل = آیا	ای = ای	ثم = سپس
حروف تنبیه	ایا = ای	ف = پس
اَلا = هان	هیا = ای	اوْ = یا
اَما = هان	یا = ای	بل = بلکه
حروف استثناء	**حروف جواب**	اَم = یا
اِلّا = مگر	ای = بلی = آری	اِمّا = یا
حاشا = جز	بلی[1] = بلی = آری	لکن = ولی
حروف قسم	نِعم = بلی = آری	**حروف تحقیق**
و = سوگند به	**حروف تحضیض**	قد = بتحقیق . گاهی
	لولا = چرا نه . اگر نه	حروف ابتدا و تاکید
	لوما = چرا نه . اگر نه	لَ = هر آینه



جملات .

جمله بردوقسم است :

انشائیه . خبریه .

۱ـ جمله‌ی انشائیه جمله‌یست که کسی از دیگری چیزی طلب کند.
مانند :
آن کتاب را بمن بده .
۲ـ جمله‌ی خبریه جمله‌یست که کسی از چیزی خبر دهد .
مانند :
علی آمد .
جمله‌ی خبریه بر دو قسم است : فعلیه . اسمیه .
اول ـ جمله فعلیه جمله‌یست که با فعل شروع شود .
مانند :
جاء علی .
دوم ـ جمله اسمیه جمله یست که با اسم شروع شود .
مانند :
الله اکبر .

IV

در بارهٔ انشاء



در این بخش در بارهٔ مطالب اساسی زیر گفتگو میشود .

۱ ــ **فن انشاء** .

۲ ــ **صفات طبیعی نویسنده** .

۳ ــ **کار نویسنده** .

۴ ــ **سبکهای ادبی** .



فن انشاء

قبل از فراگرفتن هرعلم باید سه‌موضوع اصلی مربوط بآن علم‌را در نظر گرفت .

۱ ـ تعریف آن علم برای تمیزآن از سایر علوم .

۲ ـ موضوع آن علم برای دریافتن پایه‌ها وبنیان آن .

۳ ـ فایده‌آن‌علم برای‌درک‌میزان تأثیرآن درزندگی خودودانستن اینکه‌آن علم بچه‌کار میآید .

تعریف انشاء .

انشاء در لغت دارای معانی بسیاری است که چند نمونه ازآن ذیلا میآید .

۱ ــ **وضع کردن** .

۲ ــ **قراردادن** .

۳ ـ **بارور شدن** .

٤ ـ **برافراشتن** .

٥ ـ **آغاز وایجاد کردن** .

ومعنی اصلی ومتداول ومورد نظر همان پنجمی است .

پس در تعریف انشاء میتوانیم بگوئیم که :

انشاء عبارتست از آغاز کردن وایجاد معانی، بوسیله‌ی کلمات وعبارات متناسب .

معادل اروپائی لفظ **انشاء**، کلمه‌ی Composition است .

بدین ترتیب به نویسنده یامؤلف یامصنف کتاب لفظ Composer اطلاق میشود .

معادل فارسی **انشاء** لفظ **دبیری** است .

دبیری است از پیشه‌ها ارجمند
وزاو مرد افکنده گردد بلند



دبیری بیاموز فرزند را
که هستی بود خویش وپیوند را

عده‌یی کلمه‌ی **دبیر** را بکسی اطلاق میکنند که منظور دیگران را بنویسد وعقاید واحساسات وعواطف خودرا در آن دخالت ندهد، مانند منشیان دربارهای سلاطین گذشته و نامه نویسان فعلی .

باتوجه بمعنای اصلی انشاء، تفاوت آن با نامه‌نویسی و نوشتن منظور دیگران آشکار میشود .

آنچه مسلم است اینستکه نوشتن منظور وگفتار دیگران انشاء نام ندارد بلکه **کتابت** است وتفاوت بین این‌دو امر درتمام زبانهای زنده‌دنیا مشهود است .

چنانکه در زبان انگلیسی واژه Write را بمعنی مطلق نوشتن و Composition را بمعنی انشاء بکار میبرند وبکسی که منظور دیگرانرا مینویسد ویا گفتاراشخاص‌را ثبت‌میکند وبطورکلی ازخودش‌چیزی‌نمینویسد Writer میگویند

در زبان فرانسه بجای واژه Write واژه Ecrire را بکار میبرند و معادل کلمه‌ی انشاء درزبان فرانسه همان واژه Composition است .

درزبان عربی واژه **کتابت** را بمعنی نوشتن مطلق و واژه **انشاء** را بمعنی ایجاد وشروع معانی وکلمات بکارمیبرند .

عده‌یی بغلط نگارش را معادل **انشاء** گرفته‌اند ، در صورتیکه این اشتباه بزرگی‌است زیرا نگارش بمعنی **نقش کردن** است ودرنقاشی بیشتر بکار میآید تا در ایجاد معانی و عبارات .

درزبان فارسی بجای کلمه‌ی **انشاء** ومعادل آن **دبیری** ، میتوانیم کلمه **نویسندگی** را بکاربریم زیرا معنی عام ومتداولی را داراست .

با توجه بنکات بالا میتوانیم تعریف بهتر وجامعتری برای انشاء بیاوریم ودراینصورت درتعریف انشاء لازم است چندنکته زیررعایت‌شود.

۱ - ترکیب و تنظیم کلمات .

۲ - بیان احساس وعواطف شخصی .

۳ - ایجاد معانی .

بنابراین تعریفی‌را که من‌برای انشاء وضع میکنم چنین است .

انشاء عبارتست از بیان‌احساسات وعواطف شخصی وایجاد معانی بوسیله‌ی کلمات متناسب .

موضوع انشاء .

موضوع‌هرعلمی‌عبارتست‌از آن‌رشته‌مطالبی که‌آن‌علم درباره‌ی‌صفات ذاتی ومشخصات آنها بحث میکنند .

چنانکه موضوع **منطق** ، معلومات تصوریه (معرف) ومعلومات تصدیقه (حجت) است .

وموضوع **حساب** عدد است .

ونیز موضوع **انشاء** کلمات و عبارات متناسب ویا بطورکلی **سخن** است، بدین‌معنی که‌انشاء ازصفات ذاتی ومشخصات سخن وچگونگی‌خاصیت آن درتجسم معانی بحث میکند .

بعقیده‌ی بسیاری از دانشمندان ، اختلاف علوم مربوط بموضوعهای آنها است .

فایده‌ی انشاء .

فایده‌ی هرعلم بستگی بمیزان تأثیر آن علم در پیشرفت و تکامل زندگی بشری وهدایت بسوی خوبیها و برتریها دارد .

چنانکه فایده‌ی **روانشناسی** خویشتن شناسی وزدودن زشتیها و ناراحتیها از روان است وفایده‌ی **منطق** جداساختن اندیشه‌ی درست از نادرست است و فایده‌ی حساب نظم امور زندگی ومحاسباتی است .

ونیز فایده **انشاء** در تفهیم وتفهم وانتشار افکاروعقاید واحساسات و عواطف است ، زیرا چنانکه میدانیم زندگی تاریخی بشر از آن زمانی آغاز میگردد که خط اختراع گردید وبدانوسیله بشر توانست آنچه را که براو گذشته بود برسنگها وسپس برپوستها وبعد برکاغذ بنویسد ویانقش کند.

دانشهای گذشته پایه وبنیان دانشهای امروزی را تشکیل میدهند و این نوشتن افکارواحساسات وعقاید بود که کلید دانش گذشته بشری رابدست ما داد وما نیز بهمین وسیله بدست آیندگان میدهیم .



صفات طبیعی نویسنده

یك نویسنده علاوه برمطالعات فراوان درعلوم مختلف ودارابودن ذوق واستعدادکافی وحساسیت بسیار ، لازم است ازچند صفت طبیعی دیگر نیز بهره‌مند باشد .

این صفات لازمه‌ی وجود یك نویسنده است ، زیرا بدون دارابودن آنها آثار زیبنده وباارزشی ایجاد نخواهدنمود ، یعنی قادرنخواهدبود که مخترع وابداع کننده باشد ودرشمار هنرمندان قرار گیرد

این صفات عبارتند از :

حافظه . تخیل . دقت . استدلال



حافظه

حافظه یکی ازمبانی شخصیت هرفرداست ونیروی نگاهداری تأثرات گذشته ویادآورنده‌ی آن تأثرات است .

انسان اگر دارای حافظه نباشد خود را نخواهدشناخت‌وتازمانیکه بشر خویشتن را نشناسد فاقد شخصیت خواهد بود.

چون حیوانات دارای این نیرو نیستند، یعنی‌قدرت یادآوری تأثرات گذشته را ندارند بی‌شخصیت هستند.

حافظه در اشخاص دارای درجات متفاوت‌است، بدین‌معنی که‌حافظه چشم یك نقاش بیش از حـافظه چشم یك موسیقیدان‌است وبعکس حافظه گوش یك موسیقدان بمراتب بیش ازحافظه گوش یك نقاش است.

حافظه چهارمرحله اساسی دارد:

حفظ. تذکر. بازشناسی. جایگزینی.

۱ ـ حفظ عملی است ذهنی که در نتیجه آن خاطرات گـذشته بـاز میگردند.

باید بدانیم که حافظه بدون ادراك حسی‌ممکن نیست، دراینصورت ابتدا مطلبی را بکمك یکی از حواس درك میکنیم، این‌مرحله‌**فراگیری** است، سپس آن مطلب را بخاطر میسپارم که مرحله **حفظ** یا **بیاد سپردن** است ونتیجه‌آن بازگشت خاطرات گذشته است.

۲ـ تذکر عبارت از بیاد آوردن خاطرات گذشته است

گاهی اتفاق میافتد که بنا برعللی از مطلبی که فراگرفته‌ایم غفلت مینمائیم ولی زمانی یکباره بسبب ضرورت‌آن مطلب را بیادمیآوریم، این مرحله تذکر یا **یادآوری** است.

۳ ـ بازشناسی‌دریافتن این مطلب است که موضوع بیادآمده جدید نیست بلکه مربوط بادراك گذشته است.

بازشناسی سه‌قسم است:

حسی و عملی.

الف. بازشناسی حسی مانند:

دریافتن اینکه‌آن‌آهنك را شنیده‌ایم یاآن منظره را دیده‌ایم.

ب: بازشناسی عملی مانند:

دانائی براستعمال انواع وسایل زندگی.

٤ ـ جایگزینی‌دانستن خاطره گـذشته وموقعیت زمـانی ومکانی آن خاطره است. مثلا دانستن اینکه فلان شخص را چه‌زمانی وکجا مـلاقات

کرده‌ایم ، ویـا اینکه بدانیم درفلان زمان بـه بیماری آبله مبتلا شده‌ایم ،
جایگزینی است .

حافظه کسی نیرومند است که این مرحله را بیادآورد

قوانین حافظه .

قوانین نیرومندی حافظه عبارتند از :

تکرار . دقت . شدت‌تأثیر .

۱ ـ منظور از **تکرار** بررسی یك مطلب است بدفعات ، با مراعات فاصله‌ی زمانی .

مانند اینکه یك کتاب را چندبار مطالعه نمائیم .

۲ ـ **دقت** عبارتست از توجه ذهن بچیزی وغفلت‌موقتی از چیزهای دیگـر .

موضوعاتی که‌دقت مارا جلب کند ازیاد ما نخواهد رفت .

۳ ـ **شدت‌تأثیر** عبارت ازاثر شدید یك موضوع است درذهن .

مانند : شکستی که درزندگی نصیبمان میگردد ویا پیروزی بزرگی که بدان نایل میشویم .

خواص حافظه .

حافظه دارای خواص زیر است .

سهولت . استحکام . چابکی . دقت.

۱ ـ منظورازسهولت ، نیروی حافظه است برای‌پذیرش‌موضوعها.

۲ ـ **استحکام** عبارت از قدرت حافظه است درنگاهداری قضایای پذیرفته شده .

۳ ـ **چابکی** عبارتست ازآمادگی حافظه درباز نمودن یادگار ها وقضایای بررسی‌شده .

٤ ـ **دقت** عبارت ازنیروی حافظه است درایجاد یادگارها در روح بطوردقیق وصحیح .

بیماری حافظه .

فراموشی بیماری حافظه است

دراینکه فراموشی بیماری حافظه است یا ازخواص آن، اختلافی بین روانشناسان موجود است.

عده‌یی فراموشی را از خواص حافظه میدانند واینطور بیان مینمایند که حافظه برای اینکه یکدسته‌ازقضایای یادگاری گذشته را روشنتر ایجاد نماید یکدسته‌دیگر را فراموش میکند واگر دسته اول را فراموش ننماید ایجاد دسته دوم مشکل خواهدگردید.

فراموشی گاهی **ارادی** وزمانی **غیرارادی** است.

درفراموشی‌ارادی شخص ازروی اراده میخواهد قضیه‌یی‌را فراموش کند، این میل بیشتر در موضوعهای نامطبوع وناگوار زیاد است.

فروید عقیده دارد که شخص قضایای نامطبوع را زودتر فراموش میکند.

فراموشی غیرارادی برسه قسم است.

موقتی. تدریجی. کلی.

۱ - فراموشی‌موقتی دارای مدت کوتاهی است.

گاهی اتفاق میافتدکه شخصی مطلب یا نامی را فراموش میکند ولی پس از مدت کمی دوباره بیاد میآورد، **این فراموشی‌موقتی است**

۲ - بطورکلی استحکام ارتباط میان دوقضیه که همان حفظ باشد، بمرورزمان کمتر میشود ومطلبی اندك‌اندك فراموش میشود این **فراموشی تدریجی** است.

۳ - فراموشی ممکن‌است‌اندکی عمیقتر باشد، یعنی یك قضیه بهیچوجه در ذهن ظاهر نگردد، این **فراموشی کلی** است.

فیزیولوژی حافظه.

هنگام یادگیری ویادآوری قضایا، جریان خون‌درمغز بیشتر میشود یعنی انرژی بیشتری بمصرف میرسد، ترمیم این انرژی از دست رفته با مواد غذائی میسراست

عواملی مانند خستگی و گرسنگی که مانع ترمیم این انرژی ازدست رفته میشود موجب ضعف حافظه میگردد

حافظه‌ی نویسنده .

حافظه‌ی نویسنده اولا باید دارای خاصیت **سهولت** باشد، یعنی موضوعها وقضایا را بآسانی بپذیرد .

ثانیاً حافظه‌ی نویسنده باید دارای خاصیت **استحکام** باشد ، یعنی قضایای پذیرفته شده را بآسانی از کف ندهد بلکه بخوبی نگاهداری نماید.

ثالثاً حافظه‌ی نویسنده باید دارای **چابکی** باشد ، یعنی برای باز نمودن قضایای بررسی شده آمادگی داشته باشد .

رابعاً حافظه‌ی نویسنده باید **دقیق** باشد ، یعنی یادگارها وقضایا را بطور دقیق وصحیح درروح ایجاد نماید .

نویسنده برای تقویت حافظه‌ی خویش باید قوانین حافظه‌را کاملا مراعات نماید وقوانین مزبوررا برای حصول نتیجه منظور بکاربندد .



تخیل

تخیل نیز ازمبانی شخصیت هرفرد است وعبارت ازنیروییست که در پرتو آن ذهن خاطرات گذشته را زنده مینماید .

تخیل مایه‌ی زندگی است ، هرکس درون مغز خویش آرزوها وخواستهای بیشماری دارد که شاید اگر عمر نوح پیامبر بدو ارزانی‌شود باز برای رسیدن بآن خواستها کافی نباشد وازطرف دیگر بشر بامیدزنده است ، این کوششها ، این فداکاریها ، این خدمات ذیقیمت بعالم بشریت ، همگی سرچشمه‌ی اصلیش حس برتری‌جوئی اخلاقی بشر است . ولی اینها بشر را قانع نمیسازد وچون خود را درمقابل جهان خارج ناتوانتر ازآن می‌بیند که سراسرجهان‌را عرصه‌ی تاخت‌وتاز قراردهد، بدنیای درونی خود پناه میبرد ودرآن جهان‌میتازد وپیش میرود ، چون فرمانروای مطلق‌آن

جهان کسی جز او نیست خودرا آزادمی بیند واین آزادی بدو نیرو میبخشد و دنیائی میسازد که بهشت موعود خواهد بود ، رنجها را فراموش میکند ، خوشیها را بیاد میآورد ، جز لذت وموفقیت وخوشی هیچ چیز دیگری را بآن جهان راه نمیدهد ، در نتیجه مست باده‌ی عشق میگردد، عشق بزندگی ، امید بآینده، کوشش در راه رسیدن بهدف ، بدینترتیب از جهان درونی بدنیای خارج روی میآورد وبا ایمان محکم وروح قوی برای نیل بآرمان وآرزوی خود که طرح آنرا درجهان درونی خود ریخته است کوشش میکند واین تلاش ثمربخش، هم برای خود او وهم برای اجتماع او پرفایده است زیرا او چشم بنقطه‌یی دارد که نیروی درونی او بنام **تخیل** او را متوجه ساخته وآن نقطه آمال وآرزوهای اوست .

نویسنده باید دارای نیروی تخیل غنی باشد وبا شناوری در جهان درونی ، دنیای هستی را غرق درزیبائی وصفا کند .

همچنانکه این قطعه شاعرانه لامارتین تجربیات ما را نسبت بعالم هستی دگرگون میسازد وبا نیروی تخیل خویش حتی سنگهای بیجانرا روح میبخشد ومارا بدنیائی میبرد که همه چیز آن زیباست .

« از اینقرار، ماکه در میان این ظلمت جاودانی بی‌آنکه قدمی باز پس گذاریم پیوسته بسوی سواحل تازه‌یی درحرکتیم آیا هرگز نخواهیم توانست در روی این اقیانوس بیکران زمان حتی یکروز لنگر اندازیم وتوقف کنیم ؟

ای دریاچه ؟ هنوز سال گردش خودرا بپایان نرسانیده‌است واکنون مرا بنگر که آمده‌ام تا بتنهائی درنزدیکی امواج عزیزی که اوآرزوی بازدید آنها را بدنیای دیگر برد ، برروی تخته‌سنگی که بارها برروی‌آن نشسته‌اش دیده‌یی جای گیرم .

آنروز نیز توهمینگونه درزیر تخته سنگهای عظیم میخروشیدی ، آنزمان نیز بهمینسان‌امواج خودرا بر سینه‌ی‌آنان میسائیدی ،آنوقت نیز چون امروز موجهای کف آلوده‌ی خویش را بر پاهای نازنین او نثار می کردی !

بیاد داری ، یك شب من واو بآرامی درروی‌آبهای تو پارومیزدیم

درزیر آسمان ودرروی آب هیچ‌صدائی بجز زمزمه‌ی پاروی قایق رانان که امواج دلپذیرت را برهم میزد شنیده نمیشد .

ناگهان انعکاس آهنگی که از نزدیك ساحل برمیخاست امواج ترا بسوی خویش متوجه ساخت و آوائی که‌نزد من بسی عزیز است چنین گفت:

ای زمان ! از گردش بایست ، وای ساعات وصال از گذشت بمانید، بگذارید لختی چند بآسودگی لذات شیرین ترین روزهای عمر خویش را بچشم !

بیچارگانی که پیوسته آرزوی مرگ میبرند فراوانند ، بروید وبر آنان بگذرید وایام‌محنتشانرا زودتر بپایان رسانید ، بروید ودمی نیك‌بختانرا فراموش کنید .

ولی افسوس که بیهوده از عمر فرصت میطلبم ، زیرا دورزمان از دست من فرار میکند و میگریزد . به‌شب‌میگویم : اندکی آهسته تر بگذر وسپیده ی بامدادی برای محو آن سر از پشت افق بدر میکند .

پس بیائیدیکدیگر را دوست بداریم وشادمان باشیم ، زیرا نه‌برای دریای زمان کناره‌ییست و نه برای انسان مغروق پناهگاهی ؛ همه چیز میگذرد وما را بسرعت بسمت وادی عدم میکشانند . ای روزگار حسود ! آیا ممکن است که دقایق مستی وخرمی که درآنها فرشته عشق بکام ما باده ی سعادت فرو میریزد ، باهمان آرامش روزهای تیره بختی از چنگ ما بگریزند ؟

آیا هرگز نخواهیم توانست ازاین ایام پرسعادت لااقل اثری در نزد خود نگاهداریم ؟

آیا این روزگار خوشی برای همیشه ناپدید میگردد واین دوران شادمانی برای ابد نابود میشود ؟

آیا این زمانه‌یی که روزی اینهمه را بماداد وروزی نیز بازپس گرفت دیگر باره آنها را بما اعطا نخواهد کرد .

ای ابدیت ! ای نیستی ! ای گذشته ! ای گردابهای بی‌پایان !

بااین روزهای پیاپی که درکام خود فرو میبرید چه میکنید ؟

آخرسخن بگوئید !آیا این لذات‌بیمانند راکه بدین بیرحمی ازبرما میربائید روزی بما پس خواهید داد؟

ای دریاچه ! ای صخره‌های خاموش! ای‌غارها ! ای جنگلهای‌تاریك که روزگار باشما سرمهر دارد وپس از گذشتن ایام پیری دیگر بـاره شمارا جوانی میبخشد ! ای طبیعت زیبا ! ازاین شب لااقل یادگاری دردل نگاهدارید .

ای دریاچه ! بگذار که درآرامش ودرخشم تو ، درتپه‌های خندان سواحل تو ودرمیان شاخ وبرگ کاجهای سیاه تو ، ودردل تخته سنگهای درهمی که برروی امواج خروشانت سایه افکنده‌اند این خاطره‌ی محبوب باقی ماند .

بگذارکه دردل نسیم فرح بخشی که میلرزد ومیگذرد ، در میـان زمزمه‌ی‌امواج لاجوردین‌تو که بساحل برمیخورد و باز میگردد ، درنور سیمین ماه که سطح ترا نقره گون میکند، این یادگار زیبا جـای داشته باشد .

بگذار تانا له‌ی‌باد، زمزمه‌ی‌نی ، عطر دلاویز هوای تو ، وهرآنچه که میتوان شنید ودید وبوئید ، بگویند : **آن دو همدیگر را دوست داشتند !»**

این نغمه‌ی روح‌پرورلامارتین که درپناه نیروی تخیل ، طبیعت بیجان را جان بخشیده ودنیائی از زیبائی بوجودآورده است ، میتواند نمونه‌ی خوبی باشد .

تخیل بردو قسم است :

حضوری . اختراعی

۱ـ تخیل حضوری با حافظه چندان‌تفاوتی ندارد، اگر تخیل‌مربوط بخاطرات گذشته باشد حافظه نام دارد .

بیاد میآوریم بهار گذشته راکه هم‌گام با محبوب خویش بکوه و صحرا پناه بردیم و دور ازنظر دیگران و همهمه‌ی مردمان ، درکنار هم خوش بودیم .

اگرزمان رااز یاد بریم وپنداریم‌که هم اکنون درکنار اوهستیم‌و درکنار خود جایش داده‌ایم ، چنین تخیلی را **حضوری** نامند .

۲ـ تخیل اختراعی پایه و بنای افکار و شاهکارهای بزرگ هنری و علمی است ، منشاء اختراعات و آثار گرانبهائی چون شاهنامه ، بینوایان ، رومئو ژولیت وغیره همان تخیل اختراعی نیرومند ایجاد کنندگان آنهاست

تخیل اختراعی دو کار انجام میدهند :

تفصیل . ترکیب .

هنگام **تفصیل** اجزاء راانتخاب میکنند وسپس این اجزاء را **ترکیب** میکنند و شکل نوظهوری میسازد .

تخیل اختـراعی دارای شرایطی است که بدون درنظر داشتن آن شرایط امکان پذیر نیست .

شرایط تخیل اختراعی عبارتند از :

۱ـ عناصر اولیه .

۲ـ قدرت تخیل وترکیب عناصر

۳ـ قصدوغرض از تخیل .

ازاین نظر است که تخیل دوفرد همانند هم نیست زیرا شرایط تخیل درهریك ازافراد تفاوتهائی دارد .



دقت

دقت توجه ذهن است بچیزی وغفلت موقتی ازچیزهای دیگر

دقت اگرادامه یابد **مراقبت** است واگر بیشتر ادامه پیدا کند **تعمق** نامیده میشود .

دکتر ارانی میگوید :

«حالت مخصوص روح بـا احساسات مخصوص برای درك واضح و آشکار تأثیرات خارجی را توجه روح نامند .

یعنی روح ازتمام دنیای وسیع خارج، فقط یك قسمت محدود ومعین کوچك را میتواند باکمال وضوح وروشنی درك کند

برای وضوح مطلب میتوانیم توجه روح را بامیدان مرئی بوسیله چشم مقایسه نمائیم، در اینجا نیز مانند چشم، یك میدان و سیع برای روح موجود است، ولی روح فقط یك نقطه را آشکار میبیند وبقیه که نیز قابل رویت دقیق است، بحال غیر واضح دراطراف آن باقی میماند.

میدان ونقطه معین توجه‌را میدان ونقطه رویت باطنی نیزمینامند»

گاهی منشأ دقت جلب نفع ودفع ضـرر است، دراینصورت آن را **دقت ارادی** گویند،وزمانی منشأ آن عوامل خارجی است که آنرا **دقت غیر ارادی** نامند.

هرگاه بوقایع خارجی توجه نمائیم دقت‌ما **دقت‌حسی** است، واگر درپیرامون اندیشه وعقیده خویش دربارهٔ موضوع علمی دقت نمائیم‌دقت ما **دقت‌فکری** است.

دقت دارای دوحد **عالی** و**پست** است.

درحد**عالی** ذهن متوجه بیك امر است، ایکن درحد**پست** ذهن پریشان و در یك لحظه بموضوعهای گوناگونی متوجه است.

خواص دقت

دقت دارای چهار خاصیت مهم است که عبارتند از:

۱ـ **تازگی** وبعبارت دیگر کشش تجدد، یعنی هرچیز تازه دقت‌را بیشتر بخود جلب‌مینماید وقضایای کهنه را بکنارمیزند.

۲ـ **جستجو** وآن‌اینست که دقت دراطراف هرقضیه آنقـدرجستجو مینماید تا رابطهٔ آنرا باروح درك کند، پس ازدرك‌این‌رابطه تااندازه‌یی ازجالب بودن‌آن قضیه‌کاسته میشود.

۳ـ **تغیر و تحرك** وآن اینست که دقت نسبت به‌یك‌قضیه همواره‌ثابت نیست، بلکه ازیك نقطه به‌نقطهٔ دیگرجلب‌میگردد.

٤ ـ **پایداری هنگام هشیاری**، یعنی تازمانیکه روح هشیاراست مرتباً متوجه یك نقطه‌است.

مثلا هنگامیکه درمجلس انسی بخوانندهٔ آواز توجه نداریم، بازدر فکرخود آن قضیه را موردتوجه قرارمیدهیم.

هنگامیکه بچیزی دقیق میشویم نکاتی درآن مشاهده مینمائیم که

با دیدن سطحی آن چیز درك نمینمودیم .

دقت نویسنده

نویسنده باید دقیق وهشیار باشد ، با توجه بموضوعهـای مختلف نقاط تاریك وروشن آنها را درك نمایـد .

پدیدههای طبیعی واجتماعی را همگان میبینند ، لیکن نویسنده بادقت وتوجه کافی خویش نکاتی در آنها مشاهده میکند که دیگران قادر بدرك آنها نیستند و آن نکات را همراه بازیبائی واندیشههای انتقادی خویش درمیان مردم گسترش میدهد وباجتماع خویش سود میرساند .

بقول **حجازی** :

یکی دنیارا میگردد وتوشهیی نمیگیرد ، دیگری از گردش کوی و برزن یکدنیا گفتنی میآورد ، چه آن یکی ندیده ونفهمیده گذشته ، واین برای دیدن وفهمیدن نگاه کرده وشنیده است»



استدلال

استدلال عبارت است از کوشش برای رسیدن بحکم مجهول بوسیله ترکیب چندحکم معلوم از روی اسلوب معین .

بعبارت دیگر استدلال عبارتست از پی بردن بآنچه که نمیدانیم بوسیله آنچه که میدانیم .

استدلال آخرین ومهمترین عمل ذکاء است .

زیرا انسان بوسیله چندحکم معلوم یك حکم مجهول را کشف مینماید ویا اینکه صحت مجهول کشف شده را ثابت مینماید و بدینوسیله انسان قضایا را پیش بینی مینماید وپیش بینی درست ، آخرین نیروی روح است .

دکتر ارانی میگوید :

«استدلال آخرین حد عمل ذکاء است ، بدین معنی که روح عوامل خارجی را بشکل **تأثرات** دریافت میکنند ، عوامل داخلی دروی **تجسمات** تولید مینماید ، حالات **شعور ، توجه ، حافظه ، تکرار** بتأثیر عوامل خارجی وداخلی مزبور وضع وترتیب مخصوصی میدهد ، یعنی روح بجهت دریافت عوامل ، حالت خاصی اختیار میکند ، پس از تأثیر عوامل مزبـور ، روح

تصرفاتی میکند صور مشکله محیط رادرك میکند .

مابین فکر وصور مزبور **ارتباط** بوجود میآورد ، صور را از هم **تشخیص** ومفهوم آنهارا تعمیم میدهد ، ازمفهومات برای وی **سلسله افکار** تشکیل میشود .

از تعیین رابطه مابین اجزاء سلسله افکار **حکم** و **قضاوت** میکندو بدین ترتیب جمله درست میشود ، حال اگر چند جمله وحکم را با **اسلوب** منظم با هم ترکیب نموده و ازآنها نتیجه بگیریم ویا اینکه نتیجه را که قبلا بدست آورده ایم نشان دهیم وثابت کنیم، این امررا **استدلال** مینامند»

استدلال برسه گونه است :

تمثیل ـ استقراء ـ قیاس .

۱ـ تمثیل یا مثال عبارتست از پی بردن ازحال یك جزئی بحال جزئی دیگر بنا برمعنی مشترکی که میان آنها است .

تمثیل بردو گونه است .

الف ـ **تمثیل قطعی** آنستکه دوجزئی کاملا باهم شبیه باشند .

ب ـ **تمثیل غیرقطعی** آنستکه وجه تشابه دوجزئی کاملا شناخته نشده باشد .

۲ـ استقراء یا تتبع و کنجکاوی، عبارتست از پی بردن برحال کلی بسبب مطالعه در جزئیات .

استقراء بردو گونه است :

الف ـ **استقراء تام** یا کنجکاوی کامل آنستکه پس از بررسی در اطراف یکایك جزئیات بقانون کلی برسیم .

مانند :

آهن ومن وآب واکسیژن دراثر حرارت منبسط میشوند پس **حرارت ماده را منبسط میکند** . که دراینجا به نتیجه کلی که **قانون انبساط ماده** است رسیده ایم .

ب ـ **استقراء ناقص** آنستکه پس از چند بررسی حکمی پیدا نمائیم .

بعبارت‌دیگر تمام‌افراد یك کلی مورد بررسی واقع نشده باشندولی حکم کلی داده شود .

۳ـ**قیاس** بر تمثیل واستقراء برتری دارد زیرا بیشتر مورد اعتماد واستفاده میباشد.

قیاس عبارتست ازفراهم‌کردن چند قضیه مقبول برای استنتاج قضیه دیگر .

قضایائی که قبول شده **مقدمه** وقضیه‌استنتاج شده را **نتیجه** گویند.

قیاس بردوقسم است .

الف ـ **قیاس استثنائی** آنست که‌نتیجه‌ی آن درمتن یامقدمه‌قیاس‌ذکر شده باشد .

مانند :

مرد اگر دانشمند باشد بزرك وگرامی‌خواهد بود .

این مرد دانشمند است پس بزرك وگرامی خواهد بود .

ب ـ **قیاس اقترانی** آنست که نتیجه یا نقیض‌آن در متن قیاس نیست بلکه اجزاء نتیجه‌آن درقیاس موجود است .

مانند :

هر مخلوقی فنا پذیراست

انسان مخلوق است

} انسان‌فناپذیر است .

*

کار نویسنده

گفتیم‌نویسنده باایجاد معانی بوسیله‌ی‌کلمات بیان احساسات میکند.

محیط اجتماعی ، افکار و احساسات، **کار نویسنده** را معین میکند ، خارج از محیط واجتماع نیروی ایجادکننده نویسند ازبین میرود و او را بیروح میسازد .

همیشه واقعیت بر هنرحکمرانی میکند وخارج از واقعیت هیچ‌هنری

نمیتواند وجود داشته باشد ، اثری با ارزش و سودمند است که بیشتر از این واقعیت الهام گرفته باشد و بیشتر با اجتماع و افرادآن پیوند داشته باشد .

نویسنده نیز بنام یك هنرمند بایستی از این واقعیتها الهام گیرد و بوسیله‌ی پیوند بااجتماع و افرادآن، حقایق را درك کند و سپس به آن واقعیتها نیرو بخشد ومنتشر کند .

هدف هنرمند نباید کسب قدرت وافتخار باشد بلکه هدف او بایستی ارتقاء زندگی بشری وکاملتر کردن انسان‌ها باشد وکتاب دراین نبرد چون سلاحی است اخلاقی که بکار او میآید .

اثر نویسنده باید ترجمان احساسات و عواطف درونی او باشد؛ زیرا **سخنی بر دل مینشیند که از درون سینه برخاسته باشد.**

گاهی پیش میآید که پس ازخواندن یك کتاب یاضمن مطالعه‌ی آن ، متوجه میشوید که درقلب وروح شما اثری بجای نمی گذارد ، ولی درمقابل مطالعه‌ی کتاب دیگر باروح وقلب شما بازی میکند ، احساسات درونی شما را متصرف میگردد وچنان شما را تحت تأثیر قرارمیدهد که خودرافراموش میکنید وبدنیائی قدم میگذارید که نویسنده آن کتاب ایجاد کرده است .

یك نویسنده ممکن است صنایع لفظی راخوب بداند، ونوشته‌ی خویش را باکلمات وعبارات زیبا بیاراید ؛ ولی اینهاکافی نیست زیراگذشته از این نویسنده باید نیروی تخیل یاروح خلاق داشته باشد .

اینها مربوط بسبک نویسنده است ، بعبارت دیگر مربوط است بطرز بیان اندیشه وصورت سازیهای نویسنده و نیروی تخیل او .

اصولا هر نویسنده از نظر اندیشه ودانش ازمردم عادی برتر است، ازاین نظر است که میتواند برای دیگران راهنمای خوبی باشد، ولی نکته مهم اینجاست که برتری او وسیله‌ی تکبر او نباید باشد بلکه باید وسیله‌ی پیشرفت وتکامل فکری آن افراد گردد ، دراینجاست که نویسنده بین دوراه گیر میکند ، راهی **خود خواهی** ، راه دیگر **مردم خواهی** است ، در صورت اول بخود ستائی میپردازد وسیر تاریخ را درك نمیکند ، درصورت دوم بکمك مردم میشتابد واجتماع را باخود به پیش میبرد .

نویسنده حقیقی کسیست که راه دوم را انتخاب نماید و پیش رود.

نویسنده باید خود رنج کشد تاقادر باشد رنجورانرا شفابخشد،خود ناکام شود تاپی بدرد ناکامی وناکامان برد ، خود بزنجیر کشیده شود تا زنجیر شدگانرا درنظر آورد وناله‌های مردانه‌ی آنانرا بازگوید .

خلاصه خود لمس کند آنچیزهایرا که میخواهد بیان کند .

ازاین نظر مبتذل ترین نوشته‌ها آنهاییست که سفارشی باشد ، زیرا سفارش برای کار نویسنده خیلی بی‌معنی ونامناسب است .

مدیران روزنامه هاوکتابخانه‌ها صدها کتاب متعلق‌به نویسندگانیرا کەما امروزآنانرا راهنمایان حقیقی زندگی بشریت میدانیم نپذیرفتندزیرا آنها سفارشی نبود و در آنروز بنظرآن مدیران خواننده نداشت ولی نویسندگان مردم کوشش کردند وتحمل نمودند وآثار خود را باعنوان سفارشی ملوث ننمودند ودرمقابل امروز زندگی جاوید یافته‌اند ونام‌نیك آنان قلوب بشر را میلرزاند ، ودرمقابل سفارش گیرانی که بخود نام نویسنده نهاده بودند درآنروزگاران کتابهایشان مرتباً بچاپ رسید وبه - خیال خود شهرت یافتند لیکن امروز نام‌آنها در هیچ کجا جز بر روی جلد های مندرس همان کتابها ثبت نیست .

ارتباط نویسنده هیچگاه نباید بامردم‌قطع گردد ومهم‌اینست که‌این ارتباط باید ازروی‌آگاهی وشعورانجام گیرد .

این ارتباط بامردم است که موجب‌ایجادآثار بزرگ وپرارزش‌می- گردد ودنیائی را باخود به‌پیش میبرد .

نویسنده برای تامین زندگی نباید چیز بنویسد ، زیرا هنر شغل نیست .

نویسنده برای این کتاب مینویسد که درون خود چیزی دارد و بناچار باید با مردم‌درمیان گذارد ، ازاین‌نظراست که‌آثار پرشوروگیرنده بوجود میآید .

بقول تولستوی .

نویسنده هرگزنباید دربارهٔ‌چیزی که‌خودش را جلب‌نمیکند‌بنویسد

اگر نویسنده درفکر طرح کتابی را ریخته‌ولی نمیتواند درنوشتن آن توفیق یابد بهتراست که دست از نقشه‌اش بردارد »

شارل نودیه میگوید :

کلام اگر ازقلب نیاید هرقدر ارتعاش داشته باشد بی‌ثمر است .

محبوب زیبای من سادگی است که بدون زر وزیور درخشان در هر فصل ودرهرمکان دیده را جلب میکند وهوشرا میرباید .

من برای هربانگی که از قلب برخیزد یك منظومه بزرگ اهداء می‌کنم .

عروس طبع ما هرقدر آرایش کرده وحریرزربفت بخودبپیچد ازقدر وقیمت خود میکاهد وطبیعت باو رجحان دارد .

کلام باید برشاخه فکردرباغچه‌ی طبیعت رسیده ومانندمیوه‌ی خوش طعم بموقع خود بیفتد »

شاپل شاعر فرانسوی میگوید :

شاعرخوب کسی‌است که طبع روان داشته باشد وبی‌زحمت ومرارت شعر بگوید ، من هروقت سعی میکنم که بهتر بسازم برخلاف شعرم بدتر میشود . »

درپایان گفتاری از **ایلیاارنبورك** میآوریم وباین‌بخش‌خاتمه‌میدهیم.

نقشی‌راکه‌آمار درتولید بازی میکنند ، درهنرندارد .

این حرف کاملا درست است که یك رمان خوب بهتر از صدرمان بد است ، رمان مثل ذغال بکارسوختن نمی‌خورد ، مثل کفش برای پوشیدن مصرف نمیشود .

شاید درمغز یك نویسنده در جزیره‌ی غیرمسکونی‌هم تصاویر مبهم زاده شود ، ولی هیچ‌چیزی اورا بنوشتن یك کتاب وانمیدارد ، نویسنده‌در باره‌ی مردم وبرای مردم مینویسد .

ادبیات واقعی همیشه بازندگی اجتماعی پیوندداشته‌است»



سبکهای ادبی

در اینجا ابتدا در باره‌ی سبك و تغییرات آن گفتگو مینمائیم و سپس سبکهای ادبی اروپائی را شرح میدهیم .

تعریف سبك :

معادل اروپائی کلمه‌ی **سبك**، لغت Style است و آن از ریشه Stylus لاتین بمعنی **قلم** یا **میله** است .

استاد بهار معتقد است که Style از ریشه Styler یونانی بمعنی **ستون** است ، ولی عده‌یی با این نظر مخالفت دارند .

سبك شناسی Stylistique علمی است که در باره‌ی سبکهای گوناگون مطالعه و بحث مینماید .

سبك در لغت بمعنی گداختن طلا و نقره است و در اصطلاح ادبا عبارتست از طرز بیان افکار بوسیله الفاظ و کلمات .

شکل خارجی هر اثر ادبی را **نوع** گویند .

تفاوت بین **سبك** و **نوع** اینست که سبك مربوط بطرز بیان و اندیشه هنرمند است ، ولی نوع بمنزله‌ی صورتیست که هنرمند برای بیان اندیشه خود اختیار میکند و بعبارت دیگر قالبهای کلی است که درجریان زمان هر یك از هنرها دارا میشوند.

هر هنری دارای دوچیز است .

تکنیك . ماده .

۱ـ تکنیک technique هنر عبارت از کلیه وسایل وفنونی است که در ایجاد آن هنر بکارمیرود .

۲ ـ ماده Matter هر هنر عبارت ازاجزاء وعناصری حسی است که بوجودآورنده آن هنر هستند .

هر هنرمند مواد هنری را موافق با مفاهیم ذهنی خویش باهم میآیزد و پس از انتخاب موضوع Subject با توجه بیکی ازانواع هنری صورت یا شکلی Form ازآنها میسازد .

بدیهی‌است که این صورتها احساسی درهنرشناس بوجود میآورد و معنائی درذهن او ایجاد میکند .

با توجه بنکات فوق درتعریف سبک میتوانیم بگوئیم :

سبک عبارتست ازطرز بیان اندیشه هنرمند که با چگونگی تفکر وصورتسازیهای او نسبت مستقیم دارد .

هرهنرمندی بطرز خاص بیان اندیشه میکند ونیزچون اندیشه‌ی دو هنرمند مانندیکدیگر نیست پس‌هرهنرمندی‌دارای اندیشه وصورتسازیهای مستقلی‌است ، بعبارت دیگر سبک هرهنرمند مخصوص بخود اوست .

ونیز بدیهی است که اندیشه‌های هنرمند با تغییرات زمان وابسته است از این نظر میتوان گفت که هر هنرمند آفریدگار سبک های بیشمار است .

واین‌مسلم است که افکاروآزمایشهای زندگی هرفرد تناسب‌مستقیم بااوضاع اجتماعی او دارد ومیتوان گفت باوجود اختلافاتی که‌بین‌سبکهای گوناگون هنرمندان یك اجتماع وجود دارد ، همه‌آن سبکها انعکاسی از یك اجتماع است و در نتیجه میتوان مجموع آنها را بیك سبك عمومی تحویل نمود .

بدین ترتیب آشکار گردید که در هرجامعه سبکی عمومی حکمرانی میکند و باید دانست که این سبک بستگی تام با اوضاع اجتماعی دارد و با تغییرآن دگرگون میشود .

چون شکل زندگی بشر ونیز اوضاع اجتماعی دائماًدرتغییراست در نتیجه‌مفاهیم نوی درذهن مردم خصوصاً هنرمندان‌تشکیل‌میشود و بیان‌مفاهیم ومعانی جدید با صورتسازیهای نوی امکان‌پذیر است ودر نتیجه عدم‌تعادل صورت ومعنی، سبک‌گذشته ازمیان میرود وسبک جدیدی بوجود میآید .

پس سبک هرهنرمند امری خصوصی وانفرادی نیست بلکه‌موضوعی کلی واجتماعی است وسبک‌شناسی بدون توجه باوضاع وتحولات اجتماعی شایسته‌ی‌مطالعه نیست .



کلاسیسیسم

Classicisme

بطور کلی **کلاسیکهای** ادبیات هر کشور عبارتند از آثاری که نمونه‌ی ادبیات آن کشور بشمار میروند .

کلاسیسیسم سبکی است که پیش از پیدایش سایر سبکهای ادبی در اروپا بوجود آمده واز ادبیات یونان وروم تقلید میکرده است .

گویندگان قرن هفدهم فرانسه این سبك را سرمشق خود قرارداده وآثار خود را با پیروی ازقواعد آن بوجود میآوردند .

اساس این سبك عبارتست از تقلید منطقی ازطبیعت بطوریکه موافق با عقل وادراك باشد واین بدیهی است که آنچه با عقل مطابق آید همیشه برقرار خواهد بود .

یکی ازاصول بسیار مهم این مکتب **قانون سه وحدت** است .

نویسندگان کلاسیك معتقد بودند که درهر اثر ادبی بایدو**حدت زمان**. **وحدت مکان** . **وحدت موضوع** رعایت شود .

اثری که این سه وحدت در آن رعایت نشود مورد قبول نویسندگان کلاسیك نیست .

درباره‌ی وحدتها قبلا گفتگو کرده‌ایم .

از نویسندگان کلاسیك میتوان **راسین** Racine **لافونتن** La Fontaine **بوسوئه** Bossuet **لابرویر** La Bruyre **مادام دولافایت** Madame de Lafayette را نام برد .



رمانتیسم

Romantisme

رمانتیسم سبکی است که درآغاز قرن نوزدهم در ادبیات نفوذ کرده ودر ثلث آخر همان قرن ازبین رفته است .

رومانتیسم اولین بار در انگلستان بوجود آمد وسپس بآلمان وفرانسه وارد شد .

این مکتب یکنوع عصیانی بود که دراثر محدودیتهائیکه کلاسیسسم برای هنرمندان قایل شده بود ، بوجود آمد .

اعلامیه‌مکتب رمانتیسم همان مقدمه‌ی‌مشهوری بود که **ویکتور هوگو** در آغاز درام مشهور خود **کرومول** نوشته است .

رمانتیسم با کمی جدائی براساس **ایده‌آلیسم** قرار گرفته است .

باید دانست که تا کنون تعریف صحیح ودقیقی از این سبک بعمل نیامده است وبخلاف کلاسیسیسم که دارای اصول وقواعد معین بوده ونویسندگان بزرگ کلاسیك در پیروی از آن اصول با یکدیگر توافق داشتند ، رمانتیکها در باره‌ی اصول و قواعد این سبك آراء گوناگون و متغیری داشته اند .

اصولا رمانتیکها پابند احساس وموضوعات خیالی وتاریخی هستند ونیز بادبیات مسیحی قرون وسطی اهمیت میدهند ونیزخواستهای روح را مهم‌میشمارند ومعتقدند که این خواهشها بهنرمند الهام میبخشند.

بطور کلی رمانتیك‌ها از اصول اندیشه راجع بجهان‌مانند ایده‌آلیست‌ها بجستجوی مطلوب‌خویش می‌پرداخته سپس آنرا بمنطقه‌ی زندگی اجتماعی میکشانیده‌اند .

وچنانکه میدانیم ایده‌آلیستها در عالم خیال ووهم سیرمیکنند ودر اینصورت عالم رمانتیك‌ها دنیای خیال وآرزو وامید ووهم است .

از نویسندگان رمانتیك میتوان **ویکتور هوگو** Victor Hugue **لامارتین** Lamartine **شاتوبریان** Chateaubriand **مادام اشتال** Mne.Staël را نام برد .



رئالیسم

Realisme

رئالیسم سبکی است که درقرن نوزدهم برای اولین بار درنقاشی نفوذ

کرد و پیشوای آن **گوستاو کوربه** Gustave Courbet بود و پس از پیروزی کوربه ، درادبیات نیز مؤثر واقع گردید .

پایه گزاران رئالیسم درادبیات نویسندگان کوچکی بودند که حالیه چندان شهرتی ندارند مانند :

مورژه Murger **دورانتی** Duranty .

آثار **استاندال** Stendhal و **بالزاك** Balzac باین سبك رونقی بخشید و اندك اندك تأثیر آن در ادبیات آشکار گردید .

رئالیسم نیز یکنوع عکس العملی بود که برضد مکتب **هنر برای هنر** بوجود آمد .

دررئالیسم تمایل بامورعادی ومعمولی ومتعارفی وحسی وجود داشته و برخلاف رمانتیسم که گرد مبالغه ودروغ پردازی واستعارت بیشمار گردش میکند ، دارای زبانی سخت وخشونت آمیز وخالی از تجمل وتفنن است .

رئالیسم پایه‌هایش برروی **ماتریالیسم** قراردارد .

مادام بواری Madame Bovary شاهکار **گوستاو فلوبر** Gustave Flaubert کتاب مقدس رئالیسم است و بهترین نمونه‌ی این سبك است .

داستان این کتاب حقیقت دارد ودر آن هیچ چیز غیرعادی بچشم نمیخورد پراست ازحقایق وآزمایشهای زندگی ، درایجادآن تخیل واوهام دخالت ننموده است .

فلوبر طی نامه‌یی به **ژرژساند** اینطور مینویسد :

من میخواهم حوادث زندگی راآنطور که می بینم ثبت نمایم وازمیان آنها، آنچه را درنظرم درست میآید تشریح کنم، آیا دیگروقت آن نرسیده است که واقعیت وارد هنرشود ؟ »

بطورکلی رئالیسم سبکی است که هدفش شناسانیدن واقعیتها ومظاهر طبیعت با هرزشتی وزیبائی که دارد ، میباشد .

از نویسندگان رئالیست میتوان **استاندال** Stemdhal **بالزاك** Balzac **گوستاو فلوبر** Gustave Flaubert را نام برد .



ناتورالیسم

Naturalisme

درنیمه‌ی دوم قرن نوزدهم عده‌یی از نویسندگان رئالیست بمنظور خورد نمودن رومانتیسم مدعی شدندکه میخواهند رئالیسم راکاملترسازند وجنبه‌های رومانتیك را ازآن خارج نمایند .

آنان معتقد بودندکه طبیعت باتمام جزئیاتش بایستی مراعات گردد واز این‌نظر هنروادبیات باید دارای جنبه علمی باشد .

بدین‌ترتیب اصول تجربی وعلمی‌را درادبیات رواج دادند وپایه‌مکتبی را نهادندکه **ناتورالیسم** نام‌گرفت .

پیشوای ناتورالیستها **امیل زولا** Emilezola نویسنده فرانسوی است .

ناتورالیسم به **جبرعلمی** و**فلسفه تحققی** متکی است .

جبرعلمی Determinisme کلیه‌حوادث جهانرا دارای‌علل‌جبری میداند، ودرموردتاریخ‌میگوید **عوامل‌مشابه موجب پیدایش‌حوادث مشابه‌میگردد** ، ودر علم محلی برای **تصادف** و **امکان** وجود ندارد .

ناتورالیستهااوضاع روحی‌افراد رانیزمشمول همین قانون میدانستند و معتقد بودندکه‌شرایط جسمی افراد موجدکیفیات روانی آنان دراجتماع است واین شرایط جسمی ازطریق **وراثت**ازاجداد بفرزندان‌آنان رسیده است .

مسئله‌دیگر**فلسفه تحققی** یا Positivisme است، بانی این‌روش فلسفی **اگوست‌کنت** Auguste comte وتعمیم‌دهنده‌آن درهنروادبیات **هیپولیت‌تن** Hippolytetaine بود .

مبدأ این فلسفه امتیازبین **امرمطلق** و **امرنسبی** است .

پیروان این روش میگویند فقط آنچه را که قابل مشاهده و آزمایش است باید پذیرفت .

امور نسبی در دسترس ما است ولی امور مطلق در دسترس ما نیست وازاینرو ما نمیتوانیم بآنها علم حاصل نمائیم و بدینترتیب بحث در مسائل **متافیزیك** Metaphisique شرط عقل نیست .

تن Taime معتقد بود که هنر و ادبیات بایستی باقوانین علمی تطبیق کند و **انتقاد** باید علمی **پوزیتیف** Posifive باشد ، یعنی بهمانگونه که از نیروی شیر و یا چستی گوزن گفتگو میکنیم ودرباره آنها قضاوت مینمائیم ، همانطورهم باید درباره یك اثرادبی داوری نمائیم .

اثری را که نویسنده بوجود میآورد انعکاس مستقیم عوامل محیط خارجی اوست وفکر او باجبارازاین قوانین پیروی میکند .

بنا بر گفتار **امیل زولا** پیشوای ناتورالیستها ، باید دانست که **تجربه** اساس کار نویسنده ناتورالیست بوده است .

آثار **کلود برنارد** Claud Bernard فیزیولژیست فرانسوی، در **امیل زولا** تأثیر فراوان داشته است ، بطوری که او از کتاب **مقدمه یی برطب تجربی** اثر کلود برنارد ، الهام گرفت و در سال ۱۸۸۰ کتابی بنام **رومان تجربی** نوشت ودرهمان کتاب مینویسد :

رومان گزارشنامه‌ی تجارب و آزمایشهاست »

بطور کلی همانطور که یك دانشمند شیمی درلابراتوار خویش به بررسیهای علمی میپردازد ومواد دردست او بدون اراده تسلیم هستند وسرنوشت آنها جبری است ، همانطور هم یك نویسنده ناتورالیست مانند متخصص ودانشمندی شروع بکار میکند وقهرمانان آثاراو موجوداتی ماشینی هستند وازخود قدرت ندارند وکلیه‌ی کیفیات روحی آنان مولود وضع مزاجی وعوامل ارثی وجبری است

آراء ناتورالیستها در باره‌ی اجتماع یاس آوراست ، درآثار آنان همه‌جا ، نادرستی، خیانت ، بدی ، رذالت و نظایر آن بچشم میخورد ، آثار آنان سرگذشت انسانهاییست که اراده یی ندارند ودر زندان جبر و عوامل ارثی وشرایط جسمانی محبوس هستند .

ناتورالیستها در آثار خود بجزئیات بسیار اهمیت میدهند و کوچکترین رفتار قهرمانان خود را نادیده نمیانگارند و نیز سعی دارند هرچه بیشتر به طبیعت و واقعیتها نزدیك شوند و بدین منظور برای نوشتن آثار خود از زبان عامیانه استفاده میکنند.

بدین ترتیب میتوان گفت که ناتورالیستها بودند که زبان عامیانه را در آثار ادبی رواج دادند ودیگران از آنان پیروی نمودند.

خلاصه آثار ناتورالیستها عبارت از **مشاهده هائی** Observation از طبیعت است.

از نویسندگان ناتورالیست میتوان **امیل زولا** Emilezola. **گی دوموپاسان** Guy de Maupasant را نام برد.

*

سمبولیسم

SymboLisme

شارل بودلر Ch. Baudelaire که ازطرفداران مکتب **هنر برای هنر** بود درحدودسال ۱۸۸۰ راه نوی پیش گرفت وبا انتشار اشعار خویش بنای مکتب جدیدی را نهاد که بعدها **سمبولیسم** نامیده شد.

بودلر میگفت، دنیا مملو از اشارات وسمبلها است، حقیقت خود را از چشم مردم عادی پنهان میکنند وشاعر است که با نیروی دراکه خویش بوسیله‌ی تفسیراین سمبلها قادراست آنرا درك کند.

هرچند که خود بودلر زبان سمبولیك را پایه‌ی کار خود قرار نداد، لیکن با آثار برجسته خود راه را بدیگران نشان داد.

ازپیشوایان سمبولیسم که درکار خود از بودلر الهام گرفتند میتوان **پل ورلن** P. verlaine و **آرتوررمبو** A. R imbaud رانام برد.

بطور کلی نویسندگان سمبولیست تا میتوانند از واقعیتهای عینی دوری کرده، به واقعیهای ذهنی توجه میکنند، از موجودات بالصراحه نام نمیبرند بلکه چیزهائی که سمبل آن موجودات است بیان مینماید و بآن اشکال و سمبلها توجه دارند که موافق احساسات خودشان باشد نه موافق با عقل و منطق.

آثار آنان حالات فرح بخش و شعف‌انگیز طبیعت را نمایش نمیدهد بلکه بیان‌کننده حالات دردناك و ملال انگیز طبیعت و مناظر رنج‌آور و محنت باراست .

درابتدای قرن بیستم مکتب سمبولیسم ظاهراً از بین رفت و دوره‌ی آن بپایان رسید ، لیکن‌این شعله خاموش نشده بود .

درآغاز نویسندگانی مـانند **آندره ژید** و **پل والری** وسپس در سال ۱۹۰۶ نویسندگان مجله **فالانژ** phalangr وبعد درسال ۱۹۰۹ نویسندگان **مجله جدید فرانسوی** در احیاء این سبك کوشیدند .

درسال ۱۹۱۰ این‌مکتب **نئوسمبولیسم** نامیده شد و با تحمل‌تغیرات بسیارصورت درهم تری رابخودگرفت .

از نویسندگان‌سمبولیست‌میتوان **شارل بودلر** Ch . Baudelaire **آرتور رمبو** A . Rimbeaud **پل‌ورلن** P . Verlaine **موریس مترلینگ** M . Maeterlinck **لافورگ** Laforgue **رنه‌گیل** René Ghil را نام برد .



سبکهای بعد ازجنگ

دادائیسم Dadaisme .

علت اصلی پیدایش این‌مکتب شکست‌های روحی ،بدبینی ، ناراحتی تشتت افکار وبی‌بند باری جوانان دراثر مصیبت های وارده زمان جنگ بود ،که نوعی عصیان دربرابرکلیه‌ی سنن ادبی گذشته بشمار میرفت .

طرح اولیه ایـن مکتب بوسیله جوانی بنام **تریستان تزارا** TrisTan Tzara دریك مغازه‌آبجو فروشی ریخته شد .

هدف این مکتب مخالفت باکلیه‌ی اصول ادبی موجود بود .

دادائیسم درظاهـر ادامه‌ی مکتب منحط کوبیسم درادبیات‌بود ولی بعدها نه‌تنها برضدکوبیسم بلکه برعلیه تمام‌مکتبهای‌ادبی دیگربرخاست . ادامه‌ی این مکتب موجب پیدایش مکتب افراطی دیگری به نـام

سوررآلیسم گردید و **تزارا** و دیگر نویسندگان دادائیست در شمار نویسندگان سوررآلیست درآمدند .

جمال زاده دستوری راکه **تزارا** برای نویسندگی داده است‌در کتاب **هزار بیشه** خود اینطور بیان میکند .

روزنامه‌یی را بردارید ومقاله‌یی را درآن اختیار نمائید وآن‌مقاله رابا قیچی ازهم سوا وجدا سازید وآن قطعات چیده شده را باز ازنو از هم سوا سازید تااز هر قطعه‌یی یك کلمه بیشتر نماند ،آنگاه‌آن قطعات و تکه‌ها رادر کیسه‌یی نهاده بجنبانید واز کیسه درآورده پهلوی هم بچینید»

بدینترتیب شاهکار زیر بوجود میآید کـه **جمال زاده** از **تزارا** نقل میکند .

بلوری‌ازفریاد‌مضطرب میا ندازد. روی‌صفحه‌یی که خزان،خواهشمندم گردی نیم بیان مرا بهم نزنید ، غیر ذی فقار ، شامگاهان آرامی حسن وجمال دوشیزه‌یی که آبپاشی راه پوشیده ازمرداب را تغییرشکل میدهد»

این مکتب **ضد ادبیات** پس ازچندسال تاخت وتاز و وحشی گری درسال ۱۹۲۲ بسوی‌مرگ رهسپار کردید .

سوررآلیسم Surrealisme .

این‌مکتب بااینکه دراصل از**کوبیسم** الهام میگرفت **ولی‌درحقیقت ادامه مکتب دادائیسم** بود که صورت بهتری بخود گرفته بود .

کلمه سوررآلیسم‌اولین‌بارتوسط**گیوم آپولینر**G.Apollinaire بکاربرده شد .

پایه این مکتب برروی نظریات **فروید** روانشناس وپزشك بزرگ اطریشی قرار دارد ، نظریات این دانشمند مانند : **شعور باطن** ، **رویا** ، **واپس زدگی** وغیره درآثار نـویسندگان سوررآلیست تأثیر فـراوان داشته است .

چنانکه‌آثار **آندره برتون** و**لوئی آراگون** که‌خود پزشك‌امراض روحی بوده وازپایه‌گزاران‌این‌مکتب بشمارند مبنی برفعالیت **شعور باطن** In Conscience است.

سید حسینی درمجله فرهنگ نو دستوری را که **آندره برتون** در بیانیه خود برای نوشتن آثار سور رآلیستی میدهد اینطور ترجمه نموده است .

در نقطه‌یی بنشینید که کاملا برای تمرکز افکارتان مساعدباشد ، آنگاه کاغذ وقلم بدست بگیرید ، خود را بحالت تأثیر پذیری در بیاورید .

به هنرهای خودتان و هنرهائی که دیگران دارند فکر نکنید و آن را فراموش کنید، پیش‌خود تکرار کنید که‌ادبیات یکی‌ازراههای‌خطرناکی است که انسانرا به همه جـا میکشاند بی‌آنکه پیشاپیش موضوعی را در نظر داشته باشید ، بسرعت شروع بنوشتن کنید ، بدون توقف و بـا چنان سرعتی بنویسید که فرصت دوباره‌خواندن آنچه‌را که‌نوشته‌اید نداشته‌باشید جمله اول خود بخود خواهدآمد و بدنبال‌آن جملات‌دیگری که باعالم‌شعور رابطه‌یی ندارند بلکه‌دراعماق لاشعور درهم فشرده شده‌اند وفقط منتظر لحظه‌یی هستند که تظاهر کنند ، پشت سرهم بطور خود کار روی‌کاغـذ می‌آیند .»



تطبیق سبکهای‌ادبی اروپائی باسبکهای ادبی فارسی

سبکهای **کلاسیسیسم** و **رومانتیسم** مخصوص اروپائیان است ولی سبکهای دیگرقابل تطبیق با سبکهای ادبی فارسی است .

۱ـ **سبك رئالیسم** همانند **سبك خراسانی** یا **ترکستانی** است .
دراین سبک چهاررکن تشبیه وجود داردکه عبارتند از :
مشبه . مشبه به . ادات تشبیه . وجه شبه .

۲ـ **سبك ناتورالیسم** همانند **سبك عراقی** است .
دراین سبك‌نیز چهاررکن تشبیه وجود داردکه عبارتند از :
مشبه . مشبه به . ادات تشبیه . وجه شبه .

۳ـ **سبك سمبولیسم** همانند طرز **اشعار شعرای متصوف** است که درفارسی سبکی‌جداگانه ندارد .

در سبك سمبولیسم دو رکن تشبیه وجود دارد که عبارتند از :
مشبه به . وجه شبه .

۴ـ **سبك امپرسیونیسم** Impressionisme که در آن نه‌تنها موجودات بالصراحه نام برده نمیشوند بلکه سمبل و نشانه‌ی آنها را هم‌ذکر نمیکنند وفقط نتیجه‌ی آن مظاهر و سمبلها را که قابل فهم برای اهل فن است ذکر مینمایند ، این سبك همانند **سبك هندی** است .
در این سبك تنها یك‌رکن تشبیه وجود دارد و آن **وجه شبه** است.

V

دربارهٔ شعر

*

در این بخش دربارهٔ مطالب اساسی زیر گفتگو میشود .

۱ـ شعر درایران قبل ازاسلام .

۲ـ شعر درایران بعد ازاسلام .

۳ـ محسنات شعری .

۴ـ سخن سرایان ایران بعد ازاسلام .

۵ـ کار شاعر .

*

شعر درایران قبل ازاسلام

در ایران قبل ازاسلام شعر وجود داشته‌است وقدیمی ترین نمونه‌ی آن **گاتاهای زرتشت**است که قسمتی‌از کتاب بزرگ و گرامی **اوستا** ست

گاتا یا **گاثه** در زبان پهلوی **گاس** ودر فارسی بعد از اسلام**گاه** شد وامروز گاه بمعنی سرود و نظم است .

در دستگاههای موسیقی ایرانی باین‌کلمه برمیخوریم‌مانند: **سه‌گاه وچهارگاه** وغیره .

زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی در**گاتاها** درودها ونیایش‌های‌خود را بدرگاه پرورگار یگانه یعنی **اهورا ـ مزدا** عرضه داشته است .

استادملك الشعرای بهاردرباره چگونگی این سرودهامیگوید:

این سرودها بقطعه‌های سه‌لختی (سه‌شعری یا باصطلاح امروز سه مصراعی) تفسیرشده‌است وهرلخت یاشعر از۱۶هجا تشکیل ودرهجای نهم توقف (سکوت) دارد .

بعضی دیگر دارای قطعه‌های پنج‌لختی‌است که دارای یازده هجا (سیلاب) و بعدازهجای چهارم سکوت‌دارد و بعضی دارای قطعه‌های چهارلختی است که یازده‌سیلاب دارد وسکوت بعدازسیلاب چهارمی است .

بهمین تقدیر بعضی چهارده‌هجائی و بعضی دوازده‌هجائی و برخی از شعرهای بلند نوزده‌هجائی است .

این اشعار بلند دارای دوسکوت است یکی بعد ازسیلاب هفتم و یکی‌هم بعدازسیلاب چهاردهم .

خلاصه در **گاثه** قصیده یا غزل طولانی بطرز اشعار عروضی دیده نمیشود بلکه نوعی از ترکیب‌بندهای بدون **بند** است واز۱۹ حداعلی و۱۱ حد اقل سیلاب زیادتر و کمتر ندارد »

اززمان ساسانیان اطلاع بیشتری دردست است ومهمترین آن، اشعار **مانی** است وآن شعرها ازاوراقیکه درشهر تورفان کشف‌شده بدست آمده است وبزبان پهلوی شرقی میباشد .

این اشعاربروش گاتها گفته‌شده ودارای قطعه‌های دوازده هجائی و نه‌هجائی است ، قطعه‌های دوازده‌هجائی آن درهجای پنجم سکوت دارد .

ذیلاچندشعر دوازده‌هجائی مانی‌را که **استادملك الشعراء بهار** ترجمه نموده است میآوریم .

خورشیدی روشن ، ادپورمای برازاک،

روژنداد برازند ، ازتنواری‌اوی (درخت) ،

مروانی بامیکان ، اوی وازیند شادلها ،

وازند کبوتر (اد؟) فرشه‌مروی‌وسپ (گونگ؟»

سراونیداد اواژند (؟) ی کینکان ،

استانید (هروسپ؟) ... تنوای‌اوی (درخت؟) ،

ترجمه آن بفارسی امروز .

خورشید روشن وماه تمام برازنده ،

روشنی دهند و براز ندگی نمایند از تنه‌ی آن درخت ،
مرغان روشن وسحری آوازدهند بشادی ،
سخن گویند: کبوتر، وطاوس (پرستو؟) همه(گونه) ،
سرایند (و)آوازخوانند (...؟) دختران ،
ستایش کنند (همه گونه) ... تنه‌ی آن درخت را ،

بطور کلی اشعارزمان ساسانیان که تاکنون بآنها اطلاع حاصل شده است ازسه قسم بیرون نیست .

۱ـ **سرود** که مخصوص ستایش آفریدگار ومدح شاهنشاه ومجالس رسمی بوده است وهمراه با موسیقی خوانده میشده .

سرودهای **باربد** موسیقیدان وشاعر بزرگ دوره‌ی ساسانی که درالحان ۳٦٥ گانه برابر باروزهای سال وسیگانه برابر باایام‌ماه‌سروده است معروف میباشد .

۲ ـ **چکامك** که بعدها در دوره‌ی اسلامی با تبدیل **ك** به هاء هوز **چکامه** گردید .

چکامك یاچکامه ، عبارت‌ازاشعاروصفی بزمی است ، بعبارت دیگرغزل صرف است که دنباله‌اش مدح وذم ندارد .

۳ـ **ترانك** که در دوره‌ی اسلامی **ترانه** شد .

ترانك یا ترانه ، عبارت ازاشعار هشت‌هجائی است که‌غرض آن بیان عشق ویا انتقاد وهجو بوده است وشباهت به **تصنیف** داشته است .

بطور کلی اشعارزمان ساسانیان ودوره‌های پیش‌ازآن همه‌ازاشعار هجائی بوده است .

مدارکی‌وجود دارد که ثابت مینماید اشعاربعدازاسلام دنباله‌ی‌اشعار پیش از اسلام بوده است وتامدت زیادی‌آن نوع شعرها بزبان محلی گفته شده و**فهلویات** نام گرفته .

فهلوی که‌جمع آن فهلویات است اشعاری بوده است که درهجاهای وادزده گانه وهشت گانه گفته میشده .



شعر در ایران بعد از اسلام

گفتیم که اشعار بعداز اسلام دنباله‌ی اشعار پیش‌از اسلام بوده‌است، ولی باید دانست که دیری نپائید وعمر اشعار هجائی سر آمد.

ایرانیان بعد ازاسلام باتکامل قطعه‌های هشت‌هجائی وتقلید از عرب توانست شعر عروضی فارسی را بدست‌آرد.

استادبهار میگوید:

ایرانیان ازدومبدا شعر عروضی خود را بدست‌آورده‌اند، اول از طریقه‌ی تکامل‌قطعه‌های هشت‌هجائی قافیه‌دار وتفنن در پیدا کردن وزنهای مشابه توانسته‌اند دوبیتی وقطعه ومثنوی وغزلهای موزون خودرابسازند، دومی ازراه تقلید ازعرب که توانسته‌اند قصیده‌های بزرگ وطولانی در مدح‌پادشاهان بوجود بیاورند وما اثرتقلید اشعارعرب را درقصایدزیادتر از باقی اقسام شعر ازغزل ودوبیت ورباعی وقطعه ومثنوی فارسی میبینیم‌و هرچه دوره‌ی شعر فارسی از لحاظ تاریخ وسعت پیدا میکند اثرتقلید شعر عرب هم در اشعار فارسی وسیع میشود و از قصیده بسایر اقسام سرایت مینماید.»

اینرا باید دانست که‌شعرعروضی‌مربوط باعراب بعدازاسلام‌است‌زیرا اعراب قبل از اسلام دارای شعر عروضی نبوده‌اند.

واضع **علم عروض** یعنی علمیکه ازقواعد واوزان اشعار گفتگو میکند، **خلیل‌بن‌احمد** متوفی بین‌سال ۱۷۰و۱۸۰هجری‌میباشد، که‌اوزان اشعاررا درپانزده **بحر** مقررنمود وپس از اوشاگردش **بحر** دیگری بآنها اضافه‌کرد وسپس‌ایرانیان درآن **بحرها** دست‌بردند وتصرفات‌زیادی‌نمودند وبحرهای دیگری بآنها افزودند.

شعرعروضی‌فارسی را از سه‌نظر مورد بررسی قرارمیدهیم.

۱ــ اقسام شعرفارسی.

۲ــ اغراض یا فنون مهم شعرفارسی.

۳ــ سبك شعرفارسی.



اقسام شعر فارسی .

اقسام معروف شعرفارسی عبارتند از :

فرد یا بیت . دو بیتی . رباعی . غزل . قصیده . قطعه . مثنوی . ترجیع بند . ترکیب بند . مسمط . مستزاد .



فرد یا بیت

فرد یابیت عبارت ازدولخت شعرست که یکبارخوانده شده ویا یك لخت شعرات که در وسط توقف حاصل کنند :

مانند این شعر **سعدی** ،

بزرگش نخوانند اهل خرد
که نام بزرگان بزشتی برد



دوبیتی

دوبیتی چهار لخت شعرست که سه‌قسمت یا هرچهارقسمت آن دارای قافیه همانند است .

دوبیتیهای **باباطاهر** هم مشهور است وهم شیرین ولذت بخش، اینك چند دوبیتی از آن شاعر وارسته :

اگر دستم رسد برچرخ گردون — ازآن پرسم که اینچونت وآنچون
یکی را داده یی صد ناز و نعمت — یکی را قرص جوآلوده در خون



بهار آمد بصحرا و درودشت — جوانی هم بهاری بود و بگذشت
سر قبر جوانان لاله رویید — دمی که مهوشان آین بگلگشت



دوچشمونت پیاله پر ز می بی — دوزلفونت خراج ملك ری بی
همی وعدهٔ کری امروز و فردا — ندونم موکه فردای تو کی بی



رباعی

رباعی شعری است چهار لختی که قافیه قسمت سوم آزاد وسه‌قسمت دیگر بیك قافیه است .

مبتکر رباعی ایرانیان بوده‌اند .

رباعیات حکیم عمرخیام شهرت جهانی‌دارد وباکثر زبانهای‌زنده‌ی دنیا ترجمه شده است .

اینك چند رباعی از **خیام** :

ای کاش که جای آرمیدن بودی — یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش‌ازپی‌صدهزارسال ازدل‌خاک — چون سبزه امید بردمیدن بودی



مائیم‌ومی‌ومطرب واین‌کنج‌خراب — جان‌ودل‌وجان‌وجامه پردرد شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب — آزاد ز خاك وبادو ازآتش وآب



غزل

غزل شعری‌است که‌تعداد بیتهای‌آن از **هفت** یا **نه** یا **یازده** زیادتر نشود ومضمون آن مربوط بعشق وگله وهجران ومسائل نفسانی‌است .

غزل دارای **مطلع** است ، مطلع شعراول‌قصیده یاغزل‌راگویند که دوقسمت‌آن دارای یك قافیه است .

مانند این غزل **حافظ** :

یاد باد آنکه سرکوی تـوأم منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
راست چون سوسن‌وگل ازاثرصحبت پاک
برزبان بود مرا آنچه ترا در دل بود
دل چو از پیر خـرد نقل معانی میکرد
عشق میگفت بشرح آنچه بود مشکل بود

آه از آن جور و تطاول که در این دامگه است
آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود
در دلم بود کـه بی‌دوست نباشم هرگز
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
دوش بـر یـاد حـریفان بخرابـات شـدم
من می دیدم خـون در دل و پـا در گل بود
مـن بگشتم کـه بپرسم سبب درد فـراق
مفتـی عقـل در ایـن مسئله لایعقل بـود
راستی خـاتـم فیروزه ی بـو اسحاقـی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بـود
دیدی آن قهقهه‌ی کبك خرامان حافظ
که ز سر پنجه‌ی شاهین قضا غافل بود



قصیده

قصیده شعری است که از یازده بیت تـا هزار بیت بیك وزن وقافیه میتوان گفت .

قصیده دارای مطلع است ومضمون آن مربوط به‌پند ، مرثیه، مدح ، هجو ، تبلیغ عقاید سیاسی ومذهبی و نظایر اینها میباشد .

ترجیع بند، ترکیب بند، مسمط و مستزادها ازاجزاء قصیده بشمار میروند.

مانند این قصیده **منوچهری** :

ای نهـاده در میان فرق جـان خـویشتن
جسم ما زنده بجان و جان تـو زنده بتن
هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند
گوئی اندر روح تو مضمر همیگردد بدن
گر نه‌یی کوکب چرا پیدا نگردی جز بشب
ورنه یی عاشق چرا گریی همی برخویشتن
پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی
پیرهن بـرتن تـو تن پوشی همی بر پیرهن

بشکفی بی نوبهار و پژمری بی‌مهرگان
بگریی بی دیدگان و باز خندی بیدهن

تو مرا مانی و من هم مر ترا مانم همی
دشمن خویشیم هردو ، دوستدار انجمن

خویشتن سوزیم هردو بر مراد دوستان
دوستان در راحتند ازما وما اندر حزن

هردوسوزانیم‌وهردوزرد وهردودرگداز
هردوگریانیم وهردو فرد وهردوممتحن

یا این قصیده **عنصری** :

سرسؤالی کز آن لب سیراب دوش کردم مرا بداد جواب
گفتمش جز شبت نشاید دید گفت پیدا بشب بود مهتاب
گفتم از ابرویت بتابم روی گفت کس روی تابدازمحراب؟
گفتم اندر عذاب عشق توأم گفت عاشق نکو بود بعذاب

☆

قطعه

قطعه قسمتی از قصیده است که مطلع نداشته باشد و تعداد ابیاتش بین دو تا هیجده است ، مضمون آن مربوط به پند ، اندرز و مسائل اخلاقی است .

مانندقطعه‌ی زیر :

هرگز ایمن ز مار ننشستم که بدانستم‌آنچه خصلت اوست
زخم دندان دشمنی بترست که نماید بچشم مردم دوست

☆

در بزرگی وگیرو دار عمل ز آشنایان فراغتی دارند
روز درماندگی و محزونی درد دل پیش دوستان آرند

☆

مثنوی

مثنوی شعری است که هربیت‌آن مستقل ودو لخت هربیت یك قافیه دارد ، ومخصوص داستانهای رزمی وعشقی وفلسفی وعرفانی است .

مانند مثنوی **مولوی** واشعار شاهنامه‌ی **فردوسی** .

از **مولوی** :

از خدا جوییم توفیق ادب — بی‌ادب محروم شد از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد — بلك آتش در همه آفاق زد
مایده از آسمان در می‌رسید — بی‌شری و بیع و بی‌گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس — بی‌ادب ، گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خوان و نان ازآسمان — ماند رنج زرع و بیل و داسمان
باز عیسی چون شفاعت کرد حق — خوان فرستاد و غنیمت برطبق
باز گستاخان ادب بگذاشتند — چون گدایان زلها برداشتند
کرد عیسی لابه ایشانرا که این — دائم است وکم نگردد از زمین
بدگمانی کردن و حرص آوری — کفر باشد نزد خوان مهتری



ترجیع بند و ترکیب بند

ترجیع بند عبارت از قصیده ییست که برچندقطعه یا، بندتقسیم شده‌است وهر بندآن دارای مطلع وقافیه است ودرپایان هر بند بیتی بیاورند که در فاصله‌ی تقسیمات قصیده مکرر شود وآن بیت را **واسطة العقد** گویند .

ترجیع بندهای **سعدی** و **جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی** خصوصاً ترجیع بند **هاتف** مشهور است . از ترجیع بند هاتف :

چشم ودل باز کن که جان بینی — آنچه نادیدنیست آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری — همه آفاق گلستان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد — وآنچه خواهد دلت همان بینی
دل هرذره را که بشکافی — آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر بعشق دهی — کافرم گر جوی زیان بینی
بایکی عشق‌ورز از دل وجان — تابه عین‌الیقین عیان بینی

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لااله الاهو

ترکیب بند نظیر ترجیع بند است بااین‌تفاوت که‌درآن **واسطة العقد** تغییر میکند .



مسمط

مسمط درلغت بمعنی جواهر برشته کشیده شده است ودرشعر، آوردن سه یاچهار یا پنج یاشش یاهشت لخت‌شعر بیك‌قافیه‌است و لخت آخر بقافیه‌دیگر.

این نوع شعر ازقرن پنجم ببعد متداول گردید .

اگر مسمط پنج لختی باشد آنرا **مخمس** واگر شش لختی باشد آنرا **مسدس** واگر هشت لختی باشد آنرا **مثمن** گویند. مانند این مسمط **منوچهری**:

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان
صبح نخستین نمود روی بنظارگان
که بکتف برگرفت جامهٔ بازارگان
روی بمشرق نهاد خسرو سیارگان
باده فراز آورید چارهٔ بیچارگان
قوموا شرب الصبوح یا معشر النائمین

*

مستزاد

مستزاد عبارت از شعری است که در آخر هر لخت قسمتی از وزن آن تکرار می شود .

قدیمی ترین مستزاد را به **ابن حسام هروی** نسبت میدهند .

مستزاد زیر از او نقل شده است :

آن کیست که تقریر کند حال گدارا **در حضرت شاهی**
کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را **جز ناله و آهی**

☆

اغراض یافنون شعر

اغراض یا فنون مهم شعر فارسی ازاینقرار است :

وصف . مدح . حماسه . مرثیه . اندرز . هجو . شکایت .

اغراض شعر در هردوره دارای اختصاصاتی می باشد که بادوره‌های دیگر تفاوتهائی دارد .

مثلا در دورهٔ **سامانیان** یکی از ارکان **وصف** ، تشبیه بود .

مانند شعر زیر :

بهوا درنگر که لشکر برف — چون کند اندرو همی پرواز
راست گوئی کبوتران سفید — راه گم کردگان زهیبت باز

و **کسائی مروزی** استاد این فن بوده است .

و نیز پایهٔ **مدح** اغلب بر مبالغه بود و باید گفت که درآن

دوره در مبالغه زیاده روی نشده‌است واگرهم مبالغه نموده‌اندآنرا باقید وشرط آورده‌اند تا برسانند این مطلب راکه ادعا واقعیت ندارد .

مانندشعرزیر:

گر فلك بسپرد شگفت مدار قدم همتش فلك سپر است

در مورد **مراثی** احساسات و تأثیرات درونی بسادگی بیان‌میشد.

مانند این قطعه‌ی **دقیقی** :

دریغا میر بونصرا دریغا که بس شادی‌ندیدی ازجوانی
ولیکن‌رادمردان‌جهاندار چوگل باشند کوته زندگانی



سبك شعر فارسی

استاد بهار در تعریف سبك شعرمیگوید :

سبك شعر یعنی مجموع کلمات ولغات و طرز ترکیب آنها از لحاظ قواعد زبان ومفاد معانی هرکلمه در آنعصر وطرز تخیلات ازلحاظ حالات روحی شاعرکه وابسته بتأثیر محیط وطرز معیشت وعلوم زندگی مادی و معنوی هردوره باشد .

آنچه‌ازاین کلیات‌حاصل‌میشود آب ورنگی‌خاص بشعر میدهد که‌آن‌را **سبك** شعرمینامیم وقدما گاهی بجای‌سبك،**طرز** وگاه**شیوه** استعمال‌میکردند.»

شعرفارسی از دوره‌ی سامانیان تا قرن سیزدهم هجری تحت تسلط چهار سبك بوده است که بترتیب عبارتند از :

۱ـ سبك خراسانی یا ترکستانی .

۲ـ سبك عراقی .

۳ـ سبك هندی .

۴ـ بازگشت ادبی یاسبکهای‌جدیدکه بسبك نو دوره‌ی مشروطیت منتهی شده است .



سبك خراسانی

این سبك از نیمه‌ی قرن چهارم هجری آغاز شده وبه نیمه‌ی قرن ششم هجری ختم میشود .

شعرای دوره‌ی **سامانیان** و **غزنویان** و **دوره‌ی اول سلجوقیان** با این روش شعر میگفته‌اند .

در دوره‌ی سامانیان و غزنویان در اثر وجود قدرتهای سیاسی و اجتماعی ، شعرا صاحب همت بلند ومناعت طبع وعزت‌نفس و نیزحس ملیت نیرومندی بودند، ازاین‌نظر سبك خراسانی روشی‌مترقی محسوب‌میگردید واشعار خراسانی ازنظر لفظ ومعنی دارای ارزش ومایه بود و درآنها الفاظ فصیح ولغات فارسی قدیم بکار میرفت وبطورخلاصه نماینده افکار بلند و مستقل گویندگان آن اشعار بود .

خصوصا درزمان سلطان محمود غزنوی که گذشته از فتوحات‌و کسب افتخار بسیار برای ایران‌ما، توجه مخصوص او بشعرا وبخشش‌های‌بسیار بآنان موجب شدکه یکنوع‌غرور و بی‌نیازی ودرضمن سرافرازی دروجود آنان راه یابد ودراثرآن احساسات ، اشعار پرارزش ومیهنی و دارای مضامینی‌عالی که نماینده اوضاع‌مادی‌وروحی و اجتماعی‌آنان‌بود بگنجینه‌ی ادبیات ایران بیافزایند .

شعرای معروف سبك خراسانی عبارتنداز :

رودکی . شهید بلخی . ابوشکوربلخی. دقیقی . فردوسی طوسی . فرخی سیستانی . عسجدی . منوچهری . مسعود سعد سلمان لاهوری . سنائی غزنوی . سوزنی سمرقندی . قطران ارموی وغیره .

چنانکه قبلا گفتیم این سبك همانند **سبك رئالیسم** است و در آن چهار رکن تشبیه وجود داردکه عبارتند از :

مشبه و مشبه به و ادات تشبیه و وجه شبه .

مانند این شعر **رودکی .**

زمانه پندی آزاد وار داد مرا
زمانه را چونکو بنگری‌همه پنداست
بروز نیک کسان گفت غم مخورزنهار
بسا کسا که بروز تو آرزومند است



سبك عراقی

این سبك از ابتدای قرن هفتم معمول شده و تا اواخر قرن دهم هجری ادامه داشته است .

پیشوایان این سبك شعرای عراق بودند که با آوردن معانی لطیف در شعر و بکار بردن الفاظی که نماینده آن معانی بود ، پایه‌ی این سبک را نهادند .

معروف ترین این شعرا عبارتند از :

کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی . نظامی گنجوی . خاقانی شروانی . ظهیر فاریابی .

شعر زیر قسمتی از قصیده مفصلی است که کمال‌الدین اصفهانی پیشاهنگ سبك عراقی در توصیف برف که درهمدان آمده، گفته است و نمونه کاملی از اشعاری است که بسبك عراقی گفته شده .

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف
گوئی که لقمه‌ییست زمین‌دردهان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است
اجرام کوههاست نهان درمیان برف
ناگه فتاد لرزه به اطراف روزگار
از چه ؟ زبیم تاختن ناگهان برف
گشتند نا امید همه جانور ز جان
با جان کوهسار چو پیوست جان برف

باید دانست که اشعار این دوره از نظر رقت و لطافت معانی امتیاز فوق العاده یی نسبت باشعار دوره های قبل یافت ولی‌ازنظر سبك تنزل فاحشی نمود .

از مهمترین خصوصیات سبك عراقی ، پیدایش **حماسه مذهبی**

بجای **حماسه ملی** وتأثیر **عرفان** دراشعار وداخل شدن اصطلاحات علمی درشعر ورواج **غزل** وورودلغات بیشمارعربی دراشعار وآوردن **تشبیه‌های** نامحسوس وبکاربردن **کنایات وایهام واستعارات** دراشعاراست.

میتوان گفت که اشعار آن دوره بیان احساسات نبوده بلکه نماینده هنر وفضل گوینده بشمار میرفته است .

بطوریکه قبلادانستیم این سبک همانند **سبک ناتورالیسم** استودر آن چهاررکن تشبیه وجود داردکه عبارتند از:

مشبه ومشبه به وادات تشبیه ووجه شبه .

مانند این شعر **سعدی** :

دوش مرغی بصبح مینالید	عقل وصبرم ببرد وطاقت‌وهوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم کـه ترا	بانك مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان ومن خاموش

شعرای معروف سبک عراقی عبارتند از :

کمال الدین اسمعیل اصفهانی . امامی هروی . همـام تبریزی . سعدی شیرازی . حافظ شیرازی . سلمـان ساوجی . عبدالرحمن جامی .



سبك هندی

این سبك از قرن دهم هجری آغاز شده وتا امروز ادامه دارد .

پیشوایان معروف آن عبارتند از:

میرزا طاهر . طالب آملی. وحید قزوینی .صائب تبریزی. عرفی شیرازی .

بواسطه مهاجرت شعرایی مانند **صائب تبریزی وعرفی شیرازی** بهند این‌سبك درآن کشور که آمادگی کاملی برای پذیرش این چنین‌روش-

هائی راداشت ، رواج یافت وشعرای معروفی مانند **فیضی دکنی** و **بیدل** دراین باره کوششها نمودند .

در دوره‌ی صفویه بطوریکه قبلا گفتیم بعلت تعصب شدید مذهبی و صوفی منشی پادشاهان این سلسله بازار شعر وشاعری ونویسندگی رونقی نیافت وشعرا ونویسندگان آثار خودرامنحصر به نعت انبیاء وائمه وتفسیر واحادیث نمودند .

از این نظر شعرای فاضل وبا ذوق که میدانرا برای جنبش هنری، خویش تنگ میدیدند هریک بگوشه‌یی پناه بردند ونیز دراثر فشارهای روحی درجه ذوق وابتکار آنان تنزل حاصل نمود ودرنتیجه شعر اهمیت‌خود رااز دست داد وغزلهای عاجزانه‌مانند **غزلهای محتشم کاشانی** ومثنوی های کم ارزش وظریف مانند **مثنوی های ملازلالی** بوجودآمد .

دردوره‌ی صفویه بطورکلی دونوع شعر وجود داشت .

اول اشعاری که بروش عراقی گفته شده بود وپیروان‌این‌سبک‌همگی **ازجامی** تقلید مینمودند ، مانند اشعار **محتشم کاشانی**

دوم اشعاری که بروش جدیدی گفته شده‌بود واین سبک جدید در اواخر دوره‌ی صفویه بوجودآمد و**سبک هندی** نام‌گرفت .

از خصوصیات این سبک میتوان ، **خیال پروری** وتنزل افکار و پایه‌ی الفاظ ومعنی در **ابداع مضامین** وامثال زیبا ولطیف وعدم وجود **حماسه** وافکار بلند وبزرگی وفخر ومباهات وآوردن **مضامین باریک ومشکل** را نام برد .

دربین شعرای پیرواین سبک **صائب تبریزی** و**کلیم کاشانی** اشعار زیبا وگرانمایه‌یی دارند که لطف‌خاصی داراست .

این‌غزل از **کلیم کاشانی**است :

پیری رسید ومستی طبع جوان گذاشت
ضعف تن از تحمل بار گران گذشت

وضع زمانه ، قابل دیدن دوباره نیست
روپس‌نکرد، هر که ازاین‌خاکدان‌گذشت

طبعی بهمرسان که بسازی بعالمی
یا همتی که از سر عالم توان گذشت

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم ! باتو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد بااین و آن
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

این اشعار هم از **صائب تبریزی** است :

سبحه بر کف ، توبه برلب،دل پرازشوق گناه
معصیت را خنده می آید ز استغفار ما



مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
که روی مردم عالم دو باره باید دید



گفتگوی کفر ودین ،آخر بیکجامیکشد
خواب یك خوابست ، اما مختلف تعبیرها

چنانکه قبلا گفتیم این سبك همانند **سبك امپرسیونیسم** است ودر آن یك رکن تشبیه وجود دارد وآن **وجه‌شبه** است .

مانند :

دندان ما ز خوردن نعمت تمام ریخت
اندوه روزی از دل ما کم نمیشود

شعرای معروف سبك هندی عبارتند از :

صائب تبریزی . زلالی خوانساری . عرفی شیرازی . کلیم کاشانی . فیضی دکنی . بیدل .



بازگشت ادبی

بازگشت ادبی یعنی توجه بروشهای عراقی و خراسانی ، ازقرن دوازدهم تاامروز برقرار است .

دراین دوره شعرا بهمه ی سبکها توجه داشته‌اند و ازگذشتگان

تقلیدهای استادانه کرده‌اند .

درزمان نادرشاه چندتن ازشعرای اصفهان مانند **هاتف ومشتاق** ، سبك عراقی را بوجود آوردند و در قصیده نیز از استادان **عـراقی** تقلید نمودند .

درزمان حکمرانی کریم خان شاعران اصفهان بشیراز آمدند وسبك جدید را میان مردم رواج دادند وشاعری بنام **حاجی سلیمان صباحی کاشانی** که از دوستان هاتف و آذر درکاشان بود روش عراقی را بسبك خراسانی نزدیك ساخت .

فتحعلی خان صبا که ازشاگردان صباحی بود برای اولین باردر قرن سیزدهم بروش خـراسانی شعر گفت وبا کوشش بسیار این سبك را زنده کرد وازآن زمان ببعدسبك خراسانی توسط **شعله ومعتمدالدوله نشاط وسحاب** فرزند هاتف درتهران رواج یافت .

درزمان ناصرالدین‌شاه، **قاآنی** که از شاگردان **صبا** بود قصایدی ساخت که ازلحاظ مایه وارزش برابر با قصاید دوره‌ی سلجوقیان بود .

سپس شعرایی‌مانند **سروش وشیبانی کاشانی** اختراعی درشعر نمودند وآنرا با سبك قدیم موافق ساختند .

دردوره‌ی مشروطیت همگام باتحولات اجتماعی وسیاسی ، تغییرات وتحولاتی درشعر حاصل گردید وشعرا معلومات سیاسی و علمی واخلاقی خویش را دراشعار خود منعکس مینمودندو پیروزیهای سیاسی سبب تحریك ذوق شعرا گردید وبروشهای مختلف شعر گفتند .

سبك مهمی که دراین دوره بوجودآمد روش ساده گویی بود که‌در گذشته کمتر بدان توجه میگردید ، پیشوای شاعران پیرو این سبك **اشرف الدین حسینی** مدیر روزنامه **نسیم شمال** بود ونیز شاعران ملی یعنی **عشقی وایرج میرزا وعارف** بسادگی شعر میگفتند .

شعرای معروف این دوره عبارتند از :

آذر بیگدلی . مشتاق . هاتف . عاشق اصفهانی . طبیب . صباحی کاشانی . قـاآنی شیرازی . محمد اصفهانی . سروش اصفهانی . محمودخان ملك الشعرای کاشانی . **شیبانی کاشانی . شهاب**

اصفهانی .شهاب تبریزی. ادیب الممالك فراهانی این شاعران شیوه **های** آزاد داشته‌اند ونیز شعرایی بسبك حافظ شعر گفته‌اند که عبارتند از :

نشاط. فروغی بسطامی . شاطرعباس تهرانی .عارف قزوینی. ایرج تبریزی . سید اشرف گیلانی .

در دوره ی معاصر شعرای بزرگی پیداشدند که باتوجه بسبك قدیم روش جدید را پیروی کردند ، از جمله :

دهخدای قزوینی . ملك الشعرای بهار. فروزانفر . همایی اصفهانی ونیز شعرایی مانند :

دکتر شهریار و فیروزکوهی و گلچین که بسبك هندی توجه دارند .

دراین اواخرشاعرانی متجدد ، نوسازی آغاز کرده‌اند واحساسات و عواطف وافکار خویش را بسبك تازه‌یی بیان میکنند وازاین نظر آثار ایشان **اشعار نو** نام گرفته است .

پیشوای این شعرای نوساز **نیما یوشیج** شاعر گرانمایه است .



محسنات شعری

بحث دربارهٔ محسنات شعری مربوط بعلم یا **صنعت بدیع** است .

صنعت بدیع عبارت ازآرایش ومحسنات است که درمورد کلام بلیغ بکار برده میشود .

صنایع بدیعیه بر دونوع است :

صنایع لفظی . صنایع معنوی.

صنایع لفظی مربوط بزینت الفاظ است ودر معنی دخالتی ندارد .

صنایع معنوی مربوط بآرایش وزینت معنی است .

دراینجا مختصری دربارهٔ صنایع بدیعیه گفتگو مینمائیم.

سجع

سجع آنست که در انتهای دوقسمت ازعبارت الفاظی بیاورند که باهم متفق ومتناسب باشند .

سعدی میگوید :

هر که با بدان نشیند ، نیکی نبیند .

ترصیع

ترصیع درلغت بمعنی گوهر نشاندن آمده است و در اصطلاح عبارت از مسجع نمودن کلمات ومساوی آوردن حروف آنهاست بطوریکه دروزن ومقدار برابر باشند .

مانند :

برند از برای دلی بار ها
خورند از برای گلی خارها

تجنیس

تجنیس یا **جناس** عبارت از آوردن الفاظ همجنس است در نثر یا نظم ، بطوریکه در معنی اختلاف داشته باشند .

جناس بر هفت نوع است :

تام . ناقص . زائد . مرکب . مکرر . مطرف . جناس خط .

مانند :

آسان گذران کار جهان گذرانرا
زیرا که خردمند جهان خواند جهانرا

یا این شعر **قطران بن منصور** شاعر تبریزی ، درجناس مکرر .

چون بطرف جوی بنماید گل خود روی روی
جای با معشوق مـی خوردن کنار جوی جوی
برده از مـرجان بگونه لالهٔ نعمان سبق
برده ازمطرب بدستان بلبل خوشگوی گوی

ایهام

ایهام آوردن الفاظی است که دارای دومعنی باشد ، یکی نزدیك و دیگر بسیار دور که گوینده معنی دوررا توجه کند وذهن شنونده در ابتدا بمعنی نزدیك متوجه شود .

تضاد

تضاد عبارت از آوردن چیزهای متضاد است درشعر .

مانند :

آتش خشم توبردآب من خاك آلود
بعد از این بادبگوش تورساندخبرم

سؤال وجواب

سؤال وجواب عبارت از بیان گفتگومیان دوتن است بعباراتی زیبنده ومضامین نیکو .

مانند :

بدو گفتم که مشکی یا عبیری	که ازبوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم	ولیکن مدتی با گـل نشستم
کمال همنشین درمن اثر کرد	وگرنه‌من‌همان خاکم که‌هستم

حسن مطلع

بیت اول قصیده یا غزل را مطلع گویند .

حسن مطلع عبارتست ازآوردن عبارات زیبنده ومضامین پسندیده و عالی ، درابتدای شعر یاانشاء .

مانند :

روز مبارک شد و مراد برآمد
یار چو اقبال روزگار در آمـد
مدت‌هجران گذشت و گریه‌ی عشاق
نوبت شادی و خنده‌ی سحر آمد

حسن مقطع

بیت آخر قصیده یاغزل را **مقطع** گویند .

حسن مقطع آنست که شاعر ، شعر خودرا به‌عبارت ومعنی پسندیده وموافق طبع ومضمون مطلوب ختم نماید .

مانند :

دعای بد نکنم بر بدان که مسکینان
بدست خوی بد خویشتن گرفتارند
بجان زنده دلان سعدیا که ملك وجود
نیرزد آنکه وجودی ز خود بیازارند

تنسیق الصفات

تنسیق الصفات عبارت از ذکر چند صفت بتوالی یکدیگراست ، برای یك چیز ویا بطور کلی آوردن چند صفت است بدنبال هم .

مانند :

جهان آرای گردون سای دودا ندام آتش دل
شبه دیدار گوهر بار مینا پوش دیباتن

تناسب یا مراعات النظیر

تناسب عبارت از آوردن الفاظی است درشعر که با هم متناسب و نظیر باشند .

مانند :

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار
کاخ کاوس ربود و کمر کیخسرو

حشو

حشو عبارت از لفظی است که در میان جمله یا عبارت آورند که بدون آن معنی جمله وعبارت تمام باشد .

حشو برسه قسم است :

حشو متوسط . حشو قبیح . حشو ملیح .

حشو متوسط آنست که عدم ذکر وذکر آن یکسان باشد .

مانند :

مشنو ای دوست که غیر از تومرا یاری هست
یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

حشو قبیح آنست که ذکر آن موجب ناپسندی کلام میشود .

مانند :

گرمی نوشم بخدمتت جرم بپوش
عذرم **رمدچشم وصداع سر** بود

حشو ملیح آنست که ذکر آن موجب ملاحت ورونق کلام شود.
مانند:

باده لعل لبش کز **لب من دور مباد**
راح روح که و پیمان‌ده پیمانه‌ی کیست
یا
چه خوش گفت فردوسی پاك زاد
که رحمت بر آن تربت پاك باد

نسیب و تشبیب

نسیب غزلی است که شاعر در مقدمه‌ی قصیده‌ی خود برای جلب توجه خوانندگان یا شنوندگان میآورد.

تشبیب غزلی است که حال شاعر را بیان نماید، عده‌یی تشبیب را بمعنی مقدمه و ابتداء بکار میبرند.

بعضی ازادبا برای نسیب و تشبیب تفاوتی قائل نشده‌اند وبطورکلی می‌گویند هرغزلی که درقصیده مقدم برمقصود باشد نسیب وتشبیب نامیده می‌شود.

لغز

لغز آنست که چیزی را سؤال نمایند بدادن نشانیها وصفات آن.

لغزهای فارسی عموماً باکلمات، **آن چیست** یا **چیست آن** شروع میشود وازاین نظر آنرا **چیستان** میگویند.

رودکی در لغز ریواس میگوید:

آن چیست بر آن طبق همی تابد
چون ملحم زیر شعر عنابی
ساقش به مثل چو ساعد حورا
پایش به مثل چو پای مرغابی

معما

معما آنست که نام چیزی یاکسی را برمز و اشاره بیان کنند

مانند معمای زیر **بنام خسرو** .

نام بت من ز غایت لطف
سیبی است نهاده بر سر سرو

که سی بیست میشود ششصد و بحساب جمل برابر با حرف خ است وچون برسر **سرو** گذارند **خسرو** نتیجه میشود .

*

سخن سرایان ایران بعد از اسلام

بنا بر نظر بعضی از تذکره نویسان نخستین سخنسرای ایرانی بعداز اسلام **ابوحفض سغدی** است.

شعر زیر منسوب باوست :

آهوی وحشی در دشت چگونه دوذا
او ندارد یار بی یار چگونه بوذا

بعضی دیگر ازجمله **عونی** در تذکره **لباب الالباب** میگوید :
قدیمی ترین شاعر در ایران بعدازاسلام **عباس مروی** است .

شعر زیر قسمتی ازقصیده‌ی منسوب باوست :

کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت
مر زبان فارسی را هست تا این نوع بین

بعقیده‌ی بسیاری ازمحققین قدیمترین شاعری که اشمار او بمارسیده است در دوره‌ی طاهریان بوده است .

شعرای دوره‌ی طاهریان

مشهورترین شاعر دوره‌ی طاهریان **حنظله‌ی باد غیسی** است. (متوفی ۲۲۰ ه) .

شعر زیر از اوست :

مهتری گر بکام شیر درست شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی وعز ونعمت وجاه یاچومردانت مرگ رو باروی

شعرای دورهٔ صفاریان

از شعرای دورهٔ صفاریان ، **فیروزمشرقی** (متوفی ۲۸۳ ه) و **ابو سلیک گرگانی** (که معاصرعمرولیث بوده است) را نام میبریم .

از **فیروز مشرقی** :

مرغیست خدنك ای عجب‌دیدی مرغیکه بود شکار اوجانا
داده پرخویش کرکسش هدیه تا نه بچه‌اش برد بمهمانا

از **ابوسلیك گرگانی** :

خون خودرا گر بریزی برزمین به که‌آب‌روی‌ریزی در کنار
بت‌پرستیدن به ازمردم پرست پندگیروکاربند وگوش دار

شعرای دورهٔ سامانی

شعرای معروف این این دوره عبارتند از :

۱- **ابوشکور بلخی** (متوفی۳۴۳ه) واز اشعار اوست :

تا بدانجا رسید دانش من
که بدانم همی که نادانم

۲- **ابوالمؤید بلخی** ، که شاعر و نویسنده بوده و شاهنامه‌یی بنثر نوشته وقصهٔ یوسف وزلیخا را بشعرپارسی آورده‌است .

۳- **ابوالحسن شهید بلخی** (متوفی۳۲۵ه) ازشعرای بزرك‌عصر خود بوده‌است .

از احوالات‌اوست :

روزی شهید نشسته بود وکتابی میخواند جاهلی نزد اوآمد وسلام کرد وگفت خواجه تنها نشسته‌یی ؟ گفت :

اکنون تنها نشسته‌ام که توآمدی »

٤- **کسائی مروزی**، نخستین شاعری است‌که عقاید دینی ومطالب اخلاقی وفلسفی در اشعار خود آورده است .

۵ - **عماره مروزی** ، از شعرای اواخر دورهٔ سامانیان است .

٦- **رابعه** ، نخستین زنیست‌که بزبان پارسی شعرگفته است.

۷- **رودکی سمرقندی** ، اولین شاعری است که **دیوان** ترتیب داده و اشعاراو مایهٔ اعتبار دورهٔ سامانی‌است (متوفی۳۲۹ه) .

۸- **دقیقی بلخی** (متوفی۳٦۷) بعداز رودکی مشهور ترین شاعر دوره‌ی سامانی‌است .

شعرای دوره‌ی غزنویان

معروفترین شعرای این دوره عبارتند از :

۱- **عنصری بلخی** (متوفی٤۳۱ه)این‌شاعر در زمان سلطان‌محمود عنوان ملك‌الشعرایی داشت .

۲- **غضایری رازی**(متوفی ٤۲٦ه) این شاعر درزمان‌بهاءالدوله خدمت میکرد ولی در مدح سلطان محمود قصایدی میگفت .

۳- **عسجدی مروزی**(متوفی ٤۳۲ه) این شاعر در خدمت‌سلطان محمود شاعری میکرد .

٤ - **فرخی سیستانی** (متوفی٤۲۹ه) ازشعرای بزرك زمان سلطان محمودبود.

٥ -**منوچهر دامغانی** (متوفی٤۳۲ه) درعصرسلطان محمودزیست مینموده .

٦- **فردوسی‌طوسی** (متوفی٤۱۱ یا٤۱٦ه) از بزرگان مفاخرایران وازشعرای بنام و بزرك دوره‌ی غزنویان است .

شعرای دوره‌ی سلجوقیان تا فتنه‌ی مغول

در دوره‌ی سلجوقیان تصوف رواج پیدا کرد وگویندگان‌ونویسندگان از میان صوفیان برخاستند .

۱- **باباطاهر عریان** ، که در زمان طغرل اول سلجوقیان زیست مینموده‌است .

دوبیتی‌های او مشهور است ، این‌شاعر گوشه‌گیر دردامنه کوه‌الوند زیست مینموده .

۲- **ابوسعید ابوالخیر** (۳٥۷-٤٤۰ه) که از متقدمین گویندگان طریقت‌تصوف است و ازاو رباعیات وقطعات وابیاتی نقل‌شده است . شرح‌حال اودرکتاب اسرارالتوحیدبوسیله‌ی‌نوه او نوشته‌شده‌است.

۳- **عبداله انصاری** (۳۹٦-٤۸۱ه) .

ازکتاب‌های مشهور او بزبان عربی وفارسی :

ذم‌الکلام. منازل‌السائرین.
واردات . دل‌وجان . الهی نامه . قلندرنامه . محبت‌نامه.
هفت حصار وجود دارد.

۴- **سنائی‌غزنوی** (متوفی۵۴۵هـ) ازجوانی دردربارغزنویان خدمت می‌کرد .

ازتحولات اساسی زندگی او پیروی ازطریقت صوفیان بود ، زیرا که بدین‌ترتیب پای ازدربار شاه بیرون‌کشید ودیگر مدح کسی نگفت . درآن‌زمان بود که گفت :

مدحش چراکنم که بیالایدم خرد
هجوش چراکنم که بفرسایدم‌زبان

۵ - **شیخ عطار** ، که دارو فروش بود وضمناً طبابت هم مینموده. مولوی درباره‌ی او میگوید :

هفت شهر عشق را عطارگشت
ما هنوز اندر خم یك‌کوچه ییم

شعرای‌آذربایجان درقرن پنجم

معروفترین آنان عبارتنداز :

۱- اسدی طوسی .

۲- قطران تبریزی .

شعرای دوره‌ی‌اول سلطنت سلجوقیان

معروفترین آنان عبارتند از :

۱- **لامعی‌گرگانی** .

۲- **ارزقی هروی** .

۳- **ناصرخسرو**.

۴- **عمرخیام نیشابوری** .

شعرای دربار غزنویان

(بازماندگان سلسله‌غزنویان)

معروفترین‌آنان‌عبارتنداز :

۱ـ مسعود سعد سلمان .
۲ـ مختاری غزنوی .
۳ـ سید حسن غزنوی .

شعرای دوره‌ی دوم سلطنت سلجوقیان

معروفترین آنان عبارتند از :
۱- معزی نیشابوری .
۲- ادیب صابر .
۳ـ عبدالواسع جبلی ، در شعر بصنایع لفظی توجه بسیار داشته است.
٤ـ انوری ،قصاید پیچیده ومدایح اغراق آمیز ازخودباقی گذارده
٥- مهستی ، مشهورترین زنی است که بفارسی شعر گفته است.

شعرای ماوراء النهر

(دربار آل خاقان)

۱- عمعق بخارایی،در بکار بردن تشبیهات و گفتن مرثیه استاد بوده است
۲ـ سوزنی سمرقندی ، دارای اشعاری ساده و روان است .
۳ـ رشید وطواط ، بصنایع لفظی توجه داشته و اشعار او بیشتر جنگی است .

شعرای آذربایجان درقرن ششم

معروفترین آنان عبارتند از :
۱ـخاقانی شیروانی ، دارای اشعاری محکم ومتین وحاوی کنایات است .
۲- مجیرالدین بیلقانی ، شاعری قصیده‌سرا است .
۳- ظهیر فاریابی ، پیرو سبك عراقی بوده است .
٤- نظامی گنجوی، خسرو وشیرین،لیلی ومجنون وغیره‌ازاوست.

شعرای دوره‌ی مغول

معروفترین آنان عبارتند از :
۱ـ کمال اصفهانی ، که اورا خلاق المعانی گفته اند .

۲- **مولوی بلخی** ،که از بزرگترین شعرای عارف است و کتاب **مثنوی‌مولوی** از آثاراوست .
۳- **سعدی‌شیرازی** ،که استادسخن وآثـار او گنجینه‌ی فصاحت و بلاغت است .
کتاب **بوستان** و **گلستان** ازآثار اوست .
٤ - **همام‌تبریزی** ، که از بهترین غزلسرایان آن دوره است .
۵ - **شیخ محمودشبستری** .
٦- **امیرخسرو دهلوی** .
۷- **اوحدی مراغه‌یی** .
۸- **ابن یمین** .
۹- **سلمان ساوجی** .

شعرای دوره‌ی تیموری

۱- **حافظ شیرازی** ، که استاد غزل است وغزلیات او درردیف عالیترین اشعار فارسی است .
۲- **جامی** ، که‌گذشته ازشاعری نویسنده بزرگی بوده است .

شعرای دوره‌ی صفوی

معروفترین آنان عبارتند از :
۱- **بابا فغانی** .
۲- **هلالی‌جغتائی** .
۳- **وحشی بافقی** .
۴- **محتشم‌کاشانی** .
۵- **عرفی شیرازی** .
٦- **نظیری نیشابوری** .
۷- **طالب‌آملی** .
۸- **زلالی خوانساری**.
۹- **صائب تبریزی** .

شعرای دوره‌ی افشاریه ، زندیه ، قاجاریه

معروفترین آنان عبارتند از :

۱- هاتف اصفهانی .
۲- سیدمحمدسحاب .
۳- مجمر اصفهانی .
٤- صبا .
٥- نشاط .
٦- قائم‌مقام .
۷- وصال شیرازی .
۸- قاآنی شیرازی .
۹- فروغی بسطامی .
۱۰- سروش اصفهانی .
۱۱- محمودخان ملك‌الشعرا .



کارشاعر

شعرهمزادبشراست ، یعنی از آنزمان که بشر خود را شناخت واز عالم حیوانات خارج‌شد و نیروی عاقله یافت ، زیبائیها وزشتیهای‌طبیعت را درك کرد ، ازخوشیها لذت برد ، از ناخوشیها رنج کشید وبطور کلی سه نیروی روانی بشر یعنی **عاقله** و**منفعله** و**فعاله** دراوقوت گرفت وبدینترتیب نام او از **حیوان** به **بشر** تبدیل یافت ، **شعر**هم بوجودآمد .

همه‌ی افراد دراثر عوامل خارجی شادان وناشاد میشوند،زیبائیهای جهان را درك میکنند وزشتیهای‌آنرا میشناسند ، حالات اندوهبار طبیعت آنانرا رنجور میسازد ومناظر دردناك زندگی روح آنانرا افسرده میکند وبعکس اشکال دلفریب ومناظر فرح‌بخش وحالات روح‌پرورطبیعت آنانرا دلشاد میکنند ونوید حیات میدهد .

ولی دربین این افراد عده‌یی تنها ناظر این جریانات هستند وقادر نیستند احساسات وعواطف وآنچه را درك کرده‌اند گسترش داده ومنتشر سازند ، اینان افراد عادی هستند .

لیکن عده‌یی باروحی حساستر وگیرندیی نیرومندتر از افراد عادی این جریانات را درك میکنند وسپس ، انفعالات وادراکات واحساسات‌خود

را با قالبی زیبا ومعانی بدیع آمیخته بادنیائی زیبائی ولذت بیان مینمایند ودربین افراد دیگر منتشر میسازند .

آثار آنان چون باغ گلی است که بهرطرفش روی زیبا گلی بینی ودر اثر بوی گل چنان مست شوی که بی‌اختیار دامن از دست دهی .

اینان گویندگان ونویسندگان هستند .

کارشاعرعبارتست از بیان زیبائیها ونازیبائیهای طبیعت وواقعیتها و نمود صحنه‌های دردناك ویا زیبای زندگی .

شاعر بایدآیینه‌ی تمام‌نمای اوضاع اجتماعی هردوره‌باشد ، آینه‌یی پاك وبراق ، تنها کارشاعر شکایت از یار ومدح سروران ویا وصف‌زلف نگار نیست .

شاعر باید شکایت از اوضاع بد اجتماع ومدح پیشاهنگان بشریت و وصف عواطف عالی بشری را بنماید .

بایداندکی بیشتر ازافرادعادی‌فکر کند وحقیقتاً راهنمای مردم‌باشد .

کار شاعر تنها قافیه‌پردازی نیست بلکه باید درفکرمضامین عالی و سوژه‌های مفیدهم باشد وبخاطردرست‌نمودن‌قافیه‌ی‌شعرخود ، معانی‌لطیف وپسندیده‌را فدا نکند زیرا لطف شعردرقافیه‌پردازی‌نیست بلکه‌درزیبائی وظرافت وچگونگی **تم اصلی** آنست .

عجزولابه درشعر نشانه‌ی ضعف‌اراده ونا پختگی گوینده آنست ، **زیرا** برای برطرف‌ساختن اوضاع بد اجتماع نباید منتظربود که دستی از غیب برون‌آید وجامعه را اصلاح کند ، بلکه باید باکوشش‌خستگی‌ناپذیر بجنك زشتی‌هارفت وسرانجام شاهد مقصودرا درآغوش گرفت ، اوضاع‌بداجتماع نتیجه مستقیم اعمال خلاف رویه عده‌یی نابشر است ، تصحیح آن نیز باید بدست افراد بشر انجام‌گیرد .

هنرمندان‌مربیان‌اجتماع‌هستند ، دراینصورت اگراینان اظهارزبونی وضعف نمایند پس چه کسانی معایب را آشکار مینمایند ودر رفع آن معایب میکوشند ، مگراینکه بگوئیم‌عده‌یی خرابکاراجتماع را بسوی نیستی‌سوق میدهند وسپس عده‌یی‌خرابکار دیگردراصلاح آن جامعه میکوشند ! وواضح است که چنین امری محال است .

درمیان شعرای‌گذشته عده‌یی‌راه خودرا شناختند وضعف وسستی را

بگوشه‌یی افکندند و بجنگ زشتی‌ها رفتند ، محیط تنگ وفشارهای فزون از حد نه تنها آنانرا از راه باز نداشت بلکه کوشش وجنبش آنانرا دو چندان ساخت .

حافظ از اینگروه بود ، او میگوید :

چرخ برهم زنم ار جز بمرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلك

ولی عده‌یی دیگر بوظیفه‌ی خویش آشنا نبودند ودرمقابل ناملایمات تاب نیاوردند و نه تنها کوششی برای بهبود زندگی مردم ننمودند بلکه بدعت‌های نامناسب و ناپسندی نیز درمیان گذاشتند ودردی بر دردهای اجتماع خویش افزودند .

از **سعدی** عجیب است که بگوید :

آمدم تا عنان شه گیرم زنم از دست خوبرویان داد
ملکا گر تو داد من ندهی جان شیرین خود دهم برباد

ویا اینکه خودخواهی کند وبگوید :

نه با شتر برسوارم نه چوخر بزیر بارم
نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم
غم موجود و پریشانی معدوم ندارم
نفسی میزنم آسوده وعمری میگذارم

ویا اینکه کوشش وجدیت را بکلی نفی کند وبگوید :

بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتأیید آسمانی نیست
اوفتاده است در جهان بسیار بی‌تمیز ارجمند و عاقل خوار

زیرا این مطلب واضح است که اگر دراجتماعی نادانی ارجمند گردد وعاقلی خوار شود در اثر رکود فکری وروش غلط ومعیوب آن اجتماع است وچنین اجتماعی هیچگاه بااین‌شیوه تکامل حاصل نخواهدنمود ، مگر اینکه عاقل ارجمند گردد ونادان بدانائی گراید واین وظیفه‌ی گوینده‌است که این مطلب را اثبات کند نه اینکه خود او هم عکس این قضیه را تأیید نماید !

سعدی درجای دیگر رشد فکری نشان میدهد ومیگوید :

بدست آهن تفته کردن خمیر
به‌ازدست برسینه پیش امیر

یا

عمر گرانمایه دراین صرف شد — تاچه‌خورم صیف‌وچه پوشم شتا
ای شکم خیره بتایی بساز — تا نکنی پشت بخدمت دوتا

ونیز میگوید :

پادشه پاسبان درویش است — گرچه‌رامش بفرودولت اوست
گوسفند از برای چوپان نیست — بلکه چوپان برای خدمت‌اوست

ودراینجا رشد بیشتری نشان‌میدهد وبراستی زیباتر اززیبا میگوید :

بنی‌آدم اعضای یك پیکرند — که درآفرینش زیك گوهرند
چوعضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
توکز محنت دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

توجه کنید که بین گفتار نخست وسخنان بعدی تا چه حد فاصله وجود دارد ، درجایی خودخواهی ، جای دیگرمردم خواهی ، یکجا اختیاری،جای دیگر جبری ، این اشتباه است ، زیرا خواننده یاشونده راه‌راگم میکند ویا اینکه بین دوراهی حیران میماند .

هنرمند وهمچنین شاعر باید یك چیز را همیشه در مقابل چشم داشته باشد وآن چیز**هدف** است .

کار شاعر پیش رفتن بسوی‌هدف‌است‌وهدف شاعرتنها نجات بشر از سرگردانی وبرون‌آوردن اجتماع ازمنجلاب بدبختی ورذالت است .

ونیزهدف اونمایش صحنه‌های‌مختلف زندگی وراهنمائی‌مردم‌بسوی خوبیها ودورساختن‌آنان از زشتیهاست .

این‌کاررا شاعر بایستی بآزادی انجام دهد ومعانی سودمند را فدای الفاظ بیفایده نکند .

در خاتمه قسمتی از نطق با ارزش **استاد بهار** را که درکنگره نویسندگان ایران بسال ۱۳۲۷ ایراد نمود میآورم تا راه کار نیکوتر شناخته گردد .

... مادرسردوراهی تاریخ‌خود قرارداریم،راهی بسوی کهنگی‌وتوقف وراهی بطرف تازگی وحرکت، هرگوینده ونویسنده که مردم‌را بسوی آینده وجنبش وحیات هدایت نماید وصنعت اوحقیقی‌تر وغمخوارانه‌ترباشد کالای او دربازارآتیه رایج‌تر ومرغوبتر خواهد بود

آقایان ! طفره وتوقف درطبیعت محال است، هستی‌عبارت ازحرکت

است ، هرمتفکر و نویسنده که هوادار توقف ومحافظت وضع حالیه باشد ، بادلیل منطقی ، باید اذعان کند که رو بعقب میرود وهر کس درزندگی رو بعقب رفت بسوی مرگ شتافت ، خاصه ادیب وگوینده که باید همواره بمسافات بعیده پیشاپیش قوم حرکت کند تاقوم راکه فطرة دیرباورومایل بتوقف است قدری پیشتر بکشد .

اغراق روزی در شعر مطلوب بود و امروز اغراق در عمل وفکر مطلوبتر است .

اغراق فکری وعملی همانست که گوینده خود چندقدم پیشتر ازآنچه میخواهد قوم را بدان رهبری کند قرار گیرد و ازآنجا قوم خود را آواز دهد تا قوم بدانجائی که بایدرسید بطیب خاطر نزدیک شود ودرجای طبیعی خود استقراریابد»

VI

گزیده ادبیات فارسی



دراین بخش قطعاتی ازآثار نویسندگان وشعرای بزرگ ایرانی همراه باشرح حال مختصرآنان میآوریم



رودکی سمرقندی

(متوفی ۳۲۹)

ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی از بزرگترین شعرای نیمه‌ی دوم قرن سوم ونیمه‌ی اول قرن چهارم است.

وی از مردم رودک سمرقند بود واز این نظر برودکی مشهور گردید.

این شاعر بزرگ با اینکه نابینا بود درکسب علم و ادب کوشش فراوان مینمود ازاین نظر مورد نظر **امیر نصربن احمد سامانی** و وزیر او **ابوالفضل بلعمی** بود وبامرپادشاه وبکمك وزیر اوبنظم کلیله ودمنه پرداخت.

آثار اوبسیار بوده است. لیکن دراثر حوادث ودگرگونیهای بسیار بیش از اندکی ازآنها باقی نیست.

ازکلیله ودمنه رودکی.

شب زمستان بود کپی سردیافت ... کرمکی شب تاب ناگاهی بتافت

کپیان آتش همی پنداشتند ... پشتهٔ آتش بدو برداشتند

آفریده مردمان مر رنج را پیشه کرده رنج جان آهنج را
چون کشف انبوه غوغائی بدید بانگ وزخ مردمان خشم آورید
روزجستن تازیانی چون نوند روزدن چون شصت ساله سودمند
خودتو آماده نوی و آراسته جنگ اورا خویشتن پیراسته
چون گل سرخ ازمیان پیلغوش یاچوزرین گوشوار ازخوب گوش
دمنه را گفتا که تا این بانك چیست بانهیب وسهم این آوای کیست
دمنه گفت اورا جز این آواد گر کار تو نه هست وسهمی بیشتر
آب هر چه بیشتر نیرو کند بند ورغ سست بوده بفکند
دل گسسته داری از بانك بلند رنجگی باشدت وآزار و گزند
ابله وفرزانه را فرجام خاک جایگاه هردو اندر یك مغاک
گر ورم داری گزند آرد بدین بفکن اورا گرم درویشی گزین



این اشعار نیز ازاوست

زمانه پندی آزادوار داد مرد زمانه را چونکو بنگری همه پنداست
بروز نیك کسان گفت غم مخور زنهار بسا کسا که بروز تو آرزومند است



بحجاب اندرون شود خورشید گر تو برداری ازدولاله حجیب
وان زنخدان بسیب ماند راست اگر از مشک خال دارد سیب



منوچهری دامغانی

(متوفی ۴۳۲)

ابوالنجم احمد منوچهری از اهل دامغان بود .

ازاین نظر منوچهری تخلص کرد که درابتدای شاعری مداح **منوچهر بن قابوس** بود .

پس از تسلط **مسعود غزنوی** بر ولایت عراق منوچهری بنا برخواهش مسعود نزد وی رفت ومداح او گردید .

منوچهری از شعرای بزرگ قرن پنجم است ودرشاعری سبك خاصی دارد ، درآوردن مضامین مطلوب ومعانی نغز استاد است . خصوصاً در **مسمط** بی نظیر میباشد .

این مسمط از اوست :

آمد بانك خروس مؤذن میخوارگان

صبح نخستین نمود روی بنظارگان

که بکتف برگرفت جامه‌ی بازارگان

روی بمشرق نهاد خسرو سیارگان

باده فراز آورید چاره ی بیچارگان

قوموا اشرب الصبوح یامعشر النائمین[۱]

می زدگانیم ما در دل ما غم بود

چاره ی ما بامداد رطل دمادم بود

راحت کژدم زده کشته کژدم بود

می زده را هم بمی دارو ومرهم بود

هرکه صبوحی کند با دل خرم بود

بادولب مشکبوی بادورخ حور عین

کرده گلو پر زباد قمری سنجاب پوش

کبک فرو ریخته مشک بسوراخ گوش

بلبلگان با نشاط قمریگان با فروش

در دهن لاله مشک در دهن نحل نوش

سوسن کافور بوی گلبن گوهر فروش

ازمه اردی بهشت ، دهر بهشت برین

چوک زشاخ درخت خویشتن آویخته

زاغ سیه برد و بال غالیه آمیخته

ابر بهاری ز دور اسب بر انگیخته

وز سم اسب سیاه لؤلؤ تر ریخته

در دهن لاله باد ریخته و بیخته

ریخته مشك سیاه بیخته در ثمین

۱- ای گروه خفتگان برخیزید وشراب صبح بنوشید .

سرو سماطی کشید برد و لب جویبار
چون دورده چتر سبز در دو صف کارزار
مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار
چون سپر خیز ران بر سر مرد سوار
گشت نگارین تذرو پنهان در کشت زار
همچو عروسی غریق دربن دریای چین
وقت سحرگه کلنگ تعبیه‌یی ساخته است
از لب دریای هند تا خزران تاخته است
میغ سیه از قفاش تیغ برون آخته است
طبل فرو کوفته است خشت بینداخته است
ماه نو منکسف در گلوی فاخته است
طوطیگان با حدیث قمریگان با انین
گوئی بط سفیه جامه بصابون زده است
کبک دری ساق پای در قدح خون زده است
بر گل تر عندلیب گنج فریدون زده است
لشکر چین در بهار خیمه بهامون زده است
لاله سوی جویبار خرگه بیرون زده است
خرگه آن سبز گون خیمه ی این آتشین
. . . .
. . . .

این اشعار نیز از اوست :

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
کرد است رای تاختن و قصد کارزار
واینک بیامده است بپنجاه روز پیش
جشن سده طلایه ی نوروز نامدار
آری هر آنگهی که سپاهی شود بحرب
زاول به چند روز بیاید طلایه دار
این باغ و راغ ملکت نوروز ماه بود
وین کوه و کوهپایه و این جوی و جویبار

جویش پراز صنوبر و کوهش پراز سمن
باغش پر از بنفشه وراغش پر از بهار
نوروز از اینوطن سفری کردچو نملك
آری سفر کنند ملـوک بزرگوار
چون دید ماهیان زمستان که در سفر
نوروز مه بماند قریب مهی چهـار
اندر دوید و مملکت او بغارتیـد
با لشگری گران و سپاهی گزافه کار
در باغها نشاند گروه از پس گروه
در راغها کشید قطار از پس قطـار
زین خواجگان پنبه قبای سفید بند
زین زنگیان سرخ دهان سیاه قـار
باد شمال چون ز زمستان چنین بدید
اندر تک ایستاد چو جاسوس بی‌قرار
نوروز را بگفت که در خانمـان ملك
از فرو زینت تو که پیرار بود و پـار
بنگاه تو سپاه زمستان بغارتید
همه گنج شایگانت و هم در شاهوار

. . . .
. . . .

*

فردوسی طوسی

(متوفی ۴۱۱ یا ۴۱۶)

حکیم ابوالقاسم فردوسی از بزرگترین شعرای قـرن چهارم و پنجم هجری ویکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان بشمار است .

نامش **حسن** ونام پدرش **اسحق** ومولدش قریه‌ی **باژ** ازقرای شهر **طوس** است .

درحدود سنه ۳۷۰ بنظم **شاهنامه** پرداخت ودوره‌ی کامل آنرا درسنه ۴۰۰ بنام **محمود غزنوی** بانجام رسانید.

شاهنامه مشتمل است بر داستان های پهلوانان وآیین شهریاران بزرگ ایران تاهنگام حمله‌ی عرب بایران وازبزرگترین آثار زبان‌فارسی است وچون فرهنگی برای لغات زبان‌فارسی میباشد.

از شاهنامه فردوسی :

بنام خداوند جان و خرد — کزین بر تر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای — خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیهان و گردان سپهر — فروزنده‌ی ماه وناهید ومهر
زنام ونشان وگمان برتر است — نگارنده ی برشده گوهر است
به بینندگان آفریننده را — نه بینی مرنجان دوبیننده را
نیابد بدو نیز اندیشه راه — که اوبرتر از نام وازجایگاه
سخن هرچه‌زین گوهران بگذرد — نیابد بدو راه جان و خرد
خرد را وجانرا همی سنجد او — دراندیشه سخته کی گنجد او
ستودن نداند کس اورا چوهست — میان بندگی را ببایدت بست
خردگر سخن بر گزیند همی — همان بر گزیند که بنند همی
بدین آلت ورأی وجان وروان — ستود آفریننده را کی توان
بهستیش باید که خستو شوی — ز گفتار بیگانه یك سو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه — بفرمانها ژرف کردن نگاه
توانا بود هر که دانا بود — ز دانش دل پیر برنا بود
ازین پرده برتر سخن‌گاه نیست — بهستیش اندیشه را راه نیست



میازار موری که دانه کش است — که‌جان‌دارد‌وجان‌شیرین‌خوش‌است
پسندی و همداستانی کنی — که جان داری و جان ستانی کنی



فریدون و فرخ فرشته نبود — زمشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد ودهش یافت این‌نیکوئی — توداد ودهش کن فریدون‌توئی



در مرگ فرزند خویش

مرا سال بگذشت برشصت و پنج — نه نیکو بود گر بیازم بگنج
مگر بهره برگیرم از پند خویش — براندیشم ازمرگ فرزندخویش
مرا بود نوبت برفت آن جوان — ز دردش منم چون تنی بیروان
شتابم مگر تا همی یابمش — چو یابم بدینغاره بشتابمش
که نوبت مرا بد تو بیکام من — چرا رفتی و بردی آرام من
ز بدها تو بودی مرا دستگیر — چرا راه جستی ز همراه پیر
مگر همرهان جوان یافتی — که از پیش من تیز بشتافتی
جوان را چوشدسال برسی وهفت — نه بر آرزو یافت گیتی و رفت
همی بود همواره با من درشت — بر آشفت ویکباره بنمود پشت
برفت و غم و رنجش ایدر بماند — دل و دیده من بخون در فشاند
کنون او سوی روشنائی رسید — پدررا همی جای خواهد گزید
بر آمد چنین روزگاری دراز — کزان همرهان کس نگشتندباز
همانا مرا چشم دارد همی — ز دیر آمدن خشم دارد همی
مرا شصت وپنج و ورا سی‌وهفت — نپرسید از این پیر وتنها برفت
وی اندر شتاب و من اندر درنگ — زکردار ها تا چه آید بچنگ

روان تو دارنده روشن کناد
خرد پیش جان توجوشن کناد



حکیم عمر خیام

(متوفی ۵۱۷)

حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری ازریاضی‌دانان بزرگ ایران بشمار است .

معروفیت خیام بیشتر بسبب رباعیات اوست که بزبانهای زنده دنیا ترجمه شده و مورد توجه قرار گرفته‌است .

از تألیفات او رساله‌ی **جبرومقابله** و رساله‌یی در **طبیعیات** و

رساله‌یی در **اختلاف فصول** است .

قبر او در ایوان **امامزاده محمد محروق** در نیم فرسنگی نیشابور حالیه واقع است .

از رباعیات اوست :

خاریکه بزیر پای هر حیوانی است — زلف صنمی و ابروی جانانی است
هرخشت که بر کنگره‌ی ایوانی است — انگشت وزیری وسر سلطانی است

☆

در راه خرد بجز خرد را مپسند — چون هست رفیق نیك، بـدرا مپسند
خواهی که همه جهان تورا بپسندند — میباش بخوشدلی و خود رامپسند

☆

افتاده مرا با می و مستی کاری — خلقم ز چه‌میکنند ملامت باری
ای کاش که هر حرام مستی دادی — تا من بجهان ندیدمـی هشیاری

☆

آنان که محیط فضل و آداب‌شدند — در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریك نبردند برون — گفتند فسانه‌یی و در خواب شدند

☆

نیکی و بدی که در نهاد بشراست — شادی وغمیکه درقضا و قدراست
با چرخ مکن حواله کاندرره‌عقل — چرخ ازتوهزار بار بیچاره‌تراست

☆

حکیم نظامی

(متوفی ۵۹۷)

ابو محمد نظام الدین الیاس بن احمد بن یوسف متخلص به **نظامی** از شعرای بزرك ومشهورایران است .

وی اهل قم بوده است و چون خانواده او به **گنجه** مهاجرت کردند و ولادت او درآن شهر بوده به **گنجوی** مشهور شده است . مثنوی‌های پنجگانه‌ی او از آثارجاویدان زبان فارسی است ونیزشهرت او بواسطه همین مثنویات است .

از اشعار اوست :

عیب کسان منگر و احسان خویش
دیده فرو بر بگریبان خویش
آینه آنروز که گیری بدست
خودشکن آنروز مشو خود پرست
خویشتن آرای مشو چون بهار
تا نکند در تو طمع روزگار

☆

ز مغروری کلاه از شود دور
مبادا کس بروز خویش مغرور
بقدر شغل خود باید زدن لاف
که زر دوزی نداند بوریا باف
نه فرخ شد نهاد نو نهادن
ره و رسم کهن بر باد دادن
بقندیل قدیمان در زدن سنگ
بکالای یتیمان در زدن چنگ
که کشت این تخم راکان تخم برداد
نه من دیدم نه دانائی خبر داد
بخونریزی مبین کو شیر گیرد
که خونش گیرد ارچه دیر گیرد
ستم در مذهب دولت روا نیست
که دولت با ستمکار آشنا نیست
شنیدستم که در زنجیر عامان
یکی بود است ازاین آشفته نامان
چو با او ساختی نا بالغی جنگ
ببالغتر کسی بر داشتی سنگ
بپرسیدند کز طفلان خوری خار
ز پیران کین کشی چون باشد اینکار
بپاسخ گفت اگر پیران نخندند
کجا طفلان ستمکاری پسندند
زعیب و نیك مردم دیده بردوز
هنر دیدن بچشم بد میاموز
ستیزه با بزرگان بد توان برد
که از همدستی خردان شوی خرد
نهنك آن به که با دریا ستیزد
کز آب خرد ماهی خرد خیزد

☆

اگر صد کوه باید کند پولاد
زبون باشد بدست آدمی زاد
چه چاره کان بنی آدم نداند
بجز مردن کزو بیچاره ماند

☆

در اندیش ای حکیم از کار ایام
که پاداش عمل یابی سر انجام
نماند ضایع ارنیك است اگردون
کمر بسته بدین کار است گردون

☆

نظامی عروضی

(متوفی ۵۷۰)

احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف به **نظامی عروضی** از نویسندگان بزرگ قرن ششم بشمار است .

چون در فن‌عروض‌استاد بوده‌است بعروضی مشهورشده، وی‌درزمان ملکشاه سلجوقی و سلطان سنجر ظهور کـرده و با **حکیم عمرخیام نیشابوری** ملاقات نموده است.

کتاب مجمع‌النوادر ، معروف به **چهار مقاله** که ازکتابهای‌ادبی فارسی‌است از آثار اوست .

عروضی در شاعری ودبیری ونجوم وطب وهیئت دست داشته است ازچهارمقاله عروضی :

درچگونگی شاعری وشعر او

اما شاعر باید که سلیم الفطرة وعظیم‌الفکرة صحیح الطبع جید-الرویةدقیق‌النظر باشددرانواع علوم‌متنوع باشدودراطراف رسوم‌مستظرف زیراکه چنانکه شعر درهرعلمی بکارهمی شود هرعلمی درشعربکارهمـی شود وشاعرباید که درمجلس محاورت خوشگوی‌بود ودرمجلس معـاشرت خوشروی وبایدکه شعراو بدان درجه رسیده باشد که‌درصحیفه‌ی روزگار مسطورباشد وبرالسنه‌ی احرارمقروء، برسفائن‌نویسند ودرمدائن‌بخوانند، که حظ وافر وقسم افضل ازشعر بقاء اسم است وتا مسطور ومقروء نباشد این معنی بحاصل نیاید وچون شعر بدین درجه نباشد تأثیر اورا اثر نبود وپیش ازخداوند خود بمیرد وچون اورا در بقاء خویش اثری نیست‌دربقاء اسم دیگری‌چه اثرباشد اما شاعر بدین‌درجه نرسد الاکه در عنفوان‌شباب ودر روزگارجوانی بیست هزار بیت ازاشعار متقدمان یادگیرد و ده‌هزار کلمه ازآثار متأخران پیش‌چشم کند وپیوسته دواوین استادان همی‌خواندو یادهمی گیرد که درآمد وبیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن برچه وجه‌بوده‌است تاطرق وانواع شعر درطبع‌اومرتسم‌شده وعیب وهنرشعر بر صحیفه خرد او منقش‌گردد تا سخنش روی درترقی آورد وطبعش بجانب علومیل کند هرکرا طبع درنظم شعر راسخ شد وسخنش هموار گشت‌روی بعلم شعرآرد وعروض بخواند وگرد تصانیف استاد ابوالحسن السرخسی البهرامی گردد وچون غایةالعروضین وکزالقافیه ونقد معانی ونقد الفاظ و سرقات وتراجم وانواع‌این علوم بخواند براستادی که‌آن داندتانام‌استادی را سزاوار شده و اسم او درصحیفه‌ی روزگار پدیدآید .



مولوی بلخی

(متوفی ۶۷۲)

جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین از عرفا وعلما وشعرای بزرگ ومشهور بشمار است.

جلال‌الدین چندسالی درحلب و شام بتحصیل علوم پرداخت وسپس بقونیه آمد وآنجا متوطن شد وبتربیت مردم همت گماشت.

از سال ۶۴۲ تاسال ۶۷۲ یعنی سی سال تمام مرجع خواص وعوام بود.

ازآثار او **کتاب مثنوی** و **دیوان قصاید وغزلیات** است که بنام **شمس‌الدین تبریزی** بنظم آمده است و **کلیات شمس** نام دارد ودیگر مجموعه‌ی رباعیات است.

از کتاب مثنوی مولوی:

بشنو از نی چون حکایت میکند — وز جدائی ها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند — از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه ازفراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کودورماند ازاصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم — جفت بد حالان و خوشحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من — وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست — لیک چشم و گوشرا آن نور نیست
تن زجان وجان ز تن مستور نیست — لیک کسرا دید جان دستور نیست
آتش است این بانك نای و نیست باد — هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد — جوشش عشق است کاندر می فتاد
نی حریف هر که از یاری برید — پرده هایش پرده های ما درید
همچونی زهری و تریاقی که دید — همچو نی دمساز ومشتاقی که دید
نی حدیث راه پر خون میکند — قصه‌های عشق مجنون می کند
محرم این هوش جز بیهوش نیست — مرزبان را مشتری جز گوش نیست
گر نبودی ناله‌ی نی را ثمر — نی جهانرا پر نکردی از شکر

در غم ما روزها بی‌گاه شد — روزها با سوزها همراه شد
روزها گر رفت گو رو باك نیست — توبمان ای آنکه چون تو پاك نیست
در نیابد حال پخته هیچ خام — پس سخن کوتاه باید السلام

☆

ای برادر تو همین اندیشه‌یی — ما بقی تو استخوان و ریشه‌یی
گر گل‌است اندیشه‌ی تو گلشنی — ور بود خاری تو هیمه گلخنی

☆

این غزل نیز از اوست :

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز
باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
یعقوب وار وا اسفاها همی زنم
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
باله که شهر بی تو مرا حبس میشود
آوارگی بکوه و بیابانم آرزوست
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
دی شیخ باچراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و ددملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته ییم ما
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

☆

از مجموعه سخنان مولوی معروف بفیه مافیه .

اگر آدمی را شادئی در دل میآید جزای آن است که کسی را شاد کرده است واگر غمگین می‌شود کسی را غمگین کرده است .

سخن را چون بسیار آرایش میکنند فراموش میشود .

این عالم مثال کوه است هرچه گوئی از خیر و شر جواب همان شنوی اگر گمان بری که من خوب گفتم و کوه زشت جواب داد محال باشد .

اگر کسی در حق کسی نیك گوید آن خیر و نیکی بوی عاید میشود ودر حقیقت آن ثنا وحمد خود میگوید نظیر این چنان باشد که کسی گرد خانه خود ریحان و گلستان کارد هر باری که نظر کند گل وریحان بیند او دائماً در بهشت باشد چون خو کرد بخیر گفتن، مردمان نیز خیر او گویند چون بخیر یکی مشغول شوند آنکس محبوب وی باشد چون از ویش یاد آید محبوب را یادآورده باشد ویادآوردن محبوب گل و گلستان است وروح و راحت است .

خیر کن با خلق بهر ایزدت — یا برای راحت جان خودت
تا همه را دوست بینی در نظر — دردلت ناید زکین ناخوش صور

اکنون چون میتوانی که شب و روز گل و گلستان بینی ورياض ارم بینی چرا در میان خارستان وماران گردی ،**همه را دوست دار تا همیشه در گل باشی** و چون همه را دشمن داری، خیال دشمنان که نظر میآید چنان است که شب و روز درخارستان ومارستان میگردی .



سعدی شیرازی

(متوفی ۶۹۱)

شرف الدین مصلح بن عبداله معروف به **سعدی شیرازی** از شعرا و ادبای بزرك قرن هفتم بشمار است که آثار او از بزرگترین آثار جاویدان زبان فارسی است . در تخلص او بسعدی گویند چون آغاز ظهورش در زمان **سعد بن زنگی** بوده است از این نظر سعدی تخلص کرده است .

از آثار او یکی **کتاب گلستان** است ودیگری **کتاب بوستان** میباشد.

از گلستان سعدی:

لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان ، هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم .

نگویند از سر بـازیچه حرفی　　کزآن پندی نگیرد صاحب هوش
وگر صدباب حکمت پیش نـادان　　بخوانند آیدش بازیچه درگوش

حکایت

فقیهی پدررا گفت هیچ ازین سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمیکند بحکم آنکه نمیبینم مرایشانرا فعلی موافق گفتار .

اتأمرون‌الناس بالبر وتنسون انفسکم .

ترک دنیـا بمردم آموزند　　خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد وبس　　هرچه گوید نگیرد اندرکس
عالم آنکس بود که بد نکند　　نه بگوید بخلق و خود نکند

عالم که کامرانی و تن‌پروری کند
اوخویشتن‌گم است کرا رهبری کند

پدر گفت ای پسر بمجرد ایـن خیال بـاطل نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن وعلما را بضلالت منسوب کردن ودرطلب عالم معصوم ازفوائد علم محروم‌ماندن همچو نابینائی که شبی دروحل افتاده بود گفت آخر یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید زنـی فـاجره بشنید وگفت توکه چراغ نبینی با چراغ‌چه‌بینی همچنین‌مجلس وعظ چوکلبهٔی بزاز است آنجا تا نقدی ندهی بضاعتی نستانی واینجا تا ارادتی نیاری سعادتی نبری .

گفت عالم بگوش جان بشنو　　وز نمـانـد بگفتنش کـردار
باطلست آنکـه مدعی گوید　　خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندرگوش　　ور نبشته است پند بردیـوار

شعر

صاحبدلی بمدرسه آمد ز خـانقاه　　بشکست عهد صحبت اهـل طریقرا
گفتم میان عالم‌وعابد چه‌فرق بود　　تا اختیار کردی ازآن این فریقرا
گفت آن گلیم‌خویش بدرمیبرد زموج　　وین جهد میکند که بگیرد غریقرا

حکایت

منجمی بخانه درآمـد یکی مرد بیگانه را دید با زن اوبهم نشسته ، دشنام وسقط گفت وفتنه وآشوب خاست ، صاحبدلی برین واقف‌بود گفت:

تو بر اوج فلك چه دانی چیست　　که ندانی که در سرایت کیست

این غزل نیز از اوست :

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است
پیر نگردد که در بهشت برین است
دیگر از آن جانبم نماز نباشد
گر تو اشارت کنی که قبله چنین است
آینه در پیش آفتاب نهاده است
بر در آن خیمه یا شعاع جبین است
گر همه عالم ز لوح فکر بشویند
عشق نخواهد شدن که نقش نگین است
گوشه گرفتم ز خلق و فایده‌یی نیست
گوشه‌ی حشمت بلای گوشه نشین است
تا نه تصور کنی که بی تو صبورم
گر نفسی میزنم ز باز پسین است
حسن‌تو هرجا که طبل عشق فرو کوفت
بانگ برآید که غارت دل و دین است
گر زر وسیمم مباش و نعمت و اسباب
روی تو دارم که ملك روی زمین است
عاشق صادق بزخم دوست نمیرد
زهر مذابم بده که ماء معین است
سعدی ازین پس که راه پیش تو دانست
گر ره دیگر رود ضلال مبین است

*

حافظ شیرازی

(متوفی ۷۹۱)

شمس‌الدین محمد معروف به **حافظ شیرازی** از مفاخر ایران بشمار است .

چون قرآن را از برداشت وی را حافظ میگفتند و نیز تخلص او به حافظ ازین‌نظر است .

ظهورش در زمان شهریاران آل مظفر است و **شاه شجاع** و **شاه مظفر** و **شاه منصور** را دراشعارخود مدح گفته ، پس ازمرگ او یکی ازشاگردانش بنام **گلندام** دیوانش را جمع وتدوین کرده است .

این اشعار از اوست :

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

مشکل خویش بر پیر مغان بر دم دوش
کو بتأیید نظر حل معما میکرد

دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
واندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد

آنکه چون غنچه دلش را زحقیقت بنهفت
ورق خاطر از آن نسخه محشی میکرد

گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
گفت آنروز که این گنبد مینا میکرد

بی دلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و ازدور خدایا میکرد

اینهمه شعبده‌ی خویش که میکرد اینجا
سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد

گفت آن یار کز او گشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد



از تاریخ گزیده

انوشیروان را تاجی بود این پندیات بر آن نوشته: **کار بکاردان سپارید.** خویشتن‌شناسان را ازما درود دهید . خیر خود را ازمردم دریغ مدارید .

خردمندی‌را پیشه کنید . کار نا کرده بکرده‌مشمارید . طاعت کرده نا کرده انگارید . کار امروز بفردا نیفکنید . برمادرو پدر مخندید . **خداوندان ادب‌را خدمت کنید** . بادانایان دوستی کنید . بهترین دوست دانایانرا دانید . بدترین مردم طعنه‌زنان را دانید . ازدوست نادان دوری کنید . از دشمن‌دانا بترسید . درجایگاه بدنام مروید . قدرعافیت بدانید . دشمن اگر چه خرد بود خوار مدارید . راز خود را پیش سخن چین مگوئید . راز مردم چون‌رازخودآشکارا مکنید . درحق عالمان‌طعنه مزنید . بعیب‌جستن مردم مشغول‌مشوید . **عمر بنادانی صرف‌مکنید** . ازآموختن ننگ‌مدارید. فرزند را پیشه‌آموزید . بهرکار استادی مکنید . بی توانائی لاف مزنید . ناپرسیده سخن‌مگوئید . بیمار پرستی برغبت کنید . براست ودروغ‌سو گند مخورید . تا درخت نو ننشانید درخت کهن برمکنید . کارها را پیش‌وپس بنگرید . بیم از زهر بتر دانید . ایمنی ازهمه‌چیز خوشتردانید. آن جهان بدین جهان بدست آرید . با بدنامی همراهی مکنید . **از نوکیسه وام مخواهید** . خرسندی‌کار بندید . شتاب‌زدگی‌مکنید . عاقبت‌کارها بنگرید. از سفلگان وناکسان حاجت مخواهید . **پای باندازه گلیم‌دراز کنید** . برازمردم گوش‌مدارید . کار نیك بدست خودکنید . **سخن نیکو از همه کس بشنوید** .



از کلیله و دمنه

حکایت پادشاه دادگر

کلیله گفت : شنیده‌ام که درزمان پیشین پادشاهی بود دست تسلط و تعدی بر گشاده ومردم شب‌وروز از بیداد او دست بدعا برداشته بودند و زبان نفرین گشاده، روزی این پادشاه به‌شکار رفت وچون باز گشت‌منادی فرمود : ای مردمان ، دیده‌ی دل‌من تاامروز ازمشاهده‌وجه صواب‌پوشیده بود ودست عصیان من بروی محرومان ستمدیده ومظلومان محنت رسیده، تیغ جفا کشیده ، حالا درمقام رعیت‌پروری وعدالت‌گستری ثابت قدم شدم امیدآنکه ازامروز ببعد وسائل رضایت خاطر عموم طبقات‌ملت‌فراهم‌شود.

فراخی درآن‌مرزو کشورمخواه   که دلتنگ بینی رعیت زشاه

مردم ، مخصوصاً طبقات فقیر ، از ایــن مژده بسیار خرسند شدند و **برا ثرعدالت شاه،روز بروز ملت آسوده‌تر و کشور امن‌تر میشد و** بدین واسطه او را پادشاه دادگر لقب نهادند .

روزی یکی ازمحرمان ، دروقت فرصت ، از کیفیت وعلت تغییر حال سؤال کرد . شاه‌فرمود که من بشکار رفته‌بودم و بهرطرف‌میافتم ناگاه‌دیدم سگی درعقب روباهی دوید وبدندان استخوان پایش درهم خائید. بیچاره روباه با پای لنگ درسوراخی گریخت وسگ باز گردید ، درحال‌پیاده‌یی سنگی بیانداخت وپای‌آن سگ ازآن بشکست . هنوزچندگام نرفته‌بود که اسبی لگد برآن پیاده زد ، پایش‌شکسته‌شد وآن اسب نیزپاره‌یی‌راه‌قطع ناکرده ، پایش به‌سوراخی فرو رفت وشکست .

من بخودآمدم وگفتم دیدی که چه کردند وچه دیدند :

هرکه‌آن کند که نباید ،آن بیند که‌نشاید .



حقوق پادشاه برخدمتکاران

وازحقوق‌پادشاهان برخدمتکاران گزارد حق‌نعمت‌است وتقریرابواب مناصحت ومشفقترزیردستان آنست که در رسانیدن نصیحت مبالغت واجب بیند وبمراقبت جوانب مشغول نگردد وبهترکارها آنست که فاتحتی‌مرضی‌و عاقبتی محمود دارد ودلخواه‌تر ثناها آنست که برزبان‌گزیدگان واشراف رود وموافقتر دوستان‌آنست که‌ازمخالفت‌بپرهیزد ودرهمه‌ی معانی‌مواسات کند وپسندیده‌تر سیرتها آنست که بتقوی وعفاف‌کشد و توانگرتر خلایق آنست‌که دربندشره وحرص نباشد وکاملتر مردمان‌آنست که‌بطر نعمت‌بدو راه نیابد وضجرت محنت برویءمستولی‌نگردد وهرکه ازآتش‌بسترسازد و از ماربالین‌کند خواب او مهنا نباشد وازآسایش‌آن لذت نیابد وفایده‌ی سداد رأی وغزارت عقل‌آنست‌که چون از دوستان دشمنی پیدا آیــد واز خدمتکاران نخوت مشاهدت‌کند درحال اطراف‌کارخود فراهم گیرد ودامن ازایشان درچیند وپیش‌ازآنکه‌فرصت چاشت یابد برای اوشامی‌ناگواران بسازد چه دشمن بمهلت قوت‌گیرد وبمدت عدت یابد .

بیت

مخالفان تو موران بدند مارشدند / برآور از سرموران‌مار گشته‌دمار
مده‌زمانشان زین‌بیش‌وروزگارمبر / که اژدها شود ارروزگاریابدمار



از مرزبان نامه

حکایت

آورده‌اند که برزیگری دردامن کوهی با ماری آشنائی داشت مگر دانست که ابناء روزگار همه درلباس تلوین نفاق صنعت دورنگی دارند ودر ناتمامی بمار ماهی مانند بدین اعتباردردامن صحبت او آویخت ودامن تعلق ازمصاحبان ناتمام بیفشاند القصه هروقت برزیگر آنجا رسیدی مار ازسوراخ برآمدی وگستاخ پیش اوبرخاك میغلطیدی ولقطات خورش‌او را از زمین برمیچیدی ، روزی برزیگر بعادت گذشته آنجا رفت ماررا دید ازفرط سرمای هوا که یافته بودبرهم پیچیده وسرودم درهم کشیده وضعیف وسست وبیهوش افتاده برزیگر را سوابق آشنائی وبواعث نیکو عهدی برآن باعث آمد که ماررا برگرفت ودر توبره نهاد وبر سر خرآویخت تا ازدم زدن او گرم گردد ومزاج افسرده‌ی اورا بحال خویش آرد ، خررا همان جایگه ببست وبطلب هیمه رفت چون ساعتی بگذشت گرمی درمار اثر کرد باخودآمد ، خبث جبلت وشر طبیعت درکار آورد وزخمی جان گزای برلب خرزد وبرجای سردگردانید وبا سوراخ شد .

حرام علی النفس الخبیثه ان تخرج من الدنیا حتی تسئی الی من احسن الیها .

این از بهر آن گفتم که هر که آشنائی بابدان دارد بدی بهرهنگام آشنای او گردد .

من ندیدم سلامتی ز خسان　　　گر تو دیدی سلام ما برسان

وای فرزندان باید که درروزگار نعمت بایکدیگر برسبیل مواسات روید وچون سختی دررسد در تعاسات آن شریك وقسیم یکدیگر شوید و دفع شدائد ومکائد ایام را همدستی واجب بینند وبنگرید که ازنیش پشه‌یی چند که بتوازر وتعاون دست یکی میکنند با پیکر پیل و هیکل گاومیش چه میرود .

وبر دوستان قدیم که درنیك وبد احوال تجربت خصال ایشان رفته

باشد بیگانگانرا مگزین که گفته‌اندیو آزموده به ازمردم ناآزموده .

خیر الاشیاء جدیدها وخیر الاخوان قدیمها .

ودولت آن جهانی را اساس دراینجهان تهیه و کسب سعادت باقی‌هم دراین سرای فانی کنید وکارفردا امروز سازید .

*

ازتاریخ نگارستان

سلطان ملکشاه

سلطان ملکشاه بسعی خواجه نظام‌الملك وزیر ، صاحب تاج وتخت گشت وبجای پدر نشست ، از اشاعه‌ی عدل و افاضه‌ی جود خلایق را مرفه وخشنود فرمود . گویند بعهد اوقیصر لشکر بقصد ایران کشید وسلطان به مدافعه شتافت وعسکرین در مقابل یکدیگر نزول کردند ، سلطان باتنی چند بشکاررفته بود فوجی از رومیان بدیشان بازخوردند سلطان و اتباع اورا دستگیر کرده ببردند سلطان غلامان راگفت‌مراتواضع مکنید ویکی همچون خود انگارید چون وزیر صاحب تدبیر ازاین واقعه‌ی هائله واقف شد نماز شام جوقی ازغلامان را بسرا پرده ی خــاص درآورد وآوازه‌ی معاودت سلطان درانداخت وشبگـیر بعزم مصالحه بنزد قیصر رفت قیصر چون ازآمدن‌پشیمان بود سخن ازمصالحه گفت خواجه نیزآنرا بقبول‌تلقی نمود • قیصر گفت دیـروز مردم مابعضی ازلشکریان شما راگـرفته‌اند ، خواجه گفت غلامی چند مجهول مانده بوده باشند ، قیصر آن جماعت‌را به مجلس طلبیده بخواجـه سپرد وزیر صائب تدبیر ایشانرا درحضور قیصر اهانت بیشتر کرده روان شد چون بقدر مسافتی دورگشتند خواجه ازاسب پیاده شده ران ورکاب سلطان ببوسید وعذر خواست سلطان اورا نوازش بسیار کرد ومنتها داشت .

بیت

منتی داشتم از وی کـه ندارد بمثل

لعمی ازچشم وفقیر ازرز ومسکین ازمال



از اخلاق محسنی

راستی

راستی وراستکاری سبب ایمنی ورستگاری است .

قطعه

راستان رسته‌اند روز شمار جهد کن تا از آن شمار شوی
اندرین دسته راستکاری کن تا درآن دسته رستگار شوی

بزرگان گفته‌اند عرصه‌ی سخن ازآن فراختر است که گوینده راپای بیان درسنك خلاف آید تاگل صدق درچمن سخن بوی برخورداری میدهد نفس ناطقه را دسته خاردروغ بربستن نشاید یکی از بزرگان‌دین فرموده‌اند که بر تقدیری که دردروغ گفتن خوف عقاب ودرراستی امید ثواب نبودی بایستی که عاقل از دروغ احتراز نمودی وبجانب‌راستی‌میل کردی ازآنکه دروغ مردراخوار وبیمقدار گرداند .

فرد

ازکجی افتی بکم و کاستی از همه‌غم رستی اگرراستی

آورده‌اند که **مسترشد** خلیفه دروصیت نامه‌ی‌پسرخود نوشته که‌اگر خواهی مردم از تو ترسند دروغ مگوی که مردم دروغگوی بی‌مهابت بود اگرچه هزار شمشیر برای محافظت اوگرد او باشد یعنی اگر هزارتیغ برهنه درکوکبه‌ی دولت کسی میبرند وشمشیر زبانش جوهر صدق ندارد درنظر مردم هیچ شکوه ندارد .



ازتاریخ وصاف

شکرنعمتها

فرمانبرداری خدای تعالی برحسب فرماندهی خود بر خود واجب

باید شناخت وشکر منعم مطلق **عظم سلطانه** بقدرفیضان نعمت وترادف موهبت که روزگار دولت ودوران صولت راشامل است فرو نگذاشت و شکر نههمین باشد که یك نفس عندلیت نواخوان زبانرا بکلمهی الحمدلله مترنم دارد وبس شکر سلاطین که درحضرت معبود بحق موقع قبول یابد بدین سیاقت باید :

شکر سلطنت عدل است برعموم جهان واحسان بازیردستان ، شکر فسحت مملکت طمع دراملاك رعیت نا کردن، شکرفرمانروائیفرمانبرداران را حق خدمت شناختن ، شکر بلندی بخت برژنده بختان رحمت فرمودن، شکر قدرت برعاجزان ومستضعفان بخشودن ، شکر صحت تن بیمار دلان ظلم را ازقانون عدل شفای کلی دادن . شکر لشکر فراوانآسیب ایشان ازدیار مسلمانان دور داشتن چنانکه سیمرغ طعمه ازمور طمام طلب حرص پرست نگیرد وشیرشکاری ازفضلهی چاشت روباه ضعیف انفت نماید وباز بلندمنش بصید ملخفرومایه اهتزاز نکند وموکب صرصر ریاح تعرض گیاه‌های حقیر نرساند ، سلطان عالی همت نیز بمال رعیت درویش التفات ننماید .



از تاریخ گزیده

عدالت

آورده اند که موسی علیه السلام درمناجات باحق گفت :

الهی توفرعون را باکفر ونافرمانی چندین مهلتدادهیی، خطاب آمدکه ای موسی اودر پادشاهی خویش راهها امن میدارد و حکمی که میکند ظلم نمیکند و سخن یك خصم بیحضور دیگر خصم نمیشنود ودر پسران ودختران رعیت بچشم شهوت نمینگرد .

انوشیران میگوید شهرها را بعدل محکم کنید و آن باروئی است کهآبآنرا نریزاندوآتش نسوزاند ومنجنیق بروی کار نکند .

عامل حمص بعمر عبدالعزیز نوشت که باروی شهر خراب شدهاست

بفرمای تاعمارت کنند جواب داد حصنها بالعدل یعنی تو اورا بعدل عمارت کن ومحکم گردان .

بوذرجمهر میگوید هرگاه که پادشاه ظلم کند سباع آن ولایت مردم خوار شوند .

اسکندر ازحکماء هند پرسید که عدل بهتر یا شجاعت ، گفتند ای پادشاه چون عدل باشد حاجت بشجاعت نیست .

عبدالله طاهر پدر خویش راگفت : گوی ای پدر این ملك درخاندان ماتاکی ماند ؟ گفت ای پسر تا بساط عدل گسترده باشیم .

موبد موبدان هربامداد بخدمت انوشیروان آمدی و گفتی ای ملك نعمت را برخود پاینده دار بشفقت بررعیت، وطعام را برخود خوش و نوش گردان بسیر کردن گرسنگان وانصاف مردم بده وآمن بخسب .

حکماء گفته‌اند :

بالراعی یصلح الرعیه وبالعدل یملك البریه .



از قابوسنامه

درجمع کردن مال

ای پسر خویشتن را درجمع کردن مال وفراز آوردن چیز غافل مدار لیکن از بهرمال مخاطره مکن وجهد کن تاهرچه فراز آوری از نیکوترین روی بود تا برتو گوارنده بود چون فـراز آوردی نگاهدار وبهر باطلی از دست مده که نگاهداشتن سخت تر از فراز آوردن است وچون بهنگام در بایستی خرج کنی جهد کن تاعوض آن زود باز جای نهی که چون همی برداری وعوض جای ننهی اگر گنج قارون بود روزی سپری شود ونیز چندانی دل درچیز بنه که وی را ابدی شناسی تا اگروقت سپری شود دل تنگ نباشی واگرچه چیز بسیار بود بتقدیر وتدبیر بکار بری که اندك بتقدیر و تدبیر بهتر که بسیار بی‌تقدیر وبی تدبیر واز کاهلی ننگ دار که کاهلی شاگـرد بدبختی است رنجبردار باش که چیز از رنج فراز آید نه ازکاهلی وچنانکه

از رنج فراز آید از کاهلی برود حکماء گفته اند کوشا باشید تا آبادان باشید وخردمند باشید تا توانگر باشید وفروتن باشید تا بسیار دوست باشید پس آنچه از رنج وجهد بدست آید وبکاهلی وغفلت از دست برود نه از خرد باشد که هنگام نیاز پشیمانی سودی ندارد ولیکن چون رنج تو بری کوش که هم تو خوری واگرچه چیز عزیز است از سزاوار چیز دریغ مدار که بهمه حال کس چیز باخود بگور نبرد اما خرج باندازه‌ی دخل کن تا نیاز اندر تو راه نیابد که نه همه نیاز درخانه‌ی درویشان باشد بلکه نیاز اندر خانه یی بوده که درمی دخل بود ودرمی وحبه یی خرج شود هر گز آن خانه بی نیاز نبود وبی نیازی در آن خانه بود که درمی دخل بود ودرمی کم حبه خرج شود هر که را خرج از دخل کمتر بود هر گز خلل درخانهٔ او راه نیابد و بدانچه داری قانع باش که قناعت دوم بی نیازی است وبدانکه هر خصلتی که آن ستایش توانگران است همان خصلت نکوهش درویشان است وآرایش مردم اندر چیزدادن وقدر هر کس برمقدار آرایش آن کس شناس اما اسراف را شوم دان وهرچه خدای تعالی دشمن دارد آن بر بندگان خداشوم بود وخدای **عزوجل** میگوید **ولاتسرفوا انه لایحب المسرفین** چیزی که خدای تعالی دوست ندارد تو نیز مدار هر آفتی را سببی است وسبب درویشی اسراف را دان .



از منشآت قائم مقام

مهربان من دیشب که بخانه آمدم خانه را صحن گلزار و کلبه را طبلهٔ عطار دیدم ضیفی مستغنی الوصف که مایهٔ ناز ومحرم راز بود گفت قاصدی وقت ظهر کاغذی سر بمهر آورده که سر بسته بطاق ایوان است وگلدستهٔ باغ رضوان **افی لاجدریح یوسف لولا ان تفندون** فی الفور باکمال شعف وشوق :

مهر از سر نامه بر گرفتم گوئی که سر گلابدان است

ندانستم نامه خط شماست یا نافهٔ مشک خطا نگارخانهٔ چین است یا نگارخانهٔ عنبرین . پرسشی از حالم کرده بودی ازحال مبتلای فراق که

جسمش اینجا وجان درعراق است چه میپرسی (تانه تصور کنی که بی توصبورم) بخدا بی آن یارعزیز شهر تبریز برای من تب خیز است بلکه ازملك آذر بایجان آذرها بجان دارم وازجان وعمر بی آن جان وعمر بیزارم بلی فرقت یاران وتفریق میان جسم وجان بازیچه نیست **لیس ما بنالعب** ایـام هجر است و لیالی بی فجر درد دوری هست وتـاب صبوری نیست رنج حرمان موجود است وراه درمان مسدود .

یارب تو بفضل خویشتن باری زین ورطـهٔ هولناك برهانم

همان بهتر که چارهٔ این بلا ازحضرت جل وعلا خواهم تا بفضل خدائی رسم جدائی از میان برافتد وبخت بیدار وروز دیدار باردیگر روزی شود والسلام .



پروین اعتصامی

پروین اعتصامی دختر **اعتصام الملك** در سال ۱۳۲۸ قمری در تهران بدنیا آمد .

پس از بپایان رسانیدن دورهٔ دبیرستان دخترانه آمریکائی نزد پدر خویش به تکمیل علوم ادبی پرداخت وزبانهای انگلیسی وعربی را مانند زبان فارسی بخوبی فراگرفت .

دیوان اشعاراو برای اولین بار درسال ۱۳۱۵ خورشیدی بطبع رسید ومورد استقبال ادب دوستان واقع گردید .

درسال ۱۳۲۰ بستری گردید ودیگر از بستر برنخاست ودر عنفوان شباب زندگی را بدرود گفت .

از دیوان پروین اعتصامی .



اشك یتیم

روزی گـذشت پـادشهی از گـذرگهی
فریاد شوق بر سر هرکوی و بام خاست

پرسید زان میانه یکی کودك یتیم
کاین تابناك چیست که برتاج پادشاست
آن یك جواب داد چه دانیم ما که چیست
پیداست آن قدر که متاعی گرانبهاست
نزدیك رفت پیرزنی گوژ پشت و گفت
این اشک دیده‌ی من و خون دل شماست
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است
این گرگ سالهاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و ملك، رهزنست
آن پادشاه که مال رعیت خورد، گداست
برقطره‌ی سرشک یتیمان نظاره کن
تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
پروین، به کجروان، سخن ازراستی چه‌سود
کو؟آن چنان کسی که نرنجد زحرف راست



مست وهوشیار

محتسب مستی بره دید و گریبانش گرفت
مست گفت‌ای‌دوست‌این‌پیراهن‌است‌افسار نیست
گفت مستی، زانسبب افتان و خیزان میروی
گفت، جرم راه‌رفتن نیست، ره‌هموار نیست
گفت، میباید تو را تا خانه‌ی قاضی برم
گفت روصبح آی، قاضی نیمه‌شب بیدار نیست
گفت، نزدیك است والی‌راسرای، آنجاشویم
گفت، والی ازکجا در خانه‌ی خمار نیست
گفت، تا داروغه‌راگوئیم، درمسجدبخواب
گفت، مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست
گفت، دیناری بده پنهان‌وخود را وارهان
گفت، کار شرع کار درهم و دینار نیست

گفت ، از بهر غرامت ، جامه ات بیرون کنم
گفت ، پوسیدست ، جز نقشی ز پود و تار نیست
گفت ، آگه نیستی کاز سر درافتادت کلاه
گفت ، در سر عقل باید بی کلاهی عار نیست
گفت، می بسیار خوردی ، زان چنین بیخود شدی
گفت ، ای بیهوده گو ، حرف کم و بسیار نیست
گفت ، باید حد زند هشیار مردم ، مست را
گفت هشیاری بیار ، اینجا کسی هشیار نیست



قطعه یی که برای سنگ مزار خود سروده بود

اینکه خاك سیهش بالین است — اختر چرخ ادب ، پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید — هرچه خواهی، سخنش شیرین است
صاحب آنهمه گفتار امروز — سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که زوی یاد کنند — دل بی دوست ، دلی غمگین است
خاك در دیده ، بسی جان فرساست — سنگ بر سینه، بسی سنگین است
بیند این بستر و عبرت گیرد — هر که را چشم حقیقت بین است
هر که باشی و ز هرجا برسی — آخرین منزل هستی ، این است
آدمی هرچه توانگر باشد — چون بدین نقطه رسد مسکین است
اندر آنجا که قضا حمله کند — چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن — دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آنکس که در این محنت گاه — خاطری را سبب تسکین است



ملك الشعرای بهار

محمد تقی بهار (ملك الشعرا) از بزرگترین شعرا و ادبای قرن اخیر بشمار است .

این شاعر بزرگ در شب دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۰٤ هجری قمری در شهر مشهد متولد گردید .

پس از عمری مجاهدت و کوشش درراه پیشرفت اجتماع وایجاد آثار بزرگ وجاویدان درنظم ونثر پارسی درسوم رجب سال ۱۳۷۰ هجری قمری مطابق بانهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰ شمسی درسن شصت وشش سالگی براثر بیماری سل ، جهانرا بدرود گفت .

این اشعار از اوست :



جغد جنك

فغان زجغد جنك ومرغوای او — كه تا ابد بریده باد نای او
بریده باد نای او و تـا ابـد — گسسته وشكسته پر وپای او
ز من بریده كرد آشنای مـن — كزو بریده بـاد آشنای او
چه باشد از بلای جنك صعبتر — كه كس امان نیابد از بلای او
شراب او ز خون مرد رنجبر — وز استخوان كارگر غذای او
همی زند صلای مرك و نیست كس — كه جان برد ز صدمت صلای او
همی دهد ندای خوف و میرسد — بهر دلی مهابت نـدای او
همی تند چو دیوپای درجهـان — بهرطرف كشیده تـارهـای او
چو خیل مور گرد پارهٔ شكر — فتد بجـان آدمـی عنای او
بهرزمین كه باد جنك بروزد — بحلقها گره شود هوای او
درآن زمان كه نای حرب دردمد — زمانـه بی‌نوا شود ز نای او
به گوش‌ها خروش تندر اوفتد — زبانك توپ وغرش وهرای او
جهان شود چـو آسیا و دمبدم — بخون تازه گـردد آسیای او
رونده تانك چو كـوه آتشین — هزار گوش كر كند صدای او
همی خزد چو اژدها ودرچكد — بهر دلی شرنك جانگزای او
چو پر بگسترد عقـاب آهنین — شكار اوست شهر وروستای او
هزار بیضه هر دمی فرو نهد — اجل دوان چوجوجه‌ازقفای او
كلنك سان دژ پرنده بنگری — بهندسی صفوف خوش‌نمای او
چو پاره‌پاره ابر كافكند همی — تگرك مرك ابر مرگزای او
بهر كرانه دستگاه آتشین — جهنمی آفریده در فضای او
ز دود و آتش وحریق وزلزله — ز اشك وآه وبانك‌هایهای او

برزمگه «خدای جنگ» بگذرد — چو چشم شیر لعلگون قبای او
امل جهان ز قعقع سلاح وی — اجل دوان بسایهٔ لوای او
بخون نهفته جوشن و بنام وی — بخون کشیده موزه وردای او
بهر زمین که بگذرد بگسترد — نهیب درد و مرگ و ویل و وای او
دوچشم و گوش دهر کور و کر شود — چو بر شود نفیر کرنای او
جهانخوران گنج بر بجنگ بر — مسلطند و رنج و ابتلای او
بقای قول جنگ هست درد ما — فنای جنگبارگان دوای او
ز غول جنگ و جنگبارگی بتر — سرشت جنگباره و بقای او
الا حذر ز جنگ و جنگبارگی — که اهریمن است مقتدای او
نه بینی آنکه ساختند از اتم — تمامتر سلیحی اذکیای او
که برقش ار بکوه خاره بگذرد — شود دوپاره کوه ازالتقای او
تف سموم او بدشت و در کند — ز جانور تفید تا گیای او
شود چو شهر لوط شهره بقعتی — کزاین سلاح داده شد جزای او
نماند ایچ جانور بجای بر — نه کاخ و کوخ و مردم سرای او
بژاپن اندرون یکی دو بمب از آن — فتاد و گشت باژگون بنای او
تو گفتی آنکه دوزخ اندرو دهان — گشاد و دم برون زد اژدهای او
سپس بدم فرو کشید سر بسر — ز خلق و وحش و طیر و چارپای او
شد آدمی بسان مرغ با بزن — فرسپ خانه گشت کرد نای او
بود یقین که زی خراب ره برد — کسی که شد غراب رهنمای او
بخاک مشرق ازچه رو زننده ره — جهانخوران غرب و اولیای او
گرفتم آنکه دیگ شد گشاده سر — کجاست شرم گربه و حیای او
کسی که در دلش بجز هوای زر — نیافریده بویه یی خدای او
رفاه و ایمنی طمع مدار هان — ز کشوری که گشت مبتلای او
بخویشتن هوان و خواری افکند — کسی که در دل افکند هوای او
نهند منت نداده بر سرت — وگر دهند چیست ماجرای او
بنان ارزنت بسازو کن حذر — ز گندم و جو و مس و طلای او
بسان که سوی کهربا رود — رود زر تو سوی کیمیای او
نه دوستیش خواهم و نه دشمنی — نه ترسم از غرور کبریای او
همه فریب و حیلت است و رهزنی — مخور فریب جاه و اعتلای او
غنای اوست زاشک چشم رنجبر — مبین بچشم ساده در غنای او
عطاش را نخواهم و لقاش را — که شوم تر لقایش از عطای او
لقای او پلید چون عطای وی — عطای وی کریه چون لقای او

☆☆☆

کجاست روزگار صلح و ایمنی
شکفته مرز و باغ دلگشای او
کجاست عهد راستی و مردمی
فروغ عشق و تابش ضیای او
کجاست دور یاری و برابری
حیات جاودانی و صفای او
زهی کبوتر سپید آشتی
که دل برد سرود جانفزای او
رسید وقت آنکه جغد جنگ را
جدا کنند سر به پیش پای او

☆☆☆

(بهار) طبع من شکفته شد چو من
مدیح صلح گفتم و ثنای او
بر این چکامه آفرین کند کسی
که پارسی شناسد و بهای او
شد اقتدا به اوستاد دامغان
«فغان ازین غراب بین و وای او»

*

چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کوهسار
بره گشت ناگه به سنگی دچار
به نرمی چنین گفت باسنگ سخت
کرم کرده راهی ده ای نیکبخت
گران سنگ تیره دل سخت سر
زدش سیلی و گفت دور ای پسر

نجنبیدم از سیل زور آزمای
که‌یی تو که پیش تو جنبم ز جای
نشد چشمه از پاسخ سنگ سرد
بکندن در افتاد و ابرام کرد
بسی کند وکاوید وکوشش نمود
کزان سنگ خارا رهی برگشود
ز کوشش بهر چیز خواهی رسید
بهر چیز خواهی کماهی رسید
برو کارگر باش و امیدوار
که از یأس جز مرگ ناید بکار
گرت پایداریست در کار ها
شود سهل پیش تو دشوار ها

❊

از صادق هدایت

❊

سگ ولگرد

چند دکان نانوائی ، قصابی ، عطاری ، دو قهوه‌خانه و یك سلمانی که همه آنها برای سد جوع ورفع احتیاجات خیلی ابتدائی زندگی بود تشکیل میدان ورامین را میداد .

میدان وآدمهایش زیر خورشید قهار ، نیم سوخته ، نیم بریان شده، آرزوی‌اولین نسیم غروب وسایه شب رامی کردند . آدمها دکانها، درختها وجانوران ازکار وجنبش افتاده بودند . هوای گرمی روی‌سرآنها سنگینی میکرد وگرد وغبارنرمی جلوی‌آسمان لاجوردی موج میزد ، که بواسطه آمد وشد اتومبیل‌ها پیوسته به غلظت آن‌میافزود .

یك طرف میدان درخت چنارکهنی بودکه میان تنه‌اش پوك وریخته بود، ولی با سماجت هرچه تمامتر شاخه های‌کج وکولهٔ نقرسی خودرا گسترده بودوزیرسایه‌برگهای خاك‌آلودش‌یك‌سکوی‌پهن‌بزرك زده‌بودند

که دو پسر بچه در آنجا با آواز رسا ، شیر برنج و تخمه کدو میفروختند آب گل آلود غلیظی ازمیان جوی جلو قهوه خانه ، بزحمت خودش را میکشانید ورد میشد .

تنها بنائی که جلب نظر را میکرد برج معروف ورامین بود که نصف تنه استوانه‌ای ترك‌ترك آن باسر مخروطی پیدا بود . گنجشکهائی که‌لای درز آجرهای ریخته‌آن‌لانه کرده بودند ، آنها هم از شدت گرما خاموش و چرت میزدند فقط صدای ناله سگی فاصله بفاصله سکوت را میشکست این یك سك اسکاتلندی بود که پوزه کاه دودی وبپاهایش خال‌سیاه‌داشت مثل‌اینکه دراجن زار دویده و باوشتك زده بود .

گوشهای بلبله ، دم برا ، موهای تابدار چرك داشت ودوچشم باغ هوش آدمی در پوزه پشم‌آلود او میدرخشید . درته چشمهای او یك روح انسانی دیده میشد ، درنیم شبی که زندگی اورا فراگرفته بود یك چیز بی پایان در چشمهایش موج میزد وپیاپی با خودداشت که نمیشدآنرا دریافت ولی‌پشت نی‌نی چشم اوگیر کرده بود . آن نه روشنائی و رنك بود ، یك چیز دیگر باور نکردنی مثل همان چیزی که در چشمان آهوی زخمی دیده میشود بود ، تنها یك‌تشابه بین‌چشمهای‌او وانسان وجود داشت بلکه یك‌نوع تساوی دیده میشد . ـ دوچشم میشی پراز درد وزجر و انتظار که فقط در پوزه یك سك‌سرگردان ممکن است دیده شود ، ولی بنظرمیآمد نگاههای دردناك پراز التماس اوراکسی نمیدید ونمی فهمید ! جلو دکان نانوائی پادو اوراکتك میزد ، جلوقصابی شاگردش باو سنك میپراند ، اگر زیرسایه اتومبیل پناه میبرد ، لگد سنگین کفش میخ دار شوفر از او پذیرائی میکرد . وزمانیکه همه از آزارباو خسته‌میشدند ، بچه‌شیربرنج فروش لذت مخصوصی از شکنجه‌او میبرد . درمقابل هر ناله‌ای که میکشید یك‌پاره سنك بکمرش میخورد وصدای قهقهه او پشت ناله‌سك بلند میشد ومی گفت :

« بد مسب‌صاحاب ! » مثل اینکه همه آنها دیگر هم با او همدست بودند وبطور موذی وآب زیرکاه از او تشویق میکردند ، میزدند زیر خنده . همه محض رضای خدا اورا میزدند و بنظرشان خیلی طبیعی بود

سك نجسی را که مذهب نفرین کرده وهفتادجان دارد برای ثواب بچزانند.

بالاخره پسربچه شیر برنج‌فروش بقدری پاپی او شد که حیوان ناچار بکوچه‌ای که طرف برج میرفت فرار کرد ، یعنی خودش‌را باشکم گرسنه بزحمت کشید ودر راه‌آبی پناه برد . سررا روی دو دست خود گذاشت ، زبانش را بیرون‌آورد ، در حالت نیم خواب ونیم بیداری ، بکشتزارسبزی که جلوش موج میزد تماشا میکرد . تنش خسته بود واعصابش دردمیکرد درهوای نمناك راه‌آب آسایش‌مخصوصی سرتا پایش‌را فراگرفت . بوهای مختلف سبزه‌های نیمه جان ، یکدانه کفش کهنه هم کشیده ، بوی اشیاء مرده و جاندار در بینی او یادگارهای درهم ودوری‌را زنده کرد . هر دفعه که بسبزه‌زار دقت میکرد ، میل‌غریزی او بیدار میشدو یادبوهای گذشته را در مغزش ازسرنو جان‌میداد ، ولی ایندفعه بقدری این احساسات‌قوی بود ، مثل اینکه صدائی بیخ گوشش اورا وادار بجنبش‌وجست‌وخیزمیکرد، میل مفرطی حس کردکه در این سبزه‌ها بدود وجست بزند .

این حس موروثی او بود ،چه همه اجداد اودر اسکاتلند میان سبزه‌ها آزادانه پرورش دیده بودند . اما تنش‌بقدری کوفته بود که اجازه کمترین حرکت را باو نمیداد . احساس دردناکی آمیخته باضعف وناتوانی باو دست داد یکمشت احساسات فراموش شده ، گم شده همه بهیجان آمدند بیشتر اوقیود واحتیاجات گوناگون داشت، خودش را موظف میدانست که بصدای صاحبش‌حاضرشود ، که شخص بیگانه ویاسك‌خارجی را ازصاحبش بتاراند ، که با بچه صاحبش بازی بکند ، رفتار بکند ، سر موقع غذا بخورد ، بموقع معین توقع نوازش داشته باشد . ولی‌حالا تمام‌این‌قیدهااز گردنش برداشته شده بود .

همه توجه او منحصرباین شده بودکه با ترس ولرز ازروی‌زبیل ، تکه خوراکی بدست بیاورد وتمام روزراکتك بخورد و زوزه بکشد این یگانه وسیله دفاع او شده بود . سابق او با جرأت ، بیباك ، تمیز وسر زنده بود ، ولی حالا ترسو وتوسری خور شده بود . هرصدائی که‌میشنید ویا چیزی‌نزدیك اوتکان میخورد ، بخودش میلرزید . حتی ازصدای‌خودش وحشت میکرد ـ اصلا او باکثافت وزبیل خوگرفته بود . تنش میخارید حوصله نداشت که کیك‌هایش را شکاربکند ویا خودش‌را* بلیسد . او حس میکرد که جزوخاکروبه شده‌ویك چیزی در او مرده بود، خاموش‌شده‌بود

از وقتی که دراین جهنم دره افتاده بود ، دوزمستان میگذشت که یك شکم سیر غذا نخورده بود ، یك خواب راحت نکرده بود . شهوتش واحساساتش خفه شده بود ، یکنفر پیدا نشده بود که دست نوازشی روی سراو بکشد . یکنفر توی چشمهای اونگاه نکرده بود .

گرچه آدمهای اینجا ظاهراً شبیه صاحبش بودند . ولی بنظر میآمد که احساسات واخلاق ورفتار صاحبش بااینها زمین تاآسمان فرق داشت ؛

مثل این بودآدمهائی که سابق باآنها محشور بود ، بدنیای اونزدیك تر بودند ، دردها واحساسات اورا بهتر میفهمیدند واز اوحمایت میکردند .

درمیان بوهائیکه بمشامش میرسید ، بوئی که بیش ازهمه اوراگیج میکرد . بوی شیربرنج جلو بسربچه بود . این مایع سفید که آنقدر شبیه شیرمادرش بودویادهای بچگی را درخاطرش مجسم میکرد . ناگهان یك حالت کرختی باودست داد ، بنظرش آمد وقتیکه بچه بود وازپستان مادرش آن مایع گرم مغذی را میمکید وزبان نرم ومحکم اوتنش را میلیسید و پاك میکرد . بوی تندی که درآغوش مادرش ودرمجاورت برادرش استشمام میکرد - بوی تند وسنگین مادرش وشیر او دربینیش جان گرفت .

همینکه شیرمست میشد ، بدنش گرم وراحت میشد وگرمای سیالی در تمام رك وپی اومیدوید ، سرش سنگین ازپستان مادرش جدا میشد ویك خواب عمیق که لرزه‌های مکیفی بطول بدنش حس میکرد ، دنبال آن می‌آمد . چه لذتی بیش ازاین ممکن بود که دستهایش را بی‌اختیار به پستان های مادرش فشار میداد ، بدون زحمت ودوندگی شیر بیرون میآمد . تن کرکی برادرش صدای مادرش همه اینها پر از کیف ونوازش بود . لانه چوبی سابقش رابخاطرآورد ، بازی هائی که درآن باغچه سبز با برادرش میکرد .

گوشهای بلبله اوراگاز میگرفت ، زمین میخوردند ، بلند میشدند ، میدویدند وبعد یك همبازی دیگرهم پیدا کردکه پسر صاحبش بود . درته باغ دنبال اومیدوید ، پارس میکرد، لباسش را دندان میگرفت . مخصوصاً نوازش هائی که صاحبش ازاو میکرد ، قندهائی که ازدست او خورده بود هیچوقت فراموش نمیکرد ، ولی پسرصاحبش رابیشتر دوست داشت ، چون همبازیش بود وهیچوقت اورا نمیزد . بعدها یکمرتبه مادر و برادرش را

کم کرد ، فقط صاحبش و پسر اووزنش بایك نوکر پیر مانده بودند . بوی هرکدام ازآنها را چقدر خوب تشخیص میداد وصدای پایشان را از دور میشناخت .

وقت شام وناهار دورمیز میگشت وخوراکهارا بو میکشید،وگاهی زن صاحبش باوجود مخالفت شوهر خود یك‌لقمه مهر و محبت برایش می‌گرفت .بعدنوکر پیرمیآمد ، اوراصدا میزد : «پات ... پات ..»وخوراکش را درظرف مخصوصی که کنار لانهٔ چوبی‌او بود میریخت .

مست شدن پات باعث بدبختی او شد ، چون صاحبش نمیگذاشت که پات ازخانه بیرون برود ودنبال سگهای ماده بیفتد . ازقضا یکروز پائیز صاحبش با دونفر دیگر که پات‌آنها را میشناخت واغلب بخانه شان‌آمده بودند ، در اتومبیل نشستند وپات راصدازدند ودر اتومبیل‌پهلوی خودشان نشاندند پات چندین بار بـا صاحبش بوسیله اتومبیل مسافرت‌کرده بود . ولی دراین روز اومست بود وشورواضطراب مخصوصی‌داشت . بعد ازچند ساعت راه درهمین میدان پیاده شدند . صاحبش باآندونفر دیگر ازهمین کوچه‌کنار برج گذشتند ولی اتفاقاً بوی سگ ماده‌ای،آثاربوی مخصوص همجنسی که پات جستجو میکرد اورا یکمرتبه دیوانه کرد . بفاصله های مختلف بوکشید وبالاخره ازراه‌آب باغی وارد باغ شد .

نزدیك غروب دومرتبه‌صدای صاحبش که‌میگفت : «پات .. پات !..» بگوشش رسید .آیا حقیقتاً صدای اوبود ویا انعکاس صدای او درگوشش پیچیده بود ؟

گرچه صدای صاحبش تأثیر غریبی در اومیکرد ، زیرا همه تعهدات ووظایفی که خودش را نسبت بآنها مدیون میدانست یادآوری مینمود،ولی قوه‌ای مافوق قوای دنیای خارجی اوراوادار کرده‌بودکه باسگ‌ماده‌باشد بطوریکه حس کردگوشش نسبت بصداهای دنیای خارجی سنگین وکند شده احساسات شدیدی در او بیدار شده بود . وبوی سگ ماده بقدری‌تند وقوی بودکه سراورا بدوار انداخته بود .

تمام عضلاتش ، تمام تن‌و حواسش از اطاعت او خارج شده بود ، بطوریکه اختیار از دستش در رفته بود . ولی دیری نگشته که باچوب و دسته بیل بهوار اوآمدند واز راه‌آب بیرونش‌کردند . مات گیج ومنك وخسته. اما سبك وراحت، همینکه بخودش آمد ، بجستجوی صاحبش‌رفت.

درچندین پس کوچه بوی رقیقی ازاو مانده بود. همه را سر کشی کرد. وبفاصله‌های معینی از خودش نشانه گذاشت، تا خرابه بیرون آبادی رفت؛ دوباره برگشت؛ چون پات پی برد که صاحبش بمیدان برگشته ولی از آنجا بوی ضعیف او داخل بوهای دیگر گم میشد، آیا صاحبش رفته بود واورا جاگذاشته بود؟ احساس اضطراب و وحشت گوارائی کرد. چطور پات میتوانست بی‌صاحب! بی‌خدایش زندگی بکند؟ چون صاحبش برای او حکم یك خدا را داشت، اما درعین‌حال مطمئن بود که صاحبش بجستجوی او خواهد آمد. هراسناك درچند جاده شروع بدویدن کرد - زحمت او بیهوده بود.

بالاخره شب، خسته وماندە بمیدان برگشت هیچ اثری از صاحبش نبود، چند دوردیگر درآبادی زد. عاقبت رفت در راه آبی که آنجاسك ماده بود،ولی جلو راه آب‌را سنگچین کرده بودند. پات باحرارت مخصوصی زمین‌رابا دستش کند که شاید بتواند داخل باغ بشود. اما غیرممکن بود. بعد ازآنکه مأیوس شد، در همانجا مشغول چرت زدن شد.

نصف‌شب پات ازصدای نالهٔ خودش ازخواب پرید. هراسان بلندشد، درچندین کوچه پرسه زد، دیوارها را بو کشید ومدتی ویلان وسرگردان درکوچه‌ها گشت. بالاخره گرسنگی شدیدی احساس کرد. بمیدان که برگشت بوی خوراکیهای جوربجور بمشامش رسید. بوی گوشت شب‌مانده بوی نان تازه وماست، همه‌آنها بهم مخلوط شده بود. ولی اودرعین‌حال‌حس میکرد که مقصر است، ووارد ملك دیگران شده. باید ازاین آدمهائی که شبیه صاحبش بودند گدائی بکند، واگررقیب دیگری پیدا نشود که او را بتاراند، کم‌کم حق مالکیت اینجا را بدست بیاورد وشاید یکی ازین موجوداتی که خوراکیها دردست آنها بود، از او نگهداری بکند.

بااحتیاط وترس‌ولرز جلودکان نانوائی رفت که تازه بازشده بود و بوی تند خمیرپخته‌درهوا پراکنده شده بود. یکنفر که نان زیربغلش بود، باو گفت: «بیاه.. بیاه!» صدای او بگوشش غریب آمد! ویك تکه نان گرم جلو او انداخت. پات‌هم پس ازاندکی تردید، نان را خورد ودمش را برای اوجنبانید. آن‌شخص، نانرا روی سکوی دکان گذاشت: باترس واحتیاط دستی روی سرپات کشید. بعد باهردودستش قلاده اورابازکرد. چه احساس راحتی کرد؛ مثل اینکه همه مسؤولیتها قیدها و وظیفه‌هارا از

گردن پات برداشتند . ولی همینکه دوباره دمش را تکان داد و نزدیك صاحب دکان رفت ، لگدمحکمی بپهلویش خورد و ناله کنان دور شد. صاحب دکان رفت بدقت دستش را لب جوی آب کرداد . هنوز قلاده خودش را که جلو دکان آویزان بود میشناخت .

ازآنروز پات بجز لگد ، قلبه‌سنگ وضرب چماق چیز دیگری از این مردم عایدش نشده بود . مثل اینکه همه آنها دشمن خونی او بودند و از شکنجه او کیف میبردند !

پات حس میکرد وارد دنیای جدیدی شده که نه آنجا را از خودش میدانست و نه کسی به احساسات وعوالم او پی میبرد .

چندروز اول را بسختی گذرانید . ولی بعد کم کم عادت کرد. بعلاوه سر پیچ کوچه ، دست راست جائی را سراغ کرده بود که آشغال وزبیل در آنجا خالی میکردند ودرمیان زبیل بعضی تکه‌های خوشمزه مثل استخوان، چربی ، پوست، کله‌ماهی وخیلی‌خوراکیهای دیگر که او نمیتوانست تشخیص بدهد پیدا میشد . وبعدهم باقی روزرا جلو قصابی ونانوائی میگذرانید ، چشمش بدست قصاب دوخته‌شده بود ، ولی بیش‌ازتکه‌های لذیذ کتك میخورد وبا زندگی جدید خودش سازش پیدا کرده بود .

از زندگی گذشته فقط یکمشت حالات مبهم ومحو و بعضی بوها برایش باقی مانده بود وهروقت باو خیلی سخت میگذشت ، درین بهشت گم شده خود یکنوع تسلیت وراه فرار پیدا میکرد و بی‌اختیار خاطرات آنزمان جلوش مجسم میشد .

ولی چیزیکه بیشتر ازهمه پات را شکنجه میداد ، احتیاج او بنوازش بود . اومثل بچه‌ای بود که‌همه‌اش‌توسری خورده وفحش‌شنیده ؛ اما احساسات رفیقش هنوزخاموش نشده . مخصوصاً بااین زندگی‌جدید پرازدرد وزجر، بیش ازبیش احتیاج بنوازش داشت چشمهای او این نوازش را گدائی میکردند وحاضربود جان خودش را بدهد درصورتیکه یکنفر باو اظهار محبت بکند ویا دست روی سرش بکشد .

او احتیاج داشت که مهربانی خودش را بکسی ابراز بکند ، برایش فداکاری بنماید . حس پرستش ووفاداری خود را بکسی نشان بدهد ؛ اما بنظرمیآمد هیچکس‌احتیاجی به‌ابراز احساسات او نداشت یا هیچکس‌ازاو حمایت نمیکرد وتوی‌هرچشمی نگاه میکرد بجز کینه وشرارت‌چیزدیگری

نمیخواند ؛ و هرحرکتی که برای جلب توجه این آدمها میکرد مثل این بود که خشم وغضب آنها را بیشتر برمیانگیخت .

درهمان حال که پات توی راه آب چرت میزد ، چندبار ناله کرد و بیدارشد ، مثل اینکه کابوسهائی ازجلو نظرش میگذشت . دراینوقت احساس گرسنگی شدیدی کرد ، بوی کباب میآمد . گرسنگی غمداری تمام درون او را شکنجه میداد ، بطوریکه ناتوانی ودردهای دیگرش را فراموش کرد . بزحمت بلند شد وبااحتیاط بطرف میدان رفت .

• •

درهمین وقت یکی از این اتومبیلها با سروصدا وگردوخاك، وارد میدان ورامین شد . مردی از اتومبیل پیاده شد ، بطرف پات رفت ، دستی روی سرحیوان کشید . این مرد صاحب او نبود . پات گول نخوره بود، چون بوی صاحب خودش را میشناخت . ولی چطوریك نفر پیدا شد که اورا نوازش کرد ؟ پات دستش را جنبانید وباتردید بآن مرد نگاه کرد . آیا گول نخورده بود ؟ ولی دیگر قلاده بگردنش نبود برای اینکه او را نوازش بکنند آن مرد برگشت دوباره دستی روی سراو کشید . پات دنبالش افتاد ، وتعجب او بیشترشد ، چون آن مرد داخل اطاقی شد که او خوب میشناخت وبوی خوراكها ازآنجا بیرون میآمد . روی نیمکت کنار دیوار نشست . برایش نان گرم ، ماست ، تخم مرغ وخوراکیهای دیگر آوردند . آن مرد تکههای نان را به ماست آلوده میکرد وجلو او میانداخت . پات اول بتعجیل ، بعد آهسته تر، آن نانها را میخورد وچشمهای میشی خوش حالت و پرازعجز خودش را ازروی تشکر بصورت آن مرد دوخته بود ودمش را میجنبانید . آیا در بیداری بود ویا خواب میدید ؟ پات یك شکم غذا خورد بی آنکه این غذا با کتك قطع بشود . آیا ممکن بود یك صاحب جدید پیدا کرده باشد ؟ با وجود گرما ، آنمرد بلند شد . رفت درهمان کوچه برج ، کمی آنجا مکث کرد ، بعد از کوچههای پیچ واپیچ گذشت . پات هم بدنبالش ، تااینکه از آبادی خارج شد ، رفت درهمان خرابهای که چندتا دیوار داشت وصاحبش هم تاآنجا رفته بود . شاید این آدمها هم بوی ماده خودشان را جستجو میکردند؟ پات کنار سایه دیوار انتظار اورا کشید ، بعد ازراه دیگر بمیدان برگشتند.

آن مرد بازهم دستی روی سراو کشید وبعد ازگردش مختصری که دور میدان کرد ، رفت دریکی از این اتومبیلها که پات میشناخت نشست، پات جرأت نمیکرد بالا برود ، کنار اتومبیل نشسته بود ، باو نگاه میکرد.

یکمرتبه اتومبیل میان گرد و غبار براه افتاد. پات هم بیدرنگ، دنبال اتومبیل شروع بدویدن کرد. نه، او ایندفعه دیگر نمیخواست این مرد را از دست بدهد. له له میزد و با وجود دردی که در بدنش حس میکرد با تمام قوا دنبال اتومبیل شلنگ برمیداشت و بسرعت میدوید. اتومبیل از آبادی دور شد و از میان صحرا میگذشت، پات دو سه بار باتومبیل رسید، ولی باز عقب افتاد. تمام قوای خودش را جمع کرده بود وجست و خیزهائی از روی ناامیدی برمیداشت. اما اتومبیل از او تندتر میرفت. او اشتباه کرده بود علاوه بر اینکه به دو اتومبیل نمیرسید، ناتوان و شکسته شده بود. دلش ضعف میرفت و یك مرتبه حس کرد که تمام اعضایش از ارادهٔ او خارج شده و قادر بکمترین حرکت نیست، تمام کوشش او بیهوده بود. اصلا نمیدانست چرا دوید. نمیدانست بکجا میرود، نه راه پس داشت و نه راه پیش: ایستاد، له له میزد، زبان از دهنش بیرون آمده بود، جلو چشمهایش تاریك شده بود. با سر خمیده، بزحمت خودش را از کنار جاده کشید و رفت و در یك جوی کنار کشتزار، شکمش را روی ماسه داغ و نمناك گذاشت، و با میل غریزی خودش که هیچوقت گول نمیخورد، حس کرد که دیگر از اینجا نمیتواند تکان بخورد. سرش گیج میرفت افکار و احساساتش محو و تیره شده بود، درد شدیدی در شکمش حس میکرد و در چشمهایش روشنائی ناخوشی میدرخشید. درمیان تشنج پیچ و تاب، دستها و پاهایش کم کم بی حس میشد، عرق سردی تمام تنش را فرا گرفت. یکنوع خنکی ملایم و مکیفی بود.

. . . .

نزدیك غروب سه کلاغ گرسنه بالای سر پات پرواز میکردند، چون بوی پات را از دور شنیده بودند یکی از آنها با احتیاط آمد نزدیك او نشست، بدقت نگاه کرد، همین که مطمئن شد پات هنوز کاملا نمرده است، دوباره پرید. این سه کلاغ برای درآوردن دو چشم میشی آمده بودند!

*

از استاد دهخدا

✡

دم محرومان

با سر طرهٔ دلبند تو بازی نتوان

رگ جانست، بدو دست درازی نتوان

ناز پروردهٔ حسن است وجز از راه نیاز
دست در گردن آن یار نیازی نتوان
گرد و صد دامن یاقوت فشانم ز مژه
سیر برخوردن از آن لعل پیازی نتوان
دست یازی بزنخ خواستمش، گفت : بهل
کاندر این بوته ، بجز قلب گدازی نتوان
صورت خوب پسندند کله داران ، لیك
جز که با سیرت محمود ایازی نتوان
جز بشور طلب ذره و جذب خوش مهر
قطع این مرحله بادور و درازی نتوان
آتشین است و جهانسوز دم محرومان
با خبر باش که با آتش بازی نتوان
قسر دائم بطبیعت چو محال است ، مدام
ترکتازی بلر و دیلم و تازی نتوان



اکونومی پلیتیك

ای ادام اسمیت، که اسمت را پدرعلم اکونومی گذاشته‌ای . یعنی که مثلا درروی زمین کسی بهتر از تو علم اکونومی نمیداند . اگر تو واقعاً پدر اکونومی هستی پس چرا لوازم تولید ثروت را منحصر بطبیعت، کار، وسرمایه قرار داده‌ای ودرمعنای این سه‌چیزهم دراز درازمطالب نوشته‌ای.
ازین حرف تو همچو درمیآید که اگر انسان ازین سه‌چیز منفعت نبرد ، باید دیگرازگرسنگی بمیرد . هی‌هی ! بارك‌الله بعقل ومعرفت تو، بارك الله بفهم و کمال تو ، حالا یك کمی نگاه کن بعلم اکونومی پادشاه ایران ، وآنوقت پیش خودت اقلا خجالت بکش ! وبعدازین خودت را اول عالم علم اکونومی حساب نکن .

مرد عزیز توخودت‌میدانی که پادشاه ما کار نمیکند . برای اینکه‌او شاهنشاه ماست . یعنی در دنیا وعالم هرجا شاه هست او برهمه‌شان شاه است . پس همچو آدمی بکار کردن نمیپردازد . آمدیم سرطبیعت آنراهم البته شنیده‌ای که شاهنشاه ایران ازآنوقت که بشبی یك‌حب تریاك عادت کرده

طبیعتش آنقدرها عمل نمیکند . و اماآنکه سرمایه است، آنراهم لابد در روزنامه‌های پارسال خوانده‌ای که‌درماه ذیقعدهٔ گذشته آنقدر ازسرمایه‌ناك بودکه داروندار عیالش را بردگذاشت بانك روسی گروکه چهارروزچر چربچای میدان توپخانه را راه انداخت .

پس حالا بعقیده تو باید شاه دستش را بگذارد روی دستش وبربر تماشاکند بامیر بهادر ، وامیر بهادرهم بقول ترکها مال مال نگاه کند بروی شاه .

نه‌عزیزم آدام‌اسمیت ! تو اشتباه کرده‌ای . علم توهنوز ناقص است توهنوز نمیدانی که غیر ازطبیعت وکار وسرمایه، ثروت بچیزهای دیگرهم تولید میشود .

بله ، نه شاه بربر نگاه میکند بروی امیربهادر ونه امیر بهار مال مال نگاه میکند بروی شاه . شاه وقتی دید دست وبالها تنگ است . ستارخان از یکطرف زورآورده بچه‌های خلوت‌هم از یك طرف برای مواجب نق‌نق میکنند .

میدانی چه میکند ؟ میدهددر دربار کیوان مداریك سفره پهن‌میکنند . تمام وزراء ، سردارها ، سرتیپ‌ها ومجتهدها را جمع میکنند، کنارسفره ، ولیعهد را مینشانند میان همان سفره ، دلاك را هم جبر میکنند ، یکدفعه مثلا ازلای عمامه شیخ فضل‌الله یا مثلا از پر شال صدراعظم مشیرالسلطنه درمیآید یك گنجشك ومیپرد میان اطاق ، ولیعهد چشمش‌را میدوزدبطرف گنجشك ، دلاك خرج عمل را تمام میکند آنوقت یکدفعه‌می بینی که‌یکصدو پنجاه ودوهزاردست رفت توی جیب‌ها ، هی‌شاهی ، پنج‌شاهی ، پناه بسا دوقرآن است که بمثل باران میریزد توی سفره . وقتی پولها را میشمرند، خدا بدد برکت ، شده است هفتصدو هفت‌تومان‌ودوهزارویازده‌شاهی .

حالا یك بمن بگو ببینم این پولها ازکجا پیدا شد ؟ طبیعت اینجا کمك کرد ؟ پادشاه دستش‌را ازسیاه‌بسفید زد ؟ یا یك سرمایه برای‌اینکار گذاشته شد ؟

بعدازآن باز میبینند عین‌الدوله این پولها را ریخت‌توی یك‌جانخانی وباچهل‌هزارقشون‌ظفرنمون‌رفت تبریزوستارخان‌هم نه‌گذاشت ونه‌ورداشت یکدفعه با دویست‌سوارآمد بمیدان . این طبیعی است که‌آدم از هول جان هفتصدتومان که سهل است هفت‌هزارتومان‌هم باشد میگذارد وفرارمیکند.

عین‌الدوله هم هرچه ازین پولها مانده بود گذاشت وفرار کرد میان فقرای گرسنه وتشنهٔ تبریز .

ای آدام اسمیت ! حالا باز باعتقاد تو باید دیگر شاه بنشیند بامان خدا وپاهاش را بقول بابا گفتن دراز کند روبقبله، هی‌هی آفرین باین‌عقیده. آفرین باین عقل‌وهوش . خیر عزیزم شاه باز اینطور نمیکند شاه محرمانه میدهد تفنگهای دولت را میریزند توی میدان مال‌فروشها ، یك چراغ حلبی‌هم روشن میکنند میگذارند روی‌تفنگها ، های بابا شام شد وارزان شد ! تفنگهای صدتومانی را میفروشند پانزده تومان . شب وقتی حساب میکنند سیصدوچهل‌وپنج تومان تفنگ فروخته‌اند . آنوقت فردای هماتروز شاه می‌نشیند سرتخت کیانی که خدا باو عطا فرموده است ! وسیف قاطع اسلام ، ستون محکم دین مبین و حامی اسلام ومسلمین اعنی‌سیدناجنرال لیاخوف را صدا میکند ومیفرماید ازقراری که بحضور اعلیحضرت اقدس! همایون ما عرض شده است جمعی ازمفسدین آشوب‌طلب که جز خرابی‌دین ودولت‌وهدم بنیان‌اسلام وسلطنت قصدی‌ندارند درخانه‌های خود برای‌اشتعال فتنه وفساد تفنگ‌ذخیره کرده‌اند البته تمام خانه‌ها را مخصوصا باقزاق‌های روسی‌خودتان تفتیش کنید (برای اینکه قزاقهای سلطان نامحرمند مبادا چشمشان بزن‌وبچه مسلمانها بیفتد) هرکس تفنگ دارد تفنگش را ضبط ویکی پانزده تومان جریمه کنید . آنوقت از فردا جنرال لیاخوف‌هم با قزاق‌های روسی خودش میافتد توی خانهای مردم یعنی میان زن و بچهٔ مسلمانان تفنگها را باضافهٔ پانزده‌تومان جریمه وده‌تومان وتکا یعنی‌عرق برای مجاهدین اسلام پس میگیرد. آنوقت آن سیصدوچهل‌وپنج تومان‌میشود ششصدونودتومان . اینهم مخارج یك اردوی دیگر .

حالا ای‌آدام اسمیت ، بمن حالی کن بینم این‌پولهای حاضرازطبیعت تحصیل شده ، یا ازکار یا از سرمایه ؟

پس تو هنوز خامی . هنوز علم توکامل نیست ، هنوز تو لایق لقب پدر اکونومی‌پلیتیك نیستی . پدر اکونومی‌پلیتیك پادشاه جم‌جاه ملایك سپاه پدر والاگهر ما ایرانیها اعلیحضرت قدرقدرت فلك حشمت کیوان شوکت رستم‌صولت ... محمدعلیشاه قاجار است والسلام .

از جمالزاده



ویلان‌الدوله

ویلان‌الدوله از آن گیاههائی است که فقط درخاك ایران سبزمیشود ومیوه‌ای بارمیآورد که «نخود ِهمه‌آش» مینامند .

بیچاره ویلان‌الدوله ! اینقدرگرفتاراست که مجال ندارد سرش را بخاراند مگر مردم ولش‌میکنند ، مگر دست از سرش برمیدارند ؟ یك شب نمیگذارند درخانه خودش سر راحتی بزمین بگذارد ! راست است که ویلان‌الدوله خانه وبسترمعینی هم بخود سراغ ندارد و«درویش‌هر کجا که شب آید سرای اوست» درست درحق او نازل شده ولی مردم ِهم دیگر پرشورش را درآورده‌اند ، یك‌ثانیه بدبخت را بفکرخودش نمیگذارند و ویلان‌الدوله فلکزده مدام باید مثل سکهٔ قلب از این دست بآن‌دست‌برود. والله چیزی نمانده یخه‌اش‌را ازدست این مردم پررو جر بدهد . آخراینهم زندگی‌شد که انسان هرشب خدا خانه غیرکپهٔ مرگ بگذارد ! آخ بر پدر این مردم لعنت !

ویلان‌الدوله هرروزصبح که چشمش ازخواب بازمیشود خود را در خانه غیر ودررختخواب ناشناسی میبیند . محض‌خالی‌نبودن عریضه با چائی مقدار متناسبی نان روغنی صرف مینماید برای آنکه خدا میداند ظهر از دست این مردم بی‌چشم‌ورو مجالی بشود یك لقمه‌نان زهرمار بکند یا نه . بعد معلوم میشود وقتیکه ویلان‌الدوله خواب بوده صاحب خانه در پی «کارلازم‌فوتی» بیرون‌رفته‌است . ویلان‌الدوله‌خدارا شکرمیکند که‌آخرش پس از دوروزوسه‌شب توانست ازگیر ایـن صاحب‌خانه سمج بجهد ولی محرمانه تعجب میکند که چطور است هرکجا ما شب میخوابیم صبح باین زودی برای صاحبخانه‌کار لازم پیدا میشود ! پس چرا برای ویلان الدوله هیچوقت از این جورکارهای لازم فوتی پیدا نمیشود ؟ مگرکارلازم‌طلبکار ترك است که هنوز بوق حمام را نزده یخه انسان را بگیرد ! ای‌باباهنوز شیری نیامده ، هنوز درودکانها را باز نکرده‌اند ! کار لازم یعنی‌چه؟ولی شاید صاحبخانه میخواسته برود حمام . خوب ویلان‌الدوله‌هم مدتی فرصت پیدانکرده حمامی برود ، ممکن‌بودباهم‌میرفتند.راست‌است که ویلان‌الدوله

وقت سر و کیسه و واجبی نداشت ولی لااقل لیف و صابون زده مشتمالی میکرد واز کسالت وخستگی درمیآمد !

ویلان الدوله میخواهد لباسهایش را بپوشد میبیند جورابهایش مثل خانه زنبور سوراخ و پیراهنش مانند پیراهن عشاق چاك اندرچاك است . نوکر صاحبخانه را صدا زده میگوید « همقطار! تومیدانی که این مردم بمن بیچاره مجال نمیدهند آب از گلویم پائین برود چه برسد باینکه بروم برای خودم - یکجفت جوراب بخرم وحالا هم وزیـر داخله منتظرم است ووقت اینکه بخانه سری زده جورابی عوض کنم ندارم . آنجا باندرون بگو زود یك جفت جوراب ویك پیراهن ازمال آقا بفرستند که میترسم وقت بگذرد » وقتیکه ویلان الدوله میخواهد جـورابهای تازه را بپاکند تعجب میکند که جورابها باهمه جورابی که دوسه روز قبل درخانه یکی از هم مسلکان که شب را آنجا بروز آورده بود برایش آورده بودند درست از یك رنگ است . این را بفال نیکو گـرفته وعبا را بدوش میاندازد که بیرون بـرود میبیند عبائی است که هفت هشت روز قبل ازخانه یکی از آشنایان هم حوزه عاریت گرفته وهنوز گرفتاری فـرصت نداده است کـه ببرد پس بدهد . بیچاره ویلان الدوله ! مثل مرده شورهاهر تکه لباسش ازجائی آمده ومال کسی است، والله حق دارد ازدست این مردم سر بصحرا بگذارد !

خلاصه ویلان الدوله بتوسط آدم صاحبخانه خیلی عذرخواهی میکند که بدون خدا حافظی مجبور است مرخص بشود ولـی کار مردم را هم آخـر نمی شود که بکلی کنار انداخت. البته اگر باز فرصتی بدست آمد خدمت خواهم رسید. در کوچه هنوز بیست قدم نرفته که به ده دوست و پانزده آشنا برمیخورد. انسان چه میتواند بکند ! چهل سال است بچهٔ این شهر است نمیتواند پشتش را بمردم برگرداند ، مردم که بانوهای حرمسرای شاهی نیستند ! امان از این زندگی ! بیچاره ویلان الدوله ! هفته که هفت روز است میبینی دوخوراك را دریکجا نکرده ومثل یابوی چاپاری جوی صبح را دراین منزل وجوی شام را درمنزل دیگر خورده است .

از همه اینها بدتر اینست که درتمام این مدتی کـه ویلان الدوله دور ایران گردیده وهمه جا پرسه زده و گاهی بعنوان استقبال گاهی باسم بدرقه، یکبار برای تنها نگذاردن فلان دوست عزیز باردیگر بقصد نایب الزیاره بودن وجب بوجب خاك ایـران را از زیرپا گـذرانده وهزارها دوست و آشنا پیدا کرده یکنفر رفیقی که موافق وجور باشد پیدا نکرده است.راست است که ویلان العلما برای ویلان الدوله دوست تام وتمامی بود وازهیچ چیزی

در راه او مضایقه نداشت ولی اوهم از وقتیکه درراه قم وکیل ووصی یك تاجر بدبختی‌شده وزن او را بحباله نکاح خود درآورد وصاحب دورانی شد . بکلی شرایط دوستی قدیم وانسانیت را فراموش نموده وحتی سپرده هروقت ویلان‌الدوله درخانه اورا میزند بگویندآقا خانه نیست !

ویلان‌الدوله امروزدیگر خیلی آزرده وافسرده است . دیشب گذشته را درشبستان مسجدی بسر برده وامروزهم با حالت تب وضعفی که دارد نمیداند بکی رو بیاورد . هرکجا رفته صاحبخانه برای کار لازم از خانه بیرون‌رفته وسپرده بودکه بگویند برای ناهار برنمیگردد . بدبخت‌دوشاهی ندارد یك‌حب گنه گنه خریده بخورد ، جیبش‌خالی ، بغلش خالی ، از مال دنیا جز یکی ازآن قوطی سیگارهای سیاه وماه وستاره نشان‌کذائی که خودش‌هم نمیداند ازکجا پیش اوآمده ندارد . ویلان‌الدوله به‌گرو گذاردن وقرض ونسیه‌معتاد است قوطی را دردست گرفته وپیش عطاری که درهمان نزدیکی مسجد دکان داشت برده وگفت آیا حاضری این قطی‌را برداشته ودرعوض دوسه بسته گنه گنه بمن بدهی . عطار قطی‌راگرفته نگاهی بسرو وضع ویلان‌الدوله‌انداخته دید خدا را خوش نمیآید بدبخت را خجالت‌داده ومأیوس نماید گفت مضایقه نیست ودستش رفت که شیشه گنه گنه‌را بردارد ولی ویلان‌الدوله با صدای ملایمی گفت خوب برادر حالا که میخواهی محض رضای خدا کاری کرده باشی عوض گنه گنه چندنخود تریاك بده بیشتر بکارم خواهد خورد . عطارهم بجای گنه گنه باندازه دوبندانگشت تریاك درکاغذ عطاری‌بسته وبدست ویلان‌الدوله داد . ویلان‌الدوله تریاك‌را گرفته وباز بطرف مسجد روانه شد درحالتیکه پیش خود میگفت « بله بایددوائی پیدا کردکه دوا باشدگنه گنه بچه‌درد میخورد ؟ »

درمسجد میرزائی را دید که در پهنای‌آفتاب عبای خود را چهارلا کرده وقلمدان ولوله‌کاغذ وبیاضی وچندعدد پاکتی‌درمقابل ولولنگ‌آبی درپهلو در انتظار مشتری باقیچی‌قلمدان مشغول چیدن ناخن خویش است. جلو رفته سلامی کرد وگفت : جناب میرزا اجازه هست با قلم ودوات شما دوکلمه بنویسم . میرزا باکمال ادب قلمدان خود را با یك قطعه‌کاغذ فلفل نمکی پیش‌گذاشت وویلان‌الدوله مشغول نوشتن‌شد درحالتیکه ازوجناتش آتش تب وضعف نمایان بود .

پس ازآنکه از نوشتن فارغ شد یواشکی بستهٔ تریاك را از جیب ساعت خود درآورده وبا چاقوی‌قلمدان خردکرده وبدون آنکه‌احدی‌ملتفت

شود همه را یکدفعه در دهن انداخته ولولنگ آب را برداشته چند جرعه آب‌هم بروی تریاك نوشید واظهار امتنان از میرزا کرده وبطرف‌شبستان روانه شد وارسیهای خود را بزیر سر نهاده و انااللهی گفته ودیده‌بست .

فردا صبح زود که خادم مسجدواردشبستان‌شد وبلان‌الدوله را دید که گوئی هرگز دراین دنیا نبوده است . طولی‌نکشید که دوست وآشناخبر شده ودرشبستان مسجد جمع شدند . در بغلش‌کاغذی را که قبل ازخوردن تریاك نوشته بود یافتندکه نوشته بود :

« پس ازپنجاه سال سرگردانی وبی‌سروسامانی از این دنیای فانی میروم درصورتیکه نمیدانم جسدم راکسی خواهد شناخت یانه درتمام مدت عمر بآشنایان خود جز زحمت ودرد سر ندادم واگر یقین نداشتم ترحمی که عموماً درحق من داشتند حتی از خجلت وشرمساری من بمراتب بیشتر بوده وهست این دم آخر زندگانی را صرف عذرخواهی میکردم اما آنها بشرایط آدمی رفتار کرده‌اند ومحتاج بعذرخواهی چون منی نیستند . حالا هم ازآنهاخواهشمندم همانطور که درحیات من سرمرا بی‌سامان‌نخواستند پس از مرگم نیز بیادگاری زندگی تلخ وسرگردانی وویلانی دائمی‌من دراین دنیا این شعر پیرومرشدم باباطاهرعریان را اگر قبرم سنگی‌داشت بروی سنگ نقش نمایند :

همه ماران وموران لانه دارند   من بیچاره را ویرانهٔ نه !

*

پایان

تهران - شهریورماه ۱۳۲۴

مهدی توحیدی پور

از نویسندی این کتاب :

نغمهٔ گل یا رمز گلها

شامل چند قطعه‌ی ادبی ومعانی گلها و بیست‌وپنج تابلوی ادبی‌مربوط بآنها و زبان تمبرها



آداب نوین معاشرت

بحث کلی درباره‌ی اجتماع واصول آداب‌اجتماعی وقوانین‌تربیتی‌واتیکت



فن حسابداری

ومختصری‌از:

علم اقتصاد و تاریخچه‌ی‌عقاید اقتصادی وعلوم بانکداری ومالیه‌وقوانین مالیاتی و حقوق بازرگانی

منتشر شده‌است



آداب نوین مهمانداری

بحث‌کلی درباره‌ی حیات وآثارحیاتی واصول تغذیه وآداب پذیرائی

زیر چاپ است



بها : ۶۰ ریال   آذر ماه ۱۳۳۴

شرکت چاپخانه فردوسی